

راه‌هایی ۱

شرح دعای ندبه
هرگز فراموش نمی‌شوی



ستاد مردمی شعبانیه
دکتر مهدی خدامیان اوانی

ویرایش دوم

شرح دعای نُدبه

هرگز فراموش نمی شوی !

زمزمه منتظران امام زمان (عج)

دکتر مهدی خدامیان آرانی

سرشناسه: خُدامیان آرائی، مهدی - شارح
عنوان قرارداد: هرگز فراموش نمی‌شوی، شرح دعای ندبه (ویرایش دوم) - فارسی
۱۹۲ ص. (راه رهایی/۱)
تکرار نام پدیدآورنده: مهدی خدامیان آرائی
مشخصات نشر: قم: نشر عطر عترة، ۱۳۹۴. ۱۷۶ ص.
بها: ۶۰۰۰۰ ریال
فهرست نویسی براساس اطلاعات: فیبا
یادداشت: کتابخانه: ص. ۱۸۳ - ۱۹۰.
یادداشت: عنوان دیگر: شرح دعای ندبه
موضوع:
۱. محمد بن الحسن (عج)، امام دوازهم، ۲۵۵ ق — دعاها
۳. مهدویت — انتظار
۲. دعاها
رده کنگره: ۱۳۹۴، ۴۱ م ۷۰ م/۲۲۴ BP
رده دیوبی: ۲۹۷/۴۶۲

هرگز فراموش نمی‌شوی! شرح دعای ندبه (ویرایش دوم)

مهدی خُدامیان آرائی

نوبت چاپ: دوم، ۱۳۹۴

ناشر: نشر عطر عترة، قم.

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۴۳-۱۲۰-۲

▣ مطالعه کتب نویسنده در Nabnak.ir

▣ ارتباط با نویسنده: شماره همراه ۳۳ ۹۴ ۲۶۱ ۰۹۱۳

به سفارش ستاد مردمی شعبانیّه
شماره مرکز پخش: ۰۹۱۳۰۰۹۳۰۰۲

فهرست

مقدمه	۵
فصل اول: برنامه هدایت	۷
فصل دوم: سیر تاریخ	۱۷
فصل سوم: آخرین پیامبر	۳۵
فصل چهارم: راه غدیر	۵۳
فصل پنجم: یازده خورشید	۷۷
فصل ششم: خورشید دوازدهم	۹۵
فصل هفتم: درد فراق	۱۲۱
متن دعای ندبه	۱۵۱
ضمیمه‌های تحقیقی	۱۵۹
پی‌نوشت‌ها	۱۶۹
منابع تحقیق	۱۸۳
سؤالات کتاب‌خوانی	۱۹۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

من کجا هستم؟ کجای تاریخ ایستاده‌ام؟ چه نگاهی به آینده دارم؟ انسان را چگونه می‌شناسم؟ به تاریخ چگونه می‌نگرم؟ از سرانجام بشر چه می‌دانم؟ این‌ها سؤال‌های من است، من باید با حقیقت بزرگی آشنا شوم. تاریخ، امتداد دو جریان تاریکی و روشنایی بوده است، من باید راه روشنایی را بیابم و از آن پیروی کنم، آینده بشر هم به روشنایی می‌رسد، این چیزی است که دعای «ندبه» به من می‌آموزد.

دعای ندبه، سرگذشت انسان در گذر زمان را برای من روایت می‌کند، دعای ندبه، سوگ‌نامه ناسپاسی انسان در برابر بزرگ‌ترین نعمت خداست. خدا پیامبران و امامان را فرستاد تا انسان‌ها را به سوی رستگاری رهنمون شوند، اما جاهلان چه ظلم‌ها بر آنان روا داشتند تا آنجا که مهدی علیه السلام که آخرین حجت خدا بود از دیده‌ها پنهان شد.

اکنون من تاریخ را می‌نگرم و این دردنامه را می‌خوانم تا مبدا به غفلت گرفتار شوم و اسیر دنیا و جلوه‌های دل‌فریب آن شوم، دعای ندبه، یک درس‌نامه است: درس‌نامه انتظار مهدی علیه السلام.

«نُذبه» به معنای گریه و اشک و ناله است، کسی که فهمید از چه سعادتى محروم شده است، هر لحظه برای آمدن امام خود دعا می‌کند، او اشک می‌ریزد و با مولای خویش نجوا می‌کند...

در این کتاب، این دعا را در هفتاد شماره، شرح داده‌ام، توجه کنید: متن دعای ندبه را نیز همراه با هفتاد شماره، در آخر کتاب ذکر کرده‌ام، در پایان کتاب شش ضمیمه تحقیقی آورده‌ام که امیدوارم برای اهل نظر، مفید باشد. امیدوارم که آقای مهربانم این تلاش را از این ناچیز پذیرا باشد و آن را ذخیره فردای من قرار دهد.

مهدی خدامیان آرانی

فروردین ۱۳۹۴ هجری شمسی

فصل اول: برنامه هدایت

* شماره ۱

ای خدای خوب من!

نام تو را بر زبان جاری می‌کنم، دعا را با نام تو آغاز می‌کنم، تو آن خدایی هستی که بر بندگان مهربان هستی و به آنان لطف فراوان داری، تو را ستایش می‌کنم و بر این باورم که خدایی جز تو نیست.

تو خدای مهربان و بخشنده هستی! تو در دنیا مهربانی خود را به همه انسان‌ها ارزانی می‌کنی، انسان‌های مؤمن و کافر، همه از نعمت‌های تو بهره‌مند می‌شوند و روزی تو را می‌خورند، اما در روز قیامت، مهربانی تو فقط برای مؤمنان خواهد بود. آمده‌ام و آمده‌ام تا دعا بخوانم، برای همین آداب دعا را مراعات می‌کنم، حمد و ستایش تو را به جا می‌آورم، اکنون باید بر آخرین پیامبر تو درود بفرستم، امید است که تو رحمت خویش را بر من نازل کنی.

بر محمد و آل محمد درود می‌فرستم، می‌دانم که تو این برگزیدگان را بسیار

دوست می‌داری، وقتی من بر آنان درود و صلوات می‌فرستم به برکت آنان، وجود من از ناپاکی‌ها پاک می‌شود، زنگارها از قلب من زدوده می‌شود و آن وقت است که آمادگی بیشتری خواهم داشت تا با تو سخن بگویم و تو را بخوانم.^۱

* * *

* شماره ۲

می‌خواهم تو را به خاطر بهترین نعمت‌های تو سپاس گویم، آن نعمت چیست؟
نعمت هدایت.

تو انسان را آفریدی و او را گل‌سرسبد هستی قرار دادی، به فرشتگان فرمان دادی تا بر او سجده کنند، شیطان از این فرمان تو سرپیچی کرد و قسم یاد کرد که انسان را گمراه کند.

این ماجرا در آغاز خلقت انسان بود. انسان، جلوه‌ای از کمال بی‌انتهای تو بود، تو وقتی او را خلق کردی بر خود آفرین گفتی، شیطان هم حسادت ورزید و راه سیاهی را برگزید و نافرمانی کرد.

تو گروهی از انسان‌ها را به عنوان دوستان خود برگزیدی و به آنان مقام «نبوت» و «امامت» دادی تا راهنمای دیگران باشند.

تو هرگز انسان را بدون راهنما رها نکردی، این چیزی است که تاریخ به آن گواهی می‌دهد، این یک جریان همیشگی بوده است. همواره پیامبران و امامان، مسیر رستگاری را برای انسان‌ها آشکار کرده‌اند. این قانون توست: همیشه و همواره، راه حق برای کسی که بخواهد آن را بییماید، روشن و واضح بوده است.

* * *

بار دیگر تو را حمد و ستایش می‌کنم، در آغاز سخن تو را به خاطر همه نعمت‌هایت ستایش نمودم، اکنون تو را به خاطر این برنامه‌ای که برای هدایت

انسان قرار داده‌ای، ستایش می‌کنم:

«برنامه فرستادن پیامبران و جانشینان آنان».

تو همواره عده‌ای از انسان‌ها را به عنوان دوست خود برگزیدی و آنان را برای خودت خالص گرداندی، تو می‌خواستی آنان دین و آیین یکتاپرستی را برای دیگران بازگو کنند، برای همین آنان را از هر عیب و نقصی پاک گرداندی. تو این‌گونه به آنان لطف نمودی، پس آنان بندگان مخلص تو شدند و این لیاقت را پیدا کردند که مردم را راهنمایی کنند.

پیامبران برای هدایتگری به پا خاستند و یکی بعد از دیگری این مأموریت را انجام دادند، آنان در این راه سختی‌های زیادی را تحمل کردند، جاهلان با آنان دشمنی‌ها نمودند، به آنان سنگ زدند و دیوانه خطابشان کردند و عده‌ای از آنان به شهادت رسیدند و خونشان بر روی زمین ریخته شد...

آنان در این سختی‌ها صبر و شکیبایی نمودند. تو پاداش صبر آنان را در این دنیا قرار ندادی، تو بهشت را که نعمتی ابدی و بادوام است برای آنان آماده نمودی و از آنان عهد گرفتی که در این دنیا، زهد پیشه کنند و به جلوه‌های دل‌فریب دنیا دل نبندند. آنان نیز به این عهد تو وفادار ماندند و راه زهد را در پیش گرفتند.

* * *

من دوست دارم بدانم که تو در کجا از آنان چنین عهدی گرفتی؟ گویا این عهد و پیمان، در «عالم دَر» بوده است. در اینجا من آیه ۱۷۲ سوره اعراف را می‌خوانم:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ... أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى...﴾.

در این آیه از روز مهمی سخن می‌گویی، روزی که تو از کمر آدم ﷺ، همه فرزندان او را برانگیختی و آنان را بر خودشان گواه گرفتی و چنین گفتی: «آیا من پروردگار شما نیستم؟».

آنان همه گفتند: «آری، ما گواهی می‌دهیم که تو پروردگار ما هستی».

به راستی آن روز چه روزی بود؟

روز میثاقِ بزرگ!

عالمِ دَر!

وقتی حضرت آدم علیه السلام را آفریدی، فرزندان او به صورت ذره‌های کوچکی آفریدی و با آنان سخن گفتی. آنان تو را شناختند. آن روز، روز میثاق بزرگ بود. «دَر» به معنای «ذرات ریز» می‌باشد، برای همین به آن مرحله از خلقت بشر، «عالمِ دَر» می‌گویند.^۲

تو در عالمِ دَر از دوستان پیمان‌گرفتی تا وقتی به این دنیا آمدند زهد پیشه کنند و شیفته دنیا و جلوه‌های آن نشوند.

* * *

تو هیچ‌کدام از دوستان خودت را به اندازه محمد و آل محمد علیهم السلام دوست نداری، تو مقامی بس بزرگ به آنان داده‌ای و آنان را بر همه پیامبران برتری داده‌ای. شنیده‌ام وقتی اراده کردی که جهان هستی را بیافرینی، ابتدا نورِ آنان را آفریدی. نورِ آنان، اولین آفریده توست. آن روزی که تو نورِ آنان را آفریدی، هنوز هیچ آفریده‌ای، حتی زمین و آسمان‌ها به وجود نیامده بود، آنان بودند و حمد و ستایش تو را می‌گفتند.

چهارده هزار سال بعد از آن، تو عرش خود را آفریدی، آن وقت، نورِ آنان را در عرش خود قرار دادی.^۳

سخن من درباره خلقت نورِ آنان می‌باشد، هزاران سال بعد، تو زمین را آفریدی و بعد از سال‌های سال، جسمِ آنان را خلق کردی.

تو قبل از آنکه جسمِ آنان را در این دنیا بیافرینی از آنان عهد‌گرفتی که وقتی به

این دنیا بیایند زهد پیشه کنند. وقتی آنان در مقام نورانیت بودند این سخن تو را پذیرفتند و تو می دانستی که آنان به این عهد، وفا می کنند و این گونه بود که آنان را بر همه برتری دادی و مقامشان را بالا بردی.

پیامبر اسلام هم از مال دنیا چیزی برای خود نیاندوخت و بارها گرسنگی می کشید و در سختی ها شکیبایی می کرد.

علی علیه السلام که جانشین او بود، زندگی زاهدانه ای داشت. علی علیه السلام می خواست به آن عهده ای که با تو بسته است وفا کند. تاریخ هرگز ماجرای شبی که او مهمان دخترش شده بود را فراموش نمی کند:

شب نوزدهم ماه رمضان سال چهل هجری بود، علی علیه السلام نماز را در مسجد کوفه خواند و سپس به خانه دخترش رفت تا در آنجا افطار کند.^۴

دختر همراه با پدرش، کنار سفره افطار نشست. علی علیه السلام نگاهی به سفره کرد و گفت: «دخترم! تا به حال کی دیده ای که من بر سر سفره ای بنشینم که در آن دو نوع خورشت باشد؟ من افطار نمی کنم تا تو یکی از این خورشت ها را برداری!»^۵

مگر در سفره ای که علی علیه السلام کنار آن نشسته بود، چه بود؟

یک قرص نان، یک ظرف شیر و مقداری نمک.

منظور علی علیه السلام از دو نوع خورشت چه بود؟ علی علیه السلام شیر و نمک را دو خورشت می دانست. دختر یا باید شیر را برمی داشت یا نمک را. او به خوبی می داند که نمک را نمی تواند بردارد، او شیر را از سر سفره برداشت و آن گاه علی علیه السلام افطار کرد. علی علیه السلام حاکم عراق و حجاز و یمن و مصر و ایران بود، هزاران سکه طلا به خزانه حکومت او می آمد، ولی او این گونه زندگی کرد و بر سر سفره ای که هم شیر و هم نمک بود نشست و غذایی به غیر از نان جو نخورد.

اکنون که من در انتظار ظهور مهدی علیه السلام هستم، باید بدانم که زندگی مهدی علیه السلام هم این‌گونه خواهد بود، او نیز با خدا عهد بسته است که زهد پیشه کند، وقتی او به حکومت برسد و عدالت را در جای جای جهان برپا کند، نان جو می‌خورد و ...^۶

* * *

تو از دوستان عهد گرفتی که زهد پیشه کنند، آنان الگوی من هستند، از من خواسته‌ای که از آنان پیروی کنم، زندگی آنان به من هشدار می‌دهد که از عشق به دنیا پرهیز کنم، دلبستگی به دنیا، بزرگ‌ترین دشمن سعادت من است. اکنون به حال خود نظر می‌کنم، آیا من پیرو دوستان تو هستم؟ راه من کدام است؟ وقتی دل من از عشق به دنیا پر شده است و تلاش می‌کنم تا ثروت بیشتری برای خود جمع کنم، فریب شیطان را خورده‌ام و راه او را رفته‌ام. بهره‌گیری از نعمت‌های حلال دنیا، بد نیست، اما دل بستن به آن بد است، زهد این است که وقتی من ثروتی را از دست می‌دهم غمناک نشوم و وقتی ثروتی را به دست می‌آورم به آن دلبسته نشوم.^۷

من کی بیدار خواهم شد؟ وقتی که مرگ به سراغم آید، آن روز من باید همه ثروت و دارایی خود را بگذارم و از این دنیا بروم، آن وقت می‌فهمم که حقیقت دنیا، چیزی جز بازی نبوده است و فقط زندگی آخرت است که زندگی واقعی است، زندگی آخرت، هرگز تمام‌شدنی نیست و ابدی است.

* * *

دوستان تو می‌دانستند که قدر و ارزش انسان چقدر است. درجه وجودی من از تمام جمادات بالاتر است، چرا من خودم را به مشتی طلا یا سنگ و آجر و ... می‌فروشم؟

وقتی من بفهمم تو چه عظمتی در وجودم قرار داده‌ای، دیگر دلبسته این دنیا

نمی‌شوم و از عشق به دنیا، آزاد می‌گردم، آن وقت دیگر، حسرتِ ثروت بیشتر نخواهم داشت، زهد واقعی را تجربه خواهم کرد.

خدایا! روح تشنه‌ی مرا از این قطره‌های کوچک آزاد کن! کاری کن که من بفهمم: تو دلی به من داده‌ای که همه‌ی دریاها در آن، قطره‌ای بیش نیستند! از تو می‌خواهم به من بفهمانی که ارزش دل من از همه‌ی جهان هستی بالاتر است. اگر من این‌گونه شوم، دیگر برای دنیا شادمان نمی‌شوم و وقتی آن را از دست بدهم، رنج نمی‌برم، من از عشق به قطره‌ها آزاد می‌شوم زیرا هزاران دریا را در آغوش دارم، آنگاه دیگر برای چه غم و اندوه داشته باشم؟ از این‌که دنیا را از من گرفته‌اند، غصه نمی‌خورم و اندوهناک نمی‌شوم، چرا که من به ارزش خود پی برده‌ام، من به آرامش رسیده‌ام.

* * *

* شماره ۳ *

تو می‌دانستی دوستانت به عهد تو وفا می‌کنند و در دنیا زهد پیشه می‌کنند، برای همین تو آنان را مقرب درگاه خود قرار دادی و نام و یاد آنان را بلندمرتبه گرداندی. تو آنان را بر دیگران برتری دادی و مقامشان را بالا بردی. نام آنان را در کتاب‌های آسمانی خویش ذکر کردی، برای مثال در تورات و انجیل از محمد و آل محمد علیهم‌السلام یاد نمودی و همه را با مقام والای آنان آشنا ساختی.

در میان دوستان تو، گروهی به مقام پیامبری رسیدند و گروهی هم جانشینان پیامبران بودند، تو فرشتگان را نزد پیامبران فرستادی تا سخن تو را به آنان نازل کنند، تو علم و دانش خود را به آنان عطا نمودی. تو آنان را راه نزدیک شدن بندگان به خودت قرار دادی و آنان را وسیله‌ی کسب رضایت خودت معرفی نمودی. تو کمال انسان‌ها را در رسیدن به رضای خودت قرار دادی و از انسان‌ها خواستی

تا برای رسیدن به رضای تو، آن راهی را که تو قرار دادی بپیمایند.

در آیه ۳۵ سوره مائده چنین می‌خوانم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...﴾.

در این آیه از من می‌خواهی تا تقوا پیشه کنم و وسیله‌ای برای نزدیک شدن به تو بیاورم. می‌دانم که نماز، روزه، زکات و کمک به نیازمندان و... مرا به تو نزدیک می‌کند، اما بهترین وسیله برای نزدیک شدن به تو چیست؟
تو پیامبران و امامان را بهترین وسیله برای کسب رضایت خودت قرار دادی. در هر زمان یکی از آنان را نماینده خودت در روی زمین قرار دادی.

روزی از روزها، موسی علیه السلام از مکانی عبور می‌کرد، نگاهی به مردی افتاد که دست‌های خود را به سوی آسمان بلند کرده بود و دعا می‌کرد، موسی علیه السلام از کنار او عبور کرد و بعد از مدتی، بار دیگر، موسی علیه السلام از آنجا عبور کرد، او دید که آن مرد هنوز دعا می‌کند و دست هایش رو به آسمان است و اشک در چشمان خود دارد، گویا هنوز حاجت او روا نشده است.

در این هنگام تو با موسی علیه السلام چنین سخن گفتی: «ای موسی! او هرچقدر مرا بخواند و دعا کند، من دعایش را مستجاب نمی‌کنم، اگر او می‌خواهد من صدایش را بشنوم و حاجتش را روا کنم باید به دستور من عمل کند، من دستور داده‌ام تا بندگان من از راهی که گفته‌ام مرا بخوانند. این مرد هم باید از راه ایمان به سوی من بیاید، نه این‌که راه دیگری را بپیماید و از راه ایمان روی برگرداند».^۸

این ماجرا نشان می‌دهد که تو دوست داری تا بندگان از راهی که تو مشخص کرده‌ای به سوی تو بیایند. امروز هم مهدی علیه السلام حجت و نماینده توست. من با قبول ولایت او می‌توانم به تو نزدیک و نزدیک‌تر شوم، مهدی علیه السلام پیشوای من

است، اگر به سوی او بروم، به هدایت، رهنمون می‌شوم و سعادت دنیا و آخرت را از آن خود می‌کنم.^۹

هر کس می‌خواهد به سوی تو بیاید، باید به سوی مهدی علیه السلام رو کند، فقط از راه او می‌توان به تو رسید. هر کس با او بیگانه باشد، هرگز به مقصد نخواهد رسید.^{۱۰} آری، تو هرگز انسان‌ها را تنها نگذاشته‌ای. همواره برای آنان رهنمایی قرار دادی تا راه رسیدن به تو روشن و آشکار باشد. این برنامه تو برای هدایت انسان بود و من تو را برای اجرای این برنامه، ستایش می‌کنم.

* * *

قدری فکر می‌کنم، اکنون می‌فهمم که تو برای هدایت و رستگاری من، مهدی علیه السلام را قرار دادی. تو او را آفریدی تا من در سایه او، دین خود را حفظ کنم و برای حفظ ایمان خود به او پناه بیاورم.

تو او را به عنوان حجت خود برگزیدی تا پناه من باشد، تو او را برای همه اهل‌ایمان، امام قرار دادی. اکنون من باید راه او را بپویم و دل به جلوه‌های فریبنده دنیا نبندم.

فصل دوم: سیر تاریخ

* شماره ۴

این برنامه تو برای هدایت انسان‌ها بود. اکنون وقت آن است که از پنج پیامبر تو یاد کنم:

ابتدا سخن از آدم علیه السلام به میان می‌آید: «تو آدم علیه السلام را در بهشت جای دادی، سپس او را از بهشت بیرون نمودی».

وقتی که آدم علیه السلام را آفریدی به فرشتگان فرمان دادی که بر او سجده کنند، همه فرمان تو را پذیرفتند، اما شیطان نافرمانی کرد و بر آدم علیه السلام سجده نکرد. شیطان از فرشتگان نبود، او از گروه جنّ بود، وقتی که جنّ‌ها در زمین نابود شدند، تو شیطان را به آسمان‌ها و میان فرشتگان بردی. شیطان سال‌های سال، عبادت تو را می‌کرد، اما در این امتحان بزرگ مردود شد.

بعد از آن تو به آدم علیه السلام چنین گفتی: «ای آدم! همراه با همسرت، حوّا در بهشت ساکن شوید و از نعمت‌های زیبای آن استفاده کنید ولی هرگز نزدیک درخت

ممنوعه نشوید».

آدم ﷺ وارد بهشت شد و شیطان در پی وسوسه او بود.

آن بهشت کجا بود؟

آن بهشتی که آدم ﷺ در آنجا بود، بهشت جاودان نبود، زیرا اگر کسی وارد آن بهشت شود، هرگز از آنجا خارج نمی‌شود. بهشت واقعی، منزلگاه بندگانِ خوبِ توست.

معلوم می‌شود آن بهشتی که آدم ﷺ در آن منزل کرده بود، بهشت دنیایی بوده است. در زبان عربی، به «بهشت»، «جَنَّت» می‌گویند. جَنَّت، باغی است که درختان بلندی دارد، به بهشت جاودان هم جَنَّت می‌گویند زیرا در آنجا درختان سر به فلک کشیده‌اند.

آدم و حوّا در آن باغ زیبا منزل کردند، آن‌ها زندگی خویش را آغاز نمودند، اما شیطان بی‌کار ننشست، او تصمیم گرفت تا آنان را وسوسه کند تا از میوه آن درخت ممنوعه بخورند، پس نزد آنان آمد و گفت: «اگر شما از میوه آن درخت بخورید، یا فرشته خواهید شد یا زندگی جاوید خواهید داشت. به خدا قسم، من خیر و صلاح شما را می‌خواهم».

آدم و حوّا هرگز فکر نمی‌کردند کسی به نام تو، سوگند دروغ یاد کند، آنان لحظه‌ای غافل شدند و از میوه آن درخت خوردند و تو آنان را از بهشت بیرون کردی.^{۱۱}

وقتی آدم ﷺ از بهشت رانده شد، بسیار ناراحت بود که چرا فریب شیطان را خورده است، غصه بر قلب آدم ﷺ هجوم آورد، دلش گرفت، اشک از چشمانش جاری شد

و تو جبرئیل را به زمین فرستادی تا با او چنین سخن بگویند:

— ای آدم! آیا می‌دانی وقتی خدا می‌خواست تو را خلق کند به ما چه گفت؟

— من نمی‌دانم.

— خدا به ما فرشتگان گفت: «می‌خواهم خلیفه خود را روی زمین قرار دهم».

— منظورت از این سخن چیست؟

— خدا به ما نگفت: «می‌خواهم خلیفه خود را در بهشت قرار بدهم»، خدا به ما

گفت: «می‌خواهم خلیفه خود را روی زمین قرار بدهم»، یعنی از اول هم قرار بود

تو در این دنیای خاکی زندگی کنی و در اینجا خلیفه خدا باشی!

آدم ﷺ لحظاتی فکر کرد و فهمید اگر او در آن بهشت می‌ماند خلیفه تو نبود، او

باید اینجا باشد تا بتواند خلیفه تو باشد. او آرام شد و راز خلقت خود را فهمید.

آری، تو می‌خواستی انسان در همین دنیای خاکی زندگی کند، دنیایی که همه

محدودیت‌ها و تضادها را دارد، انسان در جستجوی روزی خود باشد، زحمت

بکشد، جایی که آدم در آن بود، همه چیز برای او آماده بود، زندگی آنجا، زندگی

بهشت‌گونه بود، در آنجا انسان نمی‌توانست کمال خود را بیابد.^{۱۲}

با رانده شدنِ آدم از بهشت، انسان متولد شد، انسان بودنش کامل شد و این راز

بزرگ خلقتِ انسان است که بسیاری از آن غافل مانده‌اند.

تو انسان را آزاد و مختار آفریدی، راه حق و راه باطل را به او نشان می‌دهی، تو

هیچ انسانی را مجبور به پذیرش حق نمی‌کنی، تو فقط زمینه هدایت را فراهم

می‌کنی، این خود انسان است که باید راه خودش را انتخاب کند. این دنیا هم محلّ

نمایش حقیقتِ انسان‌هاست، عده‌ای راه شیطان را برمی‌گزینند و به ظلم و ستم

می‌پردازند، عده‌ای هم راه هدایت را انتخاب می‌کنند.

* * *

من لحظه‌ای فکر می‌کنم، وقتی آدم علیه السلام تو را به حق اهل بیت علیهم السلام قسم داد، توبه او را پذیرفتی، اگر من هم بخواهم توبه‌ام پذیرفته شود، باید تو را به حق آنان، سوگند بدهم، اگر بخواهم تو به من نظر مهربانی کنی باید تو را به حق مهدی علیه السلام قسم بدهم، من که خود در درگاه تو آبرویی ندارم، ولی اگر مهدی علیه السلام را شفیع درگاه تو قرار بدهم، تو به من نظر مهربانی می‌کنی.

آدم از بهشت رانده شد، اما او با بهشت دیگری آشنا شد، آن بهشت، یاد اهل بیت علیهم السلام بود، من هم اگر به یاد مهدی علیه السلام باشم، زندگی‌ام بهشت می‌شود، دلی که عشق او را دارد، دیگر از عشق دنیا آزاد است و از اسارت دنیا و دنیاپرستی رها شده است.

* * *

* شماره ۵ *

نوح علیه السلام دومین پیامبری است که از او یاد می‌شود: «تو نوح علیه السلام را بر کشتی خود سوار کردی، با او و یارانش مهربانی نمودی و آنان را از هلاکت نجات دادی». آری، تو نوح علیه السلام را برای هدایت کسانی فرستادی که به بت‌پرستی روی آورده بودند. نوح علیه السلام سال‌های سال، آنان را به یکتاپرستی فرا خواند و از آنان خواست تا از بت‌پرستی دست بردارند. در این مدّت، کمتر از هشتاد نفر به او ایمان آوردند. وقتی نوح علیه السلام از هدایت آنان ناامید شد، آنان را نفرین کرد. اینجا بود که به او دستور دادی که کشتی بسازد و تو او را در چگونه ساختن آن یاری کردی، کشتی نوح علیه السلام باید در مقابل طوفان سهمگینی که قرار بود فرا رسد، مقاوم باشد، پس جبرئیل را فرستادی تا به او در این امر یاری رساند.^{۱۳}

مدّت زیادی گذشت، کار ساختن کشتی به پایان رسید. نوح علیه السلام در انتظار فرا رسیدن وعده تو بود. تو به او گفته بودی که هر وقت از تنور خانه‌ات، آب جوشید

بدان که وعده من فرا رسیده است. (خانه نوح ﷺ در محل مسجد کوفه است و جای آن تنور امروزه در وسط مسجد کوفه کاملاً مشخص است و در آنجا حوض آبی ساخته‌اند).

زن نوح ﷺ از کافران بود و به او ایمان نیاورده بود، روزی، زن نوح ﷺ برای پختن نان سراغ تنور رفت، دید که از تنور آب می‌جوشد، او تعجب کرد و ماجرا را به نوح ﷺ خبر داد، نوح ﷺ فهمید که وعده عذاب فرا رسیده است، او به یارانش خبر داد تا سوار بر کشتی شوند.^{۱۴}

* * *

هنوز هیچ خبری نشده بود، همه چیز عادی بود، مردم به کارهای آنان می‌خندیدند و می‌گفتند: این‌ها امروز دیگر واقعاً دیوانه شده‌اند! یاران نوح ﷺ نزدیک به هشتاد نفر بودند، همه سوار کشتی شدند. به فرمان تو، باران سیل آسا از آسمان بارید، رود فرات طغیان کرد، آب روی زمین بالا آمد و کشتی بر روی آب قرار گرفت، این همان طوفانی بود که تو وعده آن را داده بودی. کشتی نوح ﷺ مانند کوهی محکم و استوار، در میان موج‌ها شروع به حرکت کرد. نوح ﷺ زمام کشتی را به تو سپرده بود و آب و طوفان، کشتی را به هر سو می‌برد، هفت روز گذشت، دیگر وقت آن بود که نوح ﷺ و یارانش زندگی جدیدی را روی زمین آغاز کنند.

به زمین وحی کردی که آب خود را فرو ببرد و آسمان باران را قطع کند، آب‌ها در زمین فرو رفت و کشتی بر زمین نشست و آن بندگان خوب تو، زندگی را در روی زمین آغاز کردند.^{۱۵}

* * *

قدری فکر می‌کنم، وقتی نوح ﷺ می‌خواست کشتی خود را بسازد، تو جبرئیل را

فرستادی و برای او پنج میخ آورد، هر کدام از این پنج میخ به یاد یکی از پنج تن بود (محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام).

کار ساخت کشتی رو به اتمام بود، او آن میخ‌ها را به یاد پنج تن بر کشتی کوفت و بعد از آن کشتی آماده شد. من باید از نوح علیه‌السلام درس بگیرم، او کشتی خود را این‌گونه با یاد اهل بیت علیهم‌السلام ساخت، من هم در جای جای زندگی خود باید به یاد اهل بیت علیهم‌السلام باشم، نام فرزندان خود را به نام آنان بردارم، در هر گوشه‌ای از زندگی خود، یاد آقای خود را زنده نگاه دارم، زندگی من باید به گونه‌ای باشد که هر کس به آن نگاه کند، بداند که من آقای دارم که هر چند از دیده‌ها پنهان است، اما یاد او در زندگی‌ام، جریان دارد.^{۱۶}

* * *

* شماره ۶ *

سومین پیامبری که به ماجرای او اشاره می‌شود، ابراهیم علیه‌السلام است. او الگوی یکتاپرستی است، تو از او امتحانات فراوانی گرفتی و او در همه آنها موفق و سربلند بیرون آمد.

او در مقابل بُت‌پرستی قیام کرد، به بت‌کده شهر بابل رفت و همه بُت‌ها را نابود کرد و حاضر شد در آتش انداخته شود، اما دست از یکتاپرستی برنداشت، تو از او خواستی تا زن و فرزندش را در سرزمین خشک و بی‌آب مکه ساکن کند و او نیز چنین کرد.

از او خواستی تا فرزندش اسماعیل را قربانی کند و او فرزندش را به قربانگاه برد و آماده شد تا او را برای تو فدا کند، وقتی دیدی که او در انجام دستور تو، هیچ کوتاهی نمی‌کند، گوسفندی برایش فرستادی تا آن گوسفند را به جای فرزندش قربانی کند.

وقتی ابراهیم علیه السلام از همه آن امتحانات، سربلند بیرون آمد، تو مقام امامت را به او عنایت کردی، مقام امامت، بالاتر از مقام پیامبری است، مقام امامت، آخرین سیر تکاملی ابراهیم علیه السلام بود.^{۱۷}

روزی از روزها با ابراهیم علیه السلام این گونه سخن گفتی: ای ابراهیم! من تو را به عنوان دوست خود انتخاب کردم، زیرا در تو چهار چیز دیدم:
اول: تو خیلی مهمان نواز بودی و مهمان خود را گرمی می داشتی.
دوم: من به تو دستور دادم که فرزندان، اسماعیل را در راه من قربانی کنی و تو تسلیم دستور من شدی و فرزند دلبدت را به قربانگاه بردی.
سوم: آن روز که بت پرستان می خواستند تو را به جرم یکتاپرستی در آتش بیاندازند، دست از ایمان و عقیده خود برنداشتی و بر توحید من باقی ماندی و حاضر شدی در آتش بسوزی، اما به من شرک نورزی.
چهارم: من به قلب تو نگاه کردم، دیدم که در قلب تو، فقط محبت من جای دارد.^{۱۸}

آری، آن روز، ابراهیم علیه السلام فهمید که تو، این چهار ویژگی او را پسندیده ای و رمز انتخاب او برای مقام «خلیل الله»، این چهار ویژگی بوده است.

وقتی تو مقام امامت را به ابراهیم علیه السلام عطا کردی، او از تو حاجتی را طلبید. در آیه ۸۴ سوره «شعرا» حاجت او را چنین می خوانم:
﴿وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾.
«خدایا! برای من در میان آیندگان، نامی نیکو برجای بگذار».
او از تو خواست تا یادش برای همیشه زنده بماند و راه و روش او در میان

آیندگان ادامه یابد.

آیا تو این دعای ابراهیم علیه السلام را مستجاب کردی؟

آری، تو این دعای او را مستجاب کردی. در آیه ۵۰ سوره «مریم» چنین می‌خوانم:

﴿وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾.

تو نسلی پر از خیر و برکت به ابراهیم علیه السلام و خاندان او عنایت کردی، از رحمت خاص خود به آنان عطا نمودی و برای آنان نام نیک و مقام برجسته‌ای در میان همه امت‌ها قرار دادی.

سخن مهمی از پیامبر به ما رسیده است. در آن سخن، اشاره شده است که منظور از واژه «علی» در این آیه، «علی بن ابی طالب» است.^{۱۹}

ابراهیم علیه السلام از تو می‌خواهد به او «نام نیک» عطا کنی. تو هم خواسته او را «علی» قرار دادی.

به این مثال دقت می‌کنم: «دیروز پارسا آمد». اگر واژه «پارسا»، نام شخص باشد، معنای آن این می‌شود که کسی که نامش پارسا است، آمد، اگر این واژه یک صفت باشد، معنا چنین می‌شود: «کسی که پرهیزکار است و از گناه دوری می‌کند، آمد».

در آیه ۵۰ سوره «مریم» واژه «علی» آمده است: ﴿...وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾.

قرآن می‌گوید ما آن «نام نیک» را «علی» قرار دادیم، واژه «علی» به معنای کسی است که مقامی بزرگ دارد. (علی، دقیقاً به معنای بزرگ است).

اگر این واژه را به معنای صفت بگیریم، معنا چنین می‌شود: «ما آن نام نیک را

بزرگ قرار دادیم». ابراهیم علیه السلام از تو خواست که به او در آیندگان «نام نیک» عطا کنی و تو هم نام نیک او را بزرگ و با عظمت قرار دادی تا همگان او را با احترام یاد کنند.

اگر به حدیث پیامبر توجه کنیم دیگر باید واژه «علی» را به معنای اسم شخص بگیریم و معنا چنین می شود: «ما آن نام نیک را علی بن ابی طالب قرار دادیم».

* * *

ابراهیم علیه السلام می دانست که انسان ها نیاز به الگویی دارند که به او اقتدا کنند، او از تو خواست تا نام و یاد او را در آینده زنده نگاه داری و از نسل او کسی قرار بدهی که مرام و آیین او را زنده نگاه دارد. این دعای ابراهیم علیه السلام بود، تو هم دعای او را مستجاب کردی و از نسل او، علی علیه السلام را برگزیدی و او را جانشین آخرین پیامبر خود قرار دادی.

علی علیه السلام کسی بود که با رشادت، شجاعت و صبر خود، دین حق را زنده نگاه داشت. اگر علی علیه السلام نبود، همه زحمتهای محمد صلی الله علیه و آله از بین رفته بود و آیین یکتاپرستی نیز از بین می رفت و دیگر یادی از ابراهیم علیه السلام هم باقی نمی ماند. دشمنان اسلام و منافقان می خواستند ریشه اسلام را از جای ببرند، قرآن را نابود کنند و آیین یکتاپرستی را از بین ببرند. این علی علیه السلام بود که از دین تو پاسداری کرد و باعث شد نام و یاد ابراهیم علیه السلام زنده بماند. این تو بودی که علی علیه السلام را برگزیدی و به او مقام امامت دادی و او را جانشین محمد صلی الله علیه و آله قرار دادی.

تو ابراهیم علیه السلام را به عنوان دوست خودت انتخاب کردی و او از تو «نام نیک» در میان آیندگان تقاضا کرد و تو علی علیه السلام را برگزیدی و این گونه دعای ابراهیم علیه السلام را مستجاب کردی.

* * *

روزی از روزها، ابراهیم علیه السلام به عرش تو نگاه کرد، نورهایی مقدس را در آنجا دید، از تو درباره آن‌ها سؤال کرد، تو در پاسخ گفتی که آن‌ها، نور محمد و علی و فاطمه و فرزندان آنها می‌باشد. او فهمید که آنها، نور چهارده معصوم می‌باشد، اینجا بود که از تو خواست تا او را شیعه آنان قرار بدهی و تو این دعای او را مستجاب نمودی.

من باید قدری فکر کنم، ابراهیم علیه السلام با آن مقام، آرزو می‌کند شیعه اهل بیت علیهم السلام باشد، من همواره باید از تو بخواهم مرا شیعه واقعی آنان قرار بدهی، من تو را سپاس می‌گویم که در دلم محبت آنان را قرار داده‌ای، تو کاری کرده‌ای که من مهدی علیه السلام را دوست دارم، اکنون از تو می‌خواهم یاریم کنی و توفیقم دهی تا پیرو راستین او باشم.^{۲۰}

* * *

* شماره ۷ *

چهارمین پیامبری که از او سخن به میان می‌آید موسی علیه السلام است. «تو از درختی با او سخن گفتی و برادرش هارون را وزیر و کمک او قرار دادی».

موسی علیه السلام در مصر به دنیا آمد و در کاخ فرعون بزرگ شد، وقتی او به سن جوانی رسید، حادثه‌ای برای او پیش آمد و ناچار شد از مصر فرار کند. او از مصر به «مدین» آمد. مدین، نام منطقه‌ای در شام (سوریه) بود.

او با شعیب علیه السلام که پیامبری از پیامبران بود، آشنا شد و با دختر او ازدواج کرد. موسی علیه السلام از مال و ثروت دنیا هیچ چیز همراه خود نداشت، برای همین شعیب علیه السلام به او گفت: «مهریه دخترم این است که هشت سال برای ما گوسفندان را به چرا ببری».

موسی علیه السلام پذیرفت، او هشت سال برای آنان چوپانی کرد، دو سال دیگر هم اضافه

ماند.

سرانجام موسی علیه السلام تصمیم گرفت به مصر بازگردد، او با شعیب علیه السلام خداحافظی کرد و با خانوادش آماده حرکت شد. راه مصر از صحرای سینا می‌گذشت.

موسی علیه السلام راهی طولانی در پیش داشت، شبی، در سرما و طوفان گرفتار شد و موسی علیه السلام در آن تاریکی راه را گم کرد و به سوی کوه «طور» رفت. موسی علیه السلام نمی‌دانست که به چه مهمانی بزرگی فرا خوانده شده است، او نمی‌دانست که این گم‌کردن راه، بهانه‌ای برای رسیدن به کوه طور بوده است. او به خانواده خود گفت: «شما اینجا بمانید، من آتشی دیدم، به آنجا می‌روم شاید بتوانم شعله‌ای از آن را برای شما بیاورم».

موسی علیه السلام به سوی آتش آمد، دید نور از درختی شعله‌ور است، نزدیک‌تر آمد، ناگهان تو با او سخن گفتی: «ای موسی! من خدای تو هستم. تو را برگزیدم، پس به آنچه به تو وحی می‌شود، گوش فرا بده! منم خدای یکتا که هیچ خدایی جز من نیست...».

به موسی علیه السلام فرمان دادی: «ای موسی! عصایت را بر زمین انداز!». موسی علیه السلام عصای خود را بر زمین انداخت، ناگهان آن عصا مار بزرگی شد و به سرعت به تکاپو افتاد. ترس، تمام وجود موسی علیه السلام را فرا گرفت و فرار کرد، تو او را صدا زدی و گفتی: «ای موسی! برگرد و عصایت را بگیر و از آن نترس، من آن را به صورت اولش باز می‌گردانم».

اینجا بود که آرامش به قلب موسی علیه السلام بازگشت، او دست دراز کرد و سر آن مار را گرفت، ناگهان آن مار به عصا تبدیل شد.

خدایا! تو بالاتر از این هستی که جسم داشته باشی، تو هرگز به شکل نور، ظاهر نمی‌شوی، تو جسم نداری و هرگز به شکلی ظاهر نمی‌شوی، این درخت، جلوه‌ای از نور تو بود، آن شب تو نوری را آفریدی و بر آن درخت جلوه‌گر کردی. تو موسی علیه السلام را به پیامبری مبعوث کردی تا فرعون را به یکتاپرستی فرا بخواند و مردم را از گمراهی نجات دهد. به او گفتی: «ای موسی! به سوی فرعون برو که او طغیان کرده است».

موسی علیه السلام می‌دانست این مأموریت بزرگی است، پس چنین گفت: «بارخدا! صبر و بردباری به من عطا کن و سینه‌ام را گشاده گردان تا بر سختی‌ها شکیباهم... برای من یآوری از خاندانم قرار ده، هارون برادرم را برای یاری کردن به من قرار بده».

اینجا بود که به موسی علیه السلام چنین گفتی: «ای موسی! آنچه را که خواستی به تو دادم، صبر و بردباری به تو عطا کردم... برادرت را یار و یاور تو قرار دادم».

هارون برادر موسی علیه السلام بود، سنّ او بیشتر از موسی علیه السلام بود. هارون قامتی بلند و زبانی گویا و فکری عالی داشت. پس از دعای موسی علیه السلام تو مقام پیامبری به هارون عطا کردی.^{۲۱}

هارون با کمال رغبت و اشتیاق، موسی علیه السلام را در این راه یاری کرد و همراه او به کاخ فرعون رفت. بعد از سال‌ها، وقتی موسی علیه السلام چهل شب به کوه طور بازگشت، هارون جانشین او در میان مردم بود. هارون در همهٔ مراحل مأموریت موسی علیه السلام، او را یاری نمود.^{۲۲}

وقتی موسی علیه السلام به مصر رسید، ابتدا نزد فرعون رفت و او را به یکتاپرستی

فرا خواند، موسی علیه السلام معجزات خود را به او نشان داد، ولی فرعون او را جادوگر خواند و از همه جادوگران دعوت کرد تا با موسی علیه السلام مبارزه کنند. روزی را مشخص کردند و همه جادوگران آمدند، آنان هر چه در توان داشتند در آن میدان در حضور همه به نمایش گذاشتند، موسی علیه السلام عصای خود را بر زمین انداخت و آن عصا به اژدهایی تبدیل شد و همه جادوگری آنان را بلعید.

وقتی جادوگران این منظره را دیدند به سجده افتادند و چنین گفتند: «ما به خدای موسی و هارون ایمان آوردیم». ^{۲۳}

این کلام آنان بسیار زیباست و درس بزرگی برای من دارد، اگر من هم بخواهم با تو ارتباط بگیرم و تو را بخوانم باید بگویم: «ای خدای مهدی علیه السلام». این تنها راهی است که من می‌توانم مهربانی تو را به سوی خود جذب کنم، امروز مهدی علیه السلام تنها راه رسیدن به توست، کسی که از این راه دوری کند، هرگز به تو نمی‌رسد.

* * *

* شماره ۸ *

پنجمین پیامبری که از او سخن به میان می‌آید عیسی علیه السلام است: «تو او را بدون پدر متولد کردی و به او معجزات عطا کردی و با روح القدس یاریش نمودی». مادر عیسی علیه السلام، مریم علیه السلام بود. او دختری بود که در بیت المقدس عبادت می‌کرد. تو جبرئیل را به سوی او فرستادی، جبرئیل به شکل انسانی زیبا بر مریم علیه السلام ظاهر شد. مریم علیه السلام دختری پاکدامن بود، او وقتی دید مردی به خلوتگاه او راه پیدا کرده است به وحشت افتاد و گفت: «من از شرّ تو به خدای مهربان پناه می‌برم». جبرئیل به او خبر داد که از طرف تو آمده است تا به او فرزندی عطا کند. مریم علیه السلام گفت: «چگونه برای من فرزندی باشد در صورتی که هیچ مردی با من تماس نگرفته است؟». جبرئیل گفت: «فرمان خدای تو چنین است». سپس جبرئیل در

آستین مریم^{علیها السلام} دمید و او حامله شد.

مدتی گذشت، موقع وضع حمل او فرا رسید، او از شهر خارج شد و آرام آرام به سوی بیابان رفت و به درخت خرماي خشکیده‌ای پناه برد و فرزندش را به دنیا آورد. او در اوج نگرانی بود.

در همین فکرها بود که صدایی به گوشش رسید: «غمگین مباش». آن صدای فرزندش عیسی^{علیه السلام} بود، تو او را به قدرت خود به سخن آوردی تا به مادرش آرامش را هدیه کند، عیسی^{علیه السلام} با مادر چنین گفت: «غمگین مباش».

مریم^{علیها السلام} با شنیدن این سخنان آرام شد. وقتی او به شهر بازگشت مردم دیدند که او نوزادی را در آغوش گرفته است، همه با تعجب به او نگاه کردند، آنان جلو آمدند و از او سؤال کردند که این کودک را از کجا آورده‌ای؟

او پاسخی نداد، ناگهان عیسی^{علیه السلام} به سخن آمد و چنین گفت: «من بنده خدا هستم! خدا به من کتاب آسمانی و مقام نبوت عطا کرده است، من پیامبر خدا هستم... خدا از من خواسته است که تا زنده‌ام، نماز بر پا دارم و زکات بدهم و به مادرم مهربانی کنم...».

همه از شنیدن سخن عیسی^{علیه السلام} تعجب کردند، آنان فهمیدند که معجزه بزرگی روی داده است. این سخن، چقدر زیبا، کوتاه و پر معنا بود...^{۲۴}

تو به عیسی^{علیه السلام} معجزاتی دادی تا مردم بدانند او فرستاده توست، او را بر انجام اموری قادر ساختی که یک انسان معمولی هرگز نمی‌تواند انجام دهد.

از عیسی^{علیه السلام} خواستی تا به مردم چنین بگوید: «ای مردم! من از جانب پروردگار برای شما معجزه‌ای آورده‌ام، من از گل برای شما چیزی شبیه پرنده می‌سازم، آنگاه در آن می‌دمم، به اذن خدا آن گل، پرنده‌ای می‌شود. نابینایان و بیماران شفا

می‌بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم...».^{۲۵}

سخن از عیسی و مریم علیهما السلام به میان آمد. نکته جالبی در زندگی مریم علیها السلام وجود دارد، وقتی او در رحم مادر بود، پدر و مادرش او را نذر بیت المقدس کردند تا در آنجا خدمت کند و به کسانی که می‌خواهند راه خدا را بی‌پایند، یاری رساند. آنان نمی‌دانستند که فرزند آنان، دختر است، وقتی او به دنیا آمد، نامش را مریم نهادند و بعد از مدتی او را به بیت المقدس بردند.

چقدر خوب است که من هم همانند آنان باشم! فرزندانم را وقف دین و وقف مهدی علیه السلام کنم! چقدر خوب بود از خدا می‌خواستم تا آنان را خدمت‌گزار دین خود قرار بدهد...

* شماره ۹ *

در این دعا از پنج پیامبر (آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام) سخن به میان آمد. تو پیامبران زیادی داشته‌ای و برای آنان دینی را مشخص کردی و از مردم خواستی از آنان پیروی کنند.

هر پیامبری، جانشین خود را مشخص کرد. همه پیامبران و جانشینان آنان، یکی بعد از دیگری، نگهبان آیین یکتاپرستی بودند، آنان حجت تو بر انسان‌ها بودند. این برنامه‌ای بود که تو برای هدایت انسان‌ها قرار دادی. آری، انسان در طول تاریخ، حتی یک روز هم بدون راهنما نبوده است، تو همواره وسیله هدایت انسان را فراهم نمودی. این برنامه تو باعث شد تا هرگز حق گم نشد و باطل نتوانست حق را از بین ببرد. همیشه کسانی بوده‌اند که چراغ حق را روشن نگاه داشته‌اند.

تو انسان را آفریدی و به او اختیار دادی، تو راه حق و باطل را به او نشان می‌دهی، او باید خودش راهش را انتخاب کند. تو هرگز قبل از واضح شدن حق از باطل، کسی را عذاب نمی‌کنی، تو پیامبران را فرستادی و آنان حق را برای مردم بیان کردند.

عده‌ای ایمان آوردند و عده‌ای هم کافر شدند، تو باز به کافران مهلت دادی و زمانی که مهلت آنان به پایان رسید، عذاب را بر آنان نازل کردی. آری، اگر تو پیامبران و جانشینان آنان را نمی‌فرستادی، کافران در روز قیامت می‌گفتند: «خدایا! چرا قبل از آن که به عذاب گرفتار شویم، پیامبری برای ما نفرستادی تا سخن تو را برای ما بخواند و ما از آن پیروی کنیم؟»، اما تو برنامه هدایت را اجرا کردی و هیچ کافری در روز قیامت نمی‌تواند بگوید اگر کسی مرا راهنمایی می‌کرد، حق را انتخاب می‌کردم. این سخن از هیچ‌کس پذیرفته نیست. تو حق را برای همه آشکار کردی.

به راستی هدف تو از فرستادن پیامبران چه بود؟ آیا تو می‌خواستی پیامبران مردم را به زور هدایت کنند؟
هرگز.

هدف تو این بود که پیامبران زمینه خوب بودن مردم را فراهم کنند و آنان به این هدف رسیدند. آری، تو می‌خواستی زمینه هدایت را برای انسان‌ها ایجاد کنی تا اگر کسی بخواهد راه خوب را انتخاب کند، بتواند این کار را انجام بدهد. این یک راز مهم است: وقتی تو این هدف خود را برای پیامبران بیان کردی، آنان هرگز در کار خود دلسرد نشدند، دشمنان ظلم و ستم فراوان به آنان روا داشتند، ولی آنان وظیفه خود را انجام دادند.

آن کس که می‌خواهد مردم خوب بشوند، وقتی می‌بیند که مردم خوب نشدند، می‌سوزد و خواه ناخواه به بن‌بست می‌رسد و دلسرد می‌شود. ولی کسی که می‌خواهد زمینه‌های خوب شدن را فراهم کند، همیشه موفق است، او کار خودش را می‌کند، راه را برای کسانی که طالب باشند، آشکار می‌کند، او به هدف خود رسیده است هر چند که مردم، خوب نشوند. وقتی کسی این بینش را پیدا کرد، از بی‌اعتنایی کردن و از انزوا نجات پیدا می‌کند، او وظیفه‌اش را انجام می‌دهد، وظیفه او ایجاد زمینه هدایت است. او زمینه هدایت را ایجاد می‌کند و برایش فرقی ندارد که دیگران حرفش را می‌پذیرند یا نه.

فصل سوم: آخرین پیامبر

* شماره ۱۰

برنامه‌ای که برای هدایت انسان‌ها اجرا کردی از آدم ﷺ آغاز شد و در هر زمان و برای هر قومی، پیامبری فرستادی، تا این که زمان محمد ﷺ فرا رسید. تو او را به پیامبری برگزیدی و کامل‌ترین کتاب آسمانی و کامل‌ترین دین را به او ارزانی داشتی و او را آخرین پیامبر خود قرار دادی. بعد از او هرگز پیامبری نخواهد آمد. محمد ﷺ برترین برگزیده تو بود و او را بر همه مخلوقات برتری دادی، او عصاره همه پیامبران بود، همه خوبی‌ها و کمالات آنان را در خود جمع کرده بود. هیچ کس به اندازه او نزد تو گرامی نبود.

آری، تو او را بر همه پیامبران مقدم داشتی و او را برای هدایت همه بندگان (از جن‌ها و انسان‌ها) فرستادی و شرق و غرب دنیا را زیر فرمان رسالتش گستراندی. دین اسلام، محدود به زمان و مکان خاص نیست، همه زمان‌ها و مکان‌ها را در

برمی‌گیرد و تا روز قیامت این دین، پابرجا خواهد بود.

* شماره ۱۱ *

«تو بُراق را در اختیار محمد ﷺ قرار دادی و او را به معراج بردی».

ماجرای سفر معراج پیامبر چه بود؟

تو جبرئیل را از آسمان به زمین فرستادی، او همراه خود «بُراق» را آورده بود، بُراق، مرکبی بهشتی بود که تو برای محمد ﷺ آماده نموده بودی تا او بر آن سوار شود و سفر خود را آغاز کند. بُراق، مانند اسب بهشتی، دو بال داشت و با سرعت برق پرواز می‌کرد و می‌توانست تمام دنیا را در یک چشم به هم زدن پیماید.^{۲۶} سفر پیامبر آغاز شد، او به سوی بیت‌المقدس رفت، در آنجا روح‌های پیامبران جمع شده بودند.^{۲۷}

پیامبر وارد بیت‌المقدس شد و به سوی محراب رفت، جبرئیل اذان گفت، پیامبر در محراب به نماز ایستاد، همهٔ پیامبران پشت سر او نماز خواندند.^{۲۸} سپس پیامبر به آسمان‌ها عروج کرد، او به آسمان اوّل رسید، همهٔ فرشتگان به استقبال او آمدند. پیامبر به فرشته‌ای که مأمور جهنّم است، رسید، از او خواست تا جهنّم را به او نشان بدهد، آن فرشته، پرده از جهنّم برداشت، یکی از درهای جهنّم را باز کرد، آتش شعله کشید...، پیامبر جهنّم را دید و از مأمور جهنّم پرسید: — آنان کیستند که زبان خود را قیچی می‌کنند؟

— ای محمد! آنان سخنورانی هستند که خود به گفته‌هایشان عمل نکردند.^{۲۹}

— آنان کیستند که با ناخن، صورت خود را می‌خراشند!

— ای محمد! اینان کسانی هستند که غیبت مردم می‌کردند.^{۳۰}

— آن زنان چرا بر گیسوان خویش آویزان شده‌اند؟

— ای محمد! این جزای آنانی است که موی سر خود را به نامحرم نشان می‌دادند.^{۳۱}

پیامبر افراد دیگری را در حال عذاب دید... سپس نگهبان جهنم دستور داد تا در جهنم بسته شود.

* * *

پیامبر به حرکت خود ادامه داد، آسمان دوم و سوم را پشت سر گذاشت، در هر آسمانی، فرشتگان به او خوش آمد گفتند. پیامبر به آسمان چهارم رسید، در آسمان چهارم «بیت المعمور» قرار دارد، بیت المعمور، کعبه فرشتگان است، آن‌ها دور آن طواف می‌کنند.^{۳۲}

جبرئیل اذان گفت، فرشتگان، پشت سر پیامبر صف بستند و نماز بر پا شد.^{۳۳} بعد از نماز، پیامبر حرکت کرد، از آسمان پنجم و ششم گذشت، در آسمان هفتم دو نهر دید: «نهر کوثر و نهر رحمت». پیامبر از نهر کوثر مقداری آشامید و سپس در نهر رحمت، غسل کرد و به سوی عرش رفت.^{۳۴}

* * *

پیامبر وارد عرش شد، در آنجا فرشته‌ای را دید که همواره در حال شمردن بود، او فرشته باران بود و از اول دنیا تا روز قیامت، عدد قطره‌های باران را حساب می‌کرد. پیامبر به او گفت:

— آیا تو تعداد قطره‌های باران‌هایی را که از اول خلقت تاکنون باریده است می‌دانی؟

— آری. با این حال من نمی‌توانم یک چیز را شمارش کنم؟

— چه چیزی را؟

— اگر عده‌ای جمع شوند و اسم تو را ببرند و بر تو صلوات بفرستند من نمی‌توانم ثواب آن صلوات را حساب کنم.^{۳۵}

سفر پیامبر ادامه پیدا کرد، او وارد بهشت شد، او درخت «طوبی» را دید، درختی بزرگ که در همه خانه‌های بهشتی شاخه‌ای از آن وجود داشت. زیر این درخت چهار نهر جاری بود: نهری از آب گوارا، نهری از شیر، نهری از شراب بهشتی، نهری از عسل.^{۳۶}

* * *

پیامبر از بهشت عبور کرد و به ملکوت رسید، جبرئیل به پیامبر گفت: «اگر به اندازه سر سوزنی جلوتر بیایم، پر و بال من می‌سوزد».^{۳۷}

پیامبر جلوتر رفت... صدایی به گوش پیامبر رسید: «ای احمد!»، پیامبر احساس کرد که این صدا شبیه صدای علی علیه السلام است!

تو به پیامبر چنین گفتی: «ای احمد! من به قلب تو نظر کردم، دیدم که هیچ کس را به اندازه علی، دوست نداری! برای همین با صدایی مانند صدای علی با تو سخن می‌گویم تا قلب تو آرام گیرد».^{۳۸}

آری، تو جسم نیستی، هرگز مثل انسان‌ها سخن نمی‌گویی، تو صدایی را ایجاد کردی تا پیامبر آن را بشنود، تو آن صدا را شبیه صدای علی علیه السلام قرار دادی.

* * *

— چه کسی از بندگان مرا بیشتر دوست داری؟

— بارخدا، تو خود بر قلب من آگاهی داری.

— آری، من می‌دانم، ولی اکنون می‌خواهم از زبان خودت بشنوم!

— پسر عمویم علی را بیش از همه دوست دارم.^{۳۹}

— در روز قیامت تو شیعیان علی را شفاعت خواهی کرد.^{۴۰}

وقتی پیامبر این سخن را شنید به سجده رفت، هیچ کس نمی‌داند سجده او چقدر طول کشید...

* * *

بار دیگر خطاب به پیامبر چنین می‌گویی: «من کرامت خویش را برای اوصیای تو قرار دادم. اسم آنان بر ساق عرش نوشته شده است». پس پیامبر به ساق عرش نگاه می‌کند و نام دوازده امام را می‌یابد: اول آنها علی علیه السلام و آخر آنها مهدی علیه السلام.

سپس چنین می‌گویی: «اینان حجت‌های من بر مردم هستند. من دین خود را به وسیله آنان ظاهر می‌کنم و زمین را به وسیله آخرین آنها پاک می‌گردانم، و شرق و غرب زمین را به زیر فرمان او در می‌آورم».^{۴۱}

آری، در شب معراج تو از مهدی علیه السلام سخن می‌گویی و از وعده‌ای که داده‌ای یاد می‌کنی.

کسی که به معراج باور دارد، هرگز ناامید نمی‌شود، زیرا می‌داند تو به وعده خود عمل می‌کنی.

* * *

پیامبر مهمان تو بود... فقط تو می‌دانی که چه سخنانی به او گفتی... وقت بازگشت فرا رسید... جبرئیل در انتظار پیامبر بود. پیامبر نزد او بازگشت و سپس آسمان‌ها را یکی بعد از دیگری پشت سر گذاشت و به سوی زمین آمد...^{۴۲}

بر این باورم که معراج پیامبر در بیداری بوده است، او با جسم خود به آسمان‌ها

رفت، این یک معجزه بزرگ بود.

* شماره ۱۲ *

خدایا! تو علم گذشته و آینده را به پیامبر دادی، او از همه حوادثی که تا روز قیامت در این جهان روی می‌دهد، باخبر بود. تو از علم خود به او بهره فراوان دادی.

بعضی از انسان‌ها وقتی مقداری بیشتر از دیگران می‌دانند، دچار غرور و تکبر می‌شوند، اما پیامبر همواره متواضع و فروتن بود، علمی که تو به او داده بودی او را به منزل بندگی رسانده بود. او نسبت به تو از همه متواضع‌تر بود، او بر روی خاک می‌نشست و زندگی زاهدانه‌ای داشت.

آن علم امروز نزد مهدی علیه السلام است، او به اذن تو از همه چیز باخبر است، او می‌داند الان چه می‌کنم، از راز دل من آگاه است، من همیشه در حضور او هستم. اگر من این را باور داشته باشم، دیگر از گناه دوری می‌کنم...

* شماره ۱۳ *

وقتی تو محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری فرستادی، عده زیادی بت‌ها را می‌پرستیدند، رهبران آنان، منافع خود را در بت‌پرستی مردم می‌دیدند و برای همین تمام تلاش خود را به کار بردند تا مانع موفقیت محمد صلی الله علیه و آله بشوند.

سرانجام محمد صلی الله علیه و آله مجبور شد که از مکه به مدینه هجرت کند. بعد از مدتی بت‌پرستان سپاهی را تشکیل دادند و به جنگ او آمدند. اینجا بود که تو ترس را

در دل دشمنانش انداختی و این‌گونه او را یاری کردی، تو جبرئیل و میکائیل و دیگر فرشتگان بزرگ خویش را فرستادی تا او را یاری کنند.

در روز جنگ «بدر» تو جبرئیل را همراه با پرچمی نزد محمد ﷺ فرستادی. وقتی که محمد ﷺ این پرچم را برافراشت، ترس و وحشت عجیبی در دل دشمنان پدیدار گردید و آنان شکست خوردند.^{۴۳}

* * *

در آیه ۳۳ سوره توبه، این وعده را به پیامبرت دادی که او را بر دشمنانش پیروز کنی و روزگاری فرا برسد که در سرتاسر جهان، هیچ دینی غیر از دین اسلام نباشد و کفر نابود شود هر چند کافران از این کار تو، ناراحت شوند.^{۴۴}

این وعده تو چه زمانی محقق می‌شود؟

روزگار ظهور مهدی ﷺ.

آن روز است که تو دین اسلام را بر همه جهان مسلط می‌کنی، آن روز، روز باشکوهی است. در آن وقت، از ظلم و ستم هیچ خبری نخواهد بود.

ظهور مهدی ﷺ، وعده توست و سرانجام وعده تو، فرا می‌رسد. اندکی صبر، سحر نزدیک است...

* * *

* شماره ۱۴ *

«کعبه، خانه صدق پیامبر و خاندان او بود، تو کعبه را برای پیامبر و خاندانش، اولین خانه عبادت قرار دادی».

وقتی آدم ﷺ از بهشت رانده شد، روی کوه «صفا» قرار گرفت، همان کوهی که فقط ۱۳۰ متر با کعبه فاصله دارد. آدم ﷺ در بالای این کوه سر به سجده گذاشت،

گریه کرد و تو توبهٔ او را پذیرفتی و جبرئیل را فرستادی تا او و همسرش را به جایی ببرد که در آنجا کعبه ساخته خواهد شد.

جبرئیل در آنجا خانهٔ تو را بنا کرد، آن وقت تو دستور دادی تا هفتاد هزار فرشته از آسمان نازل شوند و دور کعبه طواف کنند، آدم علیه السلام نیز به طواف پرداخت. تو رحمت خود را بر آدم علیه السلام نازل کردی و او را پیامبر خود قرار دادی. تو برای کعبه، حرمت زیادی قرار دادی و سوگند یاد کردی که هر کس به طواف کعبه بیاید و دور آن طواف کند، گناهایش را می‌بخشی.^{۴۵}

کعبه، مبارک و مایهٔ هدایت مردم است، آنجا پناهگاه و کانون امن و امان است. تو به ابراهیم علیه السلام مأموریت مهمی دادی. به او دستور دادی تا همسر و فرزندش، اسماعیل را به مکه ببرد، از او خواستی تا کعبه را بازسازی کند.

وقتی کار بازسازی کعبه تمام شد، از او خواستی تا بر روی سنگی بایستد و همهٔ مردم را به سوی کعبه فرا خواند.

سنگی که ابراهیم علیه السلام بر روی آن ایستاد، نزدیک کعبه قرار دارد و نام آن «مقام ابراهیم» است. این سنگ همواره در کنار کعبه است تا همه بدانند که کعبه، یادگار ابراهیم علیه السلام است، کعبه، میراث اوست. کسی که به سفر حج می‌رود باید نماز طواف را پشت مقام ابراهیم نماز بخواند، او با این کار، ثابت می‌کند پیرو ابراهیم علیه السلام است.^{۴۶}

در جای جای سرزمین مکه، نشانه‌های ابراهیم علیه السلام به چشم می‌آید، کسی که می‌خواهد حاجی بشود باید به «عرفات» برود و سپس در «مِنا» قربانی کند و... همهٔ این‌ها سنت‌هایی از ابراهیم علیه السلام است.^{۴۷}

* * *

کعبه، اولین معبد یکتاپرستی است، تو کعبه را مایهٔ هدایت همه قرار دادی، در آن سرزمین، نشانه‌های ایمان هویدا می‌باشد، در آنجا مقام ابراهیم علیه السلام نمایان است. کسی که به آنجا برود، احترام دارد و بایستی در امن و امان باشد، هر کس که واقعاً پیرو ابراهیم علیه السلام باشد و برای انجام حجّ به مکه برود و حجّ به جا آورد، دیگر از آتش جهنّم در امان است.

کعبه یادگار ابراهیم علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و خاندان اوست. کعبه زادگاه علی علیه السلام است، تو کعبه را برای فاطمه بنت اسد شکافتی و او را به درون آن فرا خواندی تا فرزندش را در آنجا به دنیا آورد. کعبه ظاهرش این سنگ‌هایی است که می‌بینم، اما باطن آن، همان ولایت علی علیه السلام است. امروز حقیقت کعبه، مهدی علیه السلام است...

تا زمانی که کعبه پابرجا باشد، اسلام هم پابرجاست. تو کعبه را محل دعوت محمد صلی الله علیه و آله و خاندان او قرار داده‌ای، اگر آنان نبودند، دین و کعبه تو پابرجا نبود. پس آبادانی کعبه به همّت آنان است. کعبه خانه توسّ، اما بقای این خانه، مدیون آنها می‌باشد. وقتی مهدی علیه السلام هم ظهور کند از کنار کعبه حرکت خویش را آغاز می‌کند.

* * *

سخن از کعبه به میان آمد، حقیقت کعبه، ولایت مهدی علیه السلام است، کسی که به سفر حجّ می‌رود، بعد از آن که گوسفندی را قربانی کرد باید موی سر خود را بتراشد. در آیه ۲۹ سوره حجّ به حاجیان فرمان می‌دهی که وقتی قربانی خود را ذبح کردند، آلودگی‌ها را از خود دور کنند. وقتی حاجی در لباس احرام است نمی‌تواند موی بدنش یا ناخنش را کوتاه کند، ممکن است کسی روزها در لباس احرام باشد، موی بدن و ناخنش بلند شود. او باید صبر کند، وقتی روز عید قربان، قربانی خود را ذبح کرد، آن وقت می‌تواند مو و ناخنش را کوتاه کند.

این آیه، معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می‌کنیم. «بطنِ قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است: به راستی حاجی چگونه می‌تواند آلودگی روح خود را پاک کند؟

چگونه گناهان خود را از خود دور کند؟

یکی از یاران امام‌صادق علیه السلام نزد آن حضرت رفته بود و درباره این آیه از آن حضرت سؤال کرد. امام‌صادق علیه السلام در پاسخ به او فرمود: «منظور این است که حاجی به دیدار امام برود».^{۴۸}

آری، وقتی حاجی به زیارت امام معصوم می‌رود، آلودگی‌های روح او پاک می‌شود.

رسم است که حاجیان بعد از سفر حجّ به زیارت امامان می‌روند، آری، امام مرده و زنده ندارد، وقتی من از مکه به مدینه بروم، چهار امام را در قبرستان بقیع زیارت می‌کنم.

زیارت، تجدید پیمان با ولایت و امامت است.

زیارت، یعنی این که من در راه راست هستم!

ممکن است کسی نماز بخواند، اما منافق باشد، کسانی که در روز عاشورا، امام حسین علیه السلام را شهید کردند، نماز می‌خواندند و حجّ هم به جا آورده بودند، بعضی از آنان، چندین بار حجّ رفته بودند، اما راه حقیقت را گم کردند.

مهم این است که انسان راه را گم نکند !

زیارت، نشان می‌دهد که راه را صحیح انتخاب کرده‌ام، برای همین است که این قدر ثواب دارد.

پذیرش امامت، همانند ریشهٔ درخت است، ممکن است کسی همهٔ شاخه‌های

یک درخت را نابود کند، اما وقتی ریشه آن سالم است، بار دیگر آن درخت رشد می‌کند و شاخه و برگ می‌دهد.

ولی امان از وقتی که ریشه خراب شده باشد!

کسی که ولایت ندارد، ریشه ندارد، نمازها و روزه‌های او، همانند شاخ و برگ درختی است که ریشه‌اش تباه شده است، به زودی نابود می‌شود و از بین می‌رود. اکنون دیگر می‌دانم که حاجی واقعی کسی است که به دنبال مهدی علیه السلام است، او احرام می‌بندد تا یار را ببیند، در همه لحظات به یاد اوست، در جستجوی اوست. وقتی او در مقابل «حجر الاسود» می‌ایستد چنین دعا می‌کند: «بار خدایا! امانت خویش را به تو می‌سپارم، من بر آن عهد و پیمان هستم...».

این از آداب سفر حج است که حاجی روبروی «حجر الاسود» بایستد و این دعا را بخواند، حجر الاسود همان سنگ سیاهی است که در یکی از گوشه‌های کعبه نصب است و طواف از آنجا آغاز می‌شود. حاجی واقعی در آنجا از مهدی علیه السلام سخن می‌گوید، از عهد و پیمان ولایت سخن می‌گوید و به تو اعلام می‌کند که در راه اوست.

* * *

* شماره ۱۵ *

تو انسان‌ها را بدون امام رها نمی‌کنی، برای جانشینی بعد از پیامبر، برنامه داری، علی علیه السلام و یازده امام بعد از او را به عنوان جانشینان پیامبر انتخاب کردی، تو دوازده امام را از گناه و زشتی‌ها پاک گردانیدی و به آنان مقام عصمت دادی و وظیفه هدایت مردم را به دوش آنان نهادی و از مردم خواستی تا از آنان پیروی کنند. تو آیه «تطهیر» را در قرآن نازل کردی و در آیه ۳۳ سوره احزاب چنین گفتی:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.
من باید درباره این آیه، بیشتر بدانم...

در خانه باز شد، فاطمه علیها السلام در حالی که ظرف غذایی را در دست داشت از خانه خارج شد و به سوی خانه پدر رفت. فاطمه علیها السلام در خانه پدر را زد، اُمّ سلمه (همسر پیامبر) در را باز کرد.

فاطمه علیها السلام نزد پدر رفت، سلام کرد و جواب شنید و به پیامبر گفت: «پدر جان! برای شما غذایی آماده کرده‌ام». پیامبر پاسخ داد: «برو به علی و فرزندان خبر بده به اینجا بیایند تا این غذا را با هم بخوریم».^{۴۹}

لحظاتی گذشت... فاطمه، علی، حسن و حسین علیهم السلام نزد پیامبر بودند، پیامبر اُمّ سلمه را صدا زد و گفت: «می‌خواهم لحظاتی با عزیزان خود تنها باشم، لطفاً کسی را به خانه راه نده».

پیامبر عزیزان خود را نزد خود خواند، سپس عباى خود را برداشت و بر روی آنان انداخت و دست خود را رو به آسمان گرفت و گفت: «خدایا! علی و فاطمه و حسن و حسین، خاندان من هستند، از تو می‌خواهم آنان را از پلیدی‌ها دور کنی و آنان را پاک گردانی».^{۵۰}

لحظاتی گذشت، جبرئیل نازل شد و بخش دوم آیه ۳۳ سوره احزاب را برای پیامبر خواند:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.
«خدا اراده کرده است که خاندان پیامبر را از هر پلیدی پاک نماید و آنان را پاکیزه گرداند».

لبخند بر چهره پیامبر نشست، او این آیه را سه بار با صدای بلند خواند.

پیامبر می‌خواست مردم مدینه با این آیه آشنا شوند، او هر روز هنگام اذان صبح به در خانه فاطمه علیها السلام می‌آمد، در را می‌زد و می‌گفت: «السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ بَیتِ النَّبُوَّةِ! سلام بر شما ای خاندان پیامبر! رحمت خدا بر شما! وقت نماز فرا رسیده است»، سپس این آیه را می‌خواند.^{۵۱}

پیامبر هر روز این کار را انجام می‌داد تا مردم بدانند که اهل بیت علیهم السلام چه کسانی هستند. پیامبر می‌خواست همه با حقیقت آشنا شوند و بدانند که این آیه درباره علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است و آنان به حکم قرآن معصوم هستند و از هر گناه و پلیدی، دور هستند.^{۵۲}

قدری فکر می‌کنم، تو این خاندان را از هرگونه پلیدی دور کردی، ولایت آنان را هم پاک‌کننده قرار دادی، دوست داشتن آنان، همانند کیمیا است و می‌تواند مس وجود را طلا کند.

من گناهان زیادی دارم و به خاطر این گناهان از عذاب می‌ترسم، اما اگر آنان مرا شفاعت کنند و به من نظری نمایند، تو گناهانم را می‌بخشی، آنان برگزیدگان تو هستند و تو شفاعتشان را می‌پذیری. شفاعت آنان می‌تواند وجود مرا پاک کند و مرا به اوج سعادت و رستگاری برساند.

با ولایت آنان می‌توانم مراحل کمال را یکی بعد از دیگری طی کنم. هر کس که در جستجوی کمال است باید به سوی آنان رو کند. هر کس که به آنان نزدیک شود پاک می‌شود و در مراحل کمال گام برمی‌دارد و وجودش از زشتی‌ها و

نقص‌ها پاک می‌گردد.

* شماره ۱۶ *

تو دوست داشتی که بندگان از جهل و نادانی نجات یابند و به رستگاری برسند، برای همین بود که محمد ﷺ را به پیامبری فرستادی و به او فرمان دادی همگان را به سوی تو راهنمایی کند، محمد ﷺ در این راه سختی‌های زیادی را تحمل نمود و با مشکلات زیادی روبرو شد.

گروهی از مسلمانان با خود فکر کردند: «خوب است به پیامبر چیزی به عنوان مزد رسالت او بدهیم، به راستی که او ما را از جهل و نادانی نجات داد و برای هدایت ما تلاش بسیاری نمود».

اینجا بود که تو آیه ۲۳ سوره «شورا» را نازل کردی:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ...﴾.

«ای محمد! به مردم بگو که من از شما هیچ مزدی جز دوستی خاندانم نمی‌خواهم».

تو مزد رسالت پیامبر را دوستی خاندانش قرار دادی. کسی که می‌خواهد راهی به سوی تو داشته باشد باید خاندان پیامبر را دوست بدارد.

پیامبر از مسلمانان مزد و پاداش مادی نخواست، بلکه چیزی از آنان خواست که نفعش به خود آنان بازمی‌گردد، دوستی خاندان پیامبر راه سعادت را برای آنان هموار می‌سازد.

منظور از این دوستی چیست؟ دوستی خاندان پیامبر یعنی ادامه راه نبوت! راه امامت، استمرار راه پیامبران است، تو هرگز انسان‌ها را بدون امام رها نمی‌کنی.

وقتی پیامبر آیه ۲۳ سوره شورا را برای مردم خواند، عده‌ای به فکر فرو رفتند. اینجا بود که تو آیه ۴۷ سوره «سبا» را نازل کردی و از محمد ﷺ خواستی تا به آنان چنین بگوید:

﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرِ فَهَوَ لَكُمْ...﴾

«ای مردم! آن پاداشی که از شما خواسته‌ام به نفع خود شماست». آری، اگر پیامبر از مردم خواست تا خاندان او را دوست داشته باشند، برای این است که نفع آن به خود آنان می‌رسد، هر کس خاندان پیامبر را دوست بدارد، از نعمت هدایت آنان بهره‌مند می‌شود و در روز قیامت از عذاب رهایی می‌یابد.^{۵۳} تو دوست داشتی که مردم این مطلب را به خوبی درک کنند، برای همین آیه ۵۷ سوره فرقان را نازل کردی:

﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾.

«ای محمد! به مردم بگو که من هیچ مزدی از شما نمی‌خواهم، فقط کسانی که می‌خواهند راه خدا را پیش گیرند، اجر مرا می‌دهند، [اجر من همان مودت خاندان من است].

در آیه ۵۷ سوره «فرقان» می‌خوانم که اگر کسی راه تو را در پیش گیرد، مزد پیامبر را داده است. در آیه ۲۳ سوره شورا می‌خوانم که مزد پیامبر، همان دوستی و مودت خاندان اوست. پس نتیجه می‌گیرم که دوستی خاندان پیامبر، همان راه تو می‌باشد.

تو با این سخنان می‌خواستی راه امامت و ولایت را به مردم نشان بدهی. هر

کس می‌خواهد مزد پیامبر را بدهد، باید اهل بیت علیهم‌السلام را دوست بدارد و از آنان پیروی کند. این دوستی همراه با پیروی از آنان، راه نجات است. اگر کسی فقط آنان را دوست بدارد، اما ولایت آنان را قبول نداشته باشد، راه به جایی نمی‌برد. محبت همراه با قبول ولایت خاندان پیامبر، راه رسیدن به خداست. من باید بدانم اگر اهل بیت علیهم‌السلام را دوست دارم، به خود نفع رسانده‌ام، درست است که مزد رسالت را ادا کرده‌ام، اما اهل بیت علیهم‌السلام که نیازی به این دوستی من ندارند، این من هستم که با این دوستی، پیش تو ارزش پیدا می‌کنم. خوشا به حال کسی که اهل بیت علیهم‌السلام را با تمام وجود دوست دارد و تلاش می‌کند تا نام و یاد آنان را زنده نگاه دارد و محبت آنان را بر دل‌های مردم، پیوند زند، چنین کسی مزد رسالت پیامبر را به خوبی ادا کرده است و از زندگی خود، توشه‌ای ارزشمند برای آخرت برگرفته است.

اهل بیت علیهم‌السلام رهبر و پیشوای مردم هستند و تو از همه خواسته‌ای که از آنان پیروی کنند تا به شاهره هدایت رهنمون شوند. آنان ریشه و اساس همه خوبی‌ها هستند، هر چه خوبی و زیبایی در جهان است، از وجود آنان سرچشمه گرفته است، خوبی همه خوبان، از وجود آنان می‌باشد. آنان راه رسیدن به خشنودی تو هستند.

آری، آنان دروازه‌های ایمان هستند، اگر من می‌خواهم به سوی ایمان واقعی رو کنم باید به سوی آنان رو کنم و به آنان توجه نمایم، حقیقت ایمان را باید از آنان فرا بگیرم، برای رسیدن به سعادت، باید راه آنان را بیمایم. تو دوست داری که بندگان از راه آنان به سوی تو بیایند، اگر دوست دارم تو

صدایم را بشنوی و حاجتم را بدهی باید به در خانه آنان بروم.^{۵۴}

آنان تنها راه رسیدن به خدا هستند، من باید معارف دین خود را از آنان بگیرم، راه آنان را بیویم، از راه و روشی که آنان تأیید نکرده‌اند، دوری کنم، اگر در جستجوی رشد معنوی هستم باید از عرفان‌های ساختگی که مورد تأیید آنان نیست، پرهیز کنم. باید به معنای واقعی، پیرو و شیعه آنان باشم و به این باور برسم که هیچ جای دیگر، خبری نیست که نیست، همه خوبی‌ها در خانه مهدی علیه السلام است...

اگر من به روشی رو کنم که روش اهل بیت علیهم السلام نیست، با این کار به خود ضرر زده‌ام و مسیر محبت و ولایت آنان را نیموده‌ام، یک شیعه واقعی هرگز راهی را که اهل بیت علیهم السلام تأیید نکرده‌اند، نمی‌پوید.

* * *

محبت به اهل بیت علیهم السلام مزد رسالت پیامبر است، اکنون من باید قدری فکر کنم: من باید به گونه‌ای زندگی کنم که در جای‌جای زندگی‌ام، محبت به مهدی علیه السلام آشکار باشد، باید به یاد آقای خود باشم و فقط محبت او را به دل داشته باشم، باید بدانم که این محبت و مودت، نتیجه‌اش به خود من برمی‌گردد، مهدی علیه السلام که نیازی به من ندارد، این که من برای ظهور او دعا کنم، خودم به گشایش می‌رسم و گره از کار خودم باز می‌شود.^{۵۵}

فصل چهارم: راه غدیر

* شماره ۱۷

من شیعه هستم و چنین باور دارم که انسان‌ها با تو پیوند دارند، راه ارتباط آنان با تو باز است، تو در هر زمانی، نماینده‌ای معصوم در میان انسان‌ها قرار داده‌ای، گاهی پیامبر و گاهی امام. تا روز قیامت، این رشته قطع نمی‌شود. روزهای آخر زندگی پیامبر که نزدیک شد، از او خواستی تا از مردم برای ولایت علی علیه السلام بیعت بگیرد، زیرا این قانون توست که برای هر نسلی، هدایتگری آسمانی قرار می‌دهی. تو در آیه ۷ سوره «رعد» از سنت و روش خود سخن گفته‌ای:

﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾.

ماجرای نزول این آیه چه بود؟

عده‌ای نزد محمد صلی الله علیه و آله می‌آمدند و از او می‌خواستند معجزاتی مانند عصای موسی علیه السلام برای آنان بیاورد، عصای موسی علیه السلام معجزه بزرگی بود، وقتی آن را بر سنگی زد، از آن دوازده چشمه آب جوشید، وقتی آن عصا را در مقابل فرعون بر

زمین انداخت، تبدیل به اژدهایی بزرگ شد. کافران چنین درخواست‌هایی را از محمد ﷺ داشتند، اما درخواست‌های آنان برای ایمان آوردن نبود، آن‌ها دنبال بهانه بودند.

تو قرآن را معجزه محمد ﷺ قرار داده بودی، محمد ﷺ از آنان خواسته بود تا یک سوره مانند قرآن بیاورند، اگر آنان به دنبال حقیقت بودند، وقتی عجز خود را از آوردن یک سوره مانند قرآن دیدند، باید ایمان می‌آوردند، آنان بهانه‌جویی می‌کردند.

اینجا بود که تو آیه ۷ سوره رعد را نازل کردی و با محمد ﷺ چنین سخن گفتی: «ای محمد! به بهانه‌جویی این کافران توجه نکن، تو وظیفه خود را انجام بده، پیام مرا به آنان برسان و آنان را از عذاب روز قیامت بترسان، تو وظیفه نداری که همه را به اجبار مؤمن کنی، وظیفه تو تنها رساندن پیام من است و بس! فقط تو نیستی که این وظیفه را داری، من در همه زمان‌ها برای هر قومی، راهنمایی قرار دادم». اکنون می‌دانم که تو محمد ﷺ را فرستادی تا مردم را از عذاب قیامت بیم دهد و در هر زمان، هدایت‌کننده‌ای فرستادی. آیا من می‌توانم آن هدایت‌کننده را بشناسم؟

* * *

روزی پیامبر خواست وضو بگیرد، او به علی ﷺ اشاره کرد و علی ﷺ برای او ظرف آبی آورد، پیامبر وضو گرفت، سپس دست علی ﷺ را گرفت و این آیه را خواند و در تفسیر آن، چنین گفت: «من همان کسی هستم که مردم را از عذاب خدا بیم می‌دهم»، پس از آن دستش را به سینه علی ﷺ گذاشت و گفت: «ای علی! خدا در هر زمان برای مردم، راهنمایی قرار می‌دهد، تو راهنمای این مردم هستی». ۵۶

* * *

اسم او «عبدالرحیم» بود، او در شهر کوفه زندگی می‌کرد، به مدینه آمده بود تا امام باقر (ع) را ببیند و از علم و دانش آن حضرت بهره ببرد.

آن روز امام باقر (ع) از عبدالرحیم این سؤال را کرد:

— ای عبدالرحیم! آیا آیه ۷ سورة رعد را به خاطر داری؟ آنجا که خدا به پیامبر می‌گوید: «ای محمد! تو بیم دهنده هستی و برای هر قومی، راهنمایی است».

— آری.

— حتماً شنیده‌ای که پیامبر (ص) این آیه را خواند و علی (ع) را به عنوان راهنمای مردم معرفی کرد.

— بله. این سخن را شنیده‌ام.

— اکنون از تو می‌پرسم: امروز چه کسی راهنما و هدایت‌کننده مردم است؟

— فدایت شوم. من باور دارم که شما هدایت‌کننده این مردم هستید.

— سخن تو حق است. ای عبدالرحیم! بدان که قرآن زنده است و هرگز نمی‌میرد، در همه زمان‌ها، برای مردم راهنمایی آسمانی وجود دارد.

آن روز عبدالرحیم دانست که تو در هر زمانی برای مردم راهنما و هدایت‌کننده قرار داده‌ای، تو زمین را هیچ‌گاه از حجت و امام خالی نمی‌گذاری، دوازده امام معصوم، وظیفه رهبری جامعه را به عهده دارند، این همان راه امامت است که تو مردم را به پیروی از آن فرا خوانده‌ای.^{۵۷}

امروز تنها راه هدایت، راه مهدی (ع) است، هر کس دیگری که ادعای هدایتگری می‌کند، دروغگویی بیش نیست، من باید به این باور برسم که فقط این راه می‌تواند مرا به رستگاری برساند، امید من فقط باید به مهدی (ع) باشد.

* شماره ۱۸

«پیامبر در زمانی که مردم در حضورش بودند چنین گفت: «هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست... هر کس من، مولای اویم، علی امیر اوست».

اینجا دیگر از غدیر سخن به میان می‌آید، روز هجدهم ماه ذی‌الحجه سال دهم هجری. بیش از صد و بیست هزار نفر همراه پیامبر از سفر حج باز می‌گشتند. آنان به سرزمین غدیر خم رسیدند.

تو جبرئیل را فرستادی تا آیه ۶۷ سوره مائده را بر پیامبر نازل کند:

﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾.

«ای پیامبر! آنچه به تو گفته‌ام برای مردم بازگو کن که اگر این کار را نکنی، وظیفه خود را انجام نداده‌ای. بدان که من تو را از فتنه‌ها حفظ می‌کنم».

پیامبر دستور داد تا همه متوقف شوند، او صبر کرد تا کسانی که عقب کاروان بودند، برسند...

منبری از چهار شتران آماده شد، پیامبر به بالای آن رفت و چنین گفت: «من چگونه پیامبری برای شما بودم؟».^{۵۸}

همه گفتند: «تو پیامبر خوبی برای ما بوده‌ای، خدا به تو بهترین پاداش‌ها را بدهد!».^{۵۹}

سپس پیامبر علی را صدا زد تا به بالای منبر بیاید، بعد چنین گفت: «ای مردم! چه کسی بر شما ولایت دارد؟». همه گفتند: «خدا و پیامبر او».^{۶۰}

پیامبر دست علی را گرفت و با صدای بلند گفت: «هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست. خدایا! هر کس ولایت علی را بپذیرد، تو مولای او باش و او را یاری کن و هر کس با علی دشمنی کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن».^{۶۱}

پیامبر این سخن خود را سه بار تکرار کرد.^{۶۲}

سخن پیامبر در آن روز، چنین ادامه پیدا کرد: «ای مردم! هر دانشی که خدا به من داده بود به علی آموختم، بدانید فقط او می‌تواند شما را به سوی رستگاری رهنمون شود... ای مردم! من پیامبر خدا هستم و علی جانشین من و فرزندان او، امامان شما هستند و آخرین آن‌ها، مهدی است. مهدی همان کسی است که یاری‌کننده دین خدا می‌باشد و پیامبران قبل از من به او بشارت داده‌اند، او از جانب خدا انتخاب شده است و وارث همه علم‌ها و دانش‌ها می‌باشد، او ولی خدا در روی زمین می‌باشد».^{۶۳}

سخن پیامبر به پایان رسید، بعد از لحظاتی، صدای الله اکبر پیامبر در غدیر پیچید.^{۶۴}

جبرئیل آیه جدیدی بر پیامبر نازل کرده بود، آن آیه، آیه سوم سوره مائده بود:
«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...».

«امروز دین را بر شما کامل کرده و نعمت خود را تمام نمودم و به این راضی شدم که اسلام، دین شما باشد».

پیامبر این آیه را برای مردم خواند، همه مردم فهمیدند که اسلام با ولایت علی علیه السلام کامل شده است. آری، اسلام بدون ولایت علی علیه السلام، دین ناقصی است که هرگز نمی‌تواند انسان را به کمال برساند.^{۶۵}

پیامبر در روز غدیر راه امامت را برای مردم آشکار ساخت، امروز آن راه هدایت، راه مهدی علیه السلام است، هر کس که ولایت او را دارد، دینش کامل است و به رستگاری رسیده است، هر کس از مهدی علیه السلام غافل است و او را از یاد برده است، در خطر

گمراهی است. ایمان واقعی با ولایت آقا معنا پیدا می‌کند، روز غدیر، پیامبر برای پیروان علی علیه السلام دعا کرد، باور من این است: این دعای امروز پیامبر است: «خدایا! هر کس ولایت مهدی علیه السلام را بپذیرد، تو مولای او باش و او را یاری کن و هر کس با مهدی علیه السلام دشمنی کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن». من هم باید هر صبح و شام این‌گونه دعا کنم، از تو بخواهم تا هر کس یار و یاور آقايم است، او را یاری کنی و دشمنان آقايم را ذلیل کنی!

* شماره ۱۹ *

پیامبر برای مردم از حقیقت دیگری خبر داد، او به مردم گفت: «من و علی از یک درخت هستیم و مردم از درخت‌های مختلف و گوناگون می‌باشند». پیامبر یگانگی خودش با علی علیه السلام را برای مردم بیان کرد تا آنان بدانند که باید از علی علیه السلام پیروی کنند.

آری، ادامهٔ دین با راهنمایی‌های علی علیه السلام امکان می‌یابد و هر کس از او اطاعت کند، از پیامبر اطاعت کرده است، زیرا هر دو از یک نور هستند.

پیامبر چنین گفت: «من و علی از یک درخت هستیم». این اشاره‌ای است به مقامی که تو به این دو بزرگوار داده‌ای.

وقتی تو اراده کردی که جهان هستی را بیافرینی، ابتدا نور محمد و علی علیه السلام را آفریدی. نور آنان، اولین آفریدهٔ تو بود، آن روزی که تو نور آنان را آفریدی، هنوز زمین و آسمان‌ها را خلق نکرده بودی، نور محمد و علی علیه السلام بود و غیر از آن، هیچ چیز دیگری نبود.^{۶۶}

نور آنان، سالیان سال، در ملکوت تو بود، این نور در آنجا عبادت تو را می‌نمود،

بعد از آن تو اراده نمودی و آن نور را به جسم آنان منتقل نمودی، تو بر بندگان مَت نهادی و آنان را به این دنیای خاکی آوردی تا راه تو را به انسان‌ها نشان بدهند.

یک روز پیامبر رو به ابوذر کرد و برای او سخنان مهمی درباره آن نور گفت. ابوذر با دقت به سخنان پیامبر گوش کرد. وقتی سخن پیامبر به پایان رسید، ابوذر دانست که تو محمد و علی علیهما السلام را از یک نور آفریده‌ای. قبل از آن که تو آدم علیه السلام را خلق کنی، آنان در عرش تو بودند.

وقتی که آدم علیه السلام را آفریدی، آن نور را به کمر او (صُلب او) منتقل نمودی. آن نور همراه پیامبران (همانند نوح و ابراهیم علیهما السلام) بود. آن نور، نسل در نسل، از پدری به پدر دیگر منتقل شد تا این که نوبت به عبدالمطلب رسید.

عبدالمطلب هم جد محمد صلی الله علیه و آله بود و هم جد علی علیه السلام. عبدالمطلب پسران زیادی داشت، نام یکی از پسران او «عبدالله» بود (همان عبدالله که پدر پیامبر است) و نام پسر دیگرش «ابوطالب» بود (همان ابوطالب که پدر علی علیه السلام است).

تو آن نور مقدس را دو قسمت کردی، قسمت اوّل آن را به «عبدالله» منتقل کردی تا بعداً از او، محمد صلی الله علیه و آله به دنیا آید و قسمت دوم را به ابوطالب منتقل کردی تا از آن او، علی علیه السلام به دنیا آید.^{۶۷}

ابوذر این سخنان را از پیامبر شنید و برای همین بود که به خوبی فهمید که منظور «من و علی از یک درخت هستیم»، چیست.

مهدی علیه السلام نیز از درختی است که پیامبر و علی علیهما السلام از آن درخت می‌باشند، من باید به این باور برسم که مهدی علیه السلام با همه فرق دارد، هرگز نباید کسی را با او مقایسه

کنم، وجود او با وجود دیگران فرق می‌کند و هیچ‌کس با او قابل مقایسه نیست. این چه درد جانکاهی است که می‌بینم بعضی‌ها مهدی علیه السلام را با شخصیت یک مرجع تقلید مقایسه می‌کنند! مهدی علیه السلام کجا و یک مرجع تقلید کجا؟! آنان به راستی حقیقت امام را درک نکرده‌اند.

* * *

* شماره ۲۰ *

پیامبر از هر فرصتی برای بیان فضایل علی علیه السلام استفاده می‌کرد تا مردم به ارزش وجودی علی علیه السلام پی ببرند، پیامبر برای مردم گفت: «مقام علی علیه السلام نزد من، مانند مقام هارون علیه السلام است برای موسی علیه السلام».

این سخن را پیامبر در ماجرای جنگ تبوک بیان کرد:

سال نهم هجری بود، پیامبر همراه با لشکر اسلام از مدینه به سوی تبوک حرکت کرد، او از علی علیه السلام خواست تا در مدینه بماند و در لشکر اسلام شرکت نکند. (در جنگ تبوک، لشکر اسلام برای مقابله با سپاه روم به سوی مرزهای روم حرکت کرد. امروزه، تبوک در شمال عربستان و نزدیک مرز اردن واقع شده است). پیامبر می‌دانست که عده‌ای از منافقان نقشه‌ای در سر دارند و می‌خواهند در زمانی که او در مدینه نیست، ضربه‌ای به اسلام بزنند، برای همین پیامبر از علی علیه السلام خواست که در مدینه بماند تا برنامه‌های منافقان نقش بر آب شود. وقتی پیامبر از مدینه بیرون رفت، منافقانی که در مدینه مانده بودند، شایعه‌ای را بر سر زبان‌ها انداختند؛ آنها گفتند: «پیامبر دوست نداشت علی علیه السلام همراه او باشد و برای همین علی علیه السلام را همراه خود نبرد».

این سخن به گوش علی علیه السلام رسید، او از مدینه بیرون آمد تا خود را به پیامبر برساند، هنوز پیامبر از مدینه زیاد دور نشده بود.

وقتی علی علیه السلام به پیامبر رسید ماجرا را برای آن حضرت تعریف کرد. پیامبر به علی علیه السلام گفت: «ای علی! به مدینه بازگرد که برای حفظ مدینه، هیچ کس مثل تو شایستگی این کار را ندارد».

سپس پیامبر رو به علی علیه السلام کرد و گفت: «ای علی! مقام و منزلت تو در پیش من، مانند مقام و منزلت هارون علیه السلام نزد موسی علیه السلام است، همان طور که هارون علیه السلام، جانشین موسی علیه السلام بود، تو نیز جانشین من هستی با این تفاوت که بعد از من دیگر پیامبری نخواهد بود».^{۶۸}

این حدیث پیامبر به «حدیث منزلت» مشهور شد، چون پیامبر از منزلت و جایگاه علی علیه السلام سخن به میان آورد.

هر مقامی که هارون علیه السلام داشته است، علی علیه السلام هم آن را دارا بود، وقتی قرآن را با دقت بررسی می‌کنم می‌بینم که قرآن، هارون علیه السلام را خلیفه و جانشین موسی علیه السلام معرفی می‌کند.

در آیه ۱۴۲ سوره اعراف چنین می‌خوانم:

﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً... وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي...﴾
ماجرا چه بود؟

تو از موسی علیه السلام خواستی تا سی شب برای مناجات به کوه طور بروی تا تو کتاب آسمانی تورات را بر او نازل کنی.

موسی علیه السلام، برادرش، هارون را جانشین خود قرار داد و از او خواست تا به اصلاح کار مردم بپردازد، بعد از آن موسی علیه السلام با هفتاد نفر از بنی اسرائیل به کوه طور رفت. تو صلاح را در آن دیدی که مأموریت موسی علیه السلام ده شب دیگر تمدید شود، برای همین موسی علیه السلام ده روز دیرتر نزد قومش بازگشت تا آنان امتحان شوند.

نکته مهم این است: با وجودی که موسی علیه السلام مدت کوتاهی از امت خود دور می‌شد، برای خود، جانشینی قرار داد، در آخرین سال زندگی محمد صلی الله علیه و آله تو به او خبر دادی که زمان مرگش نزدیک شده است. اهل سنت می‌گویند: «پیامبر هیچ جانشینی برای امت اسلامی انتخاب نکرد»، چگونه می‌توان باور کرد که پیامبر هیچ جانشینی برای خود انتخاب نکرد و امت خود را رها کرد و رفت؟

* * *

* شماره ۲۱ *

یکی از فضائل علی علیه السلام این است که پیامبر دخترش، فاطمه علیها السلام را به ازدواج علی علیه السلام درآورد و نسل پیامبر از علی و فاطمه علیها السلام ادامه پیدا کرد.

مناسب است ماجرای خواستگاری علی علیه السلام را شرح بدهم:

خیلی از ثروتمندان و بزرگان مدینه به خواستگاری فاطمه علیها السلام رفته بودند ولی پیامبر به همه آنها جواب منفی داده بود. پیامبر به مردم گفته بود که ازدواج دخترم فاطمه را به خدای خویش واگذار کرده‌ام و منتظر تصمیم او هستم.

مردم مدینه در این فکر بودند که سرانجام چه کسی افتخار همسری فاطمه علیها السلام را پیدا می‌کند. هنوز علی علیه السلام به خواستگاری فاطمه علیها السلام نرفته بود.

مردم کوچه و بازار می‌گفتند: «چون دست علی علیه السلام از مال دنیا کوتاه است، به این امر اقدام نمی‌کند». آری، ثروتمندان بزرگ از انصار و مهاجرین خواهان ازدواج با فاطمه علیها السلام بودند و در این میان، وضع مالی علی علیه السلام از همه آنها پایین‌تر بود.

سرانجام یک روز علی علیه السلام تصمیم گرفت تا نزد پیامبر برود و از دختر او خواستگاری کند... پیامبر در منزل همسر خود اُمّ سلمه بود، علی علیه السلام خود را به آنجا رساند و در زد.

اُمّ سلمه در حضور پیامبر بود، پیامبر به او گفت: «برخیز و در خانه را باز کن، کسی

آنجاست که من او را بیش از همه مردم دوست دارم». علی^{علیه السلام} وارد خانه شد، سلام کرد، پیامبر جواب او را داد و او در مقابل پیامبر نشست و سکوت کرد. او سر به زیر انداخته بود، گویا خجالت می کشید که خواسته خود را بیان کند.

پیامبر نگاهی به صورت علی^{علیه السلام} کرد و گفت: «ای علی! فکر می کنم که تو برای انجام کاری نزد من آمده ای». علی^{علیه السلام} پاسخ داد: «ای پیامبر! من کودک بودم که از پدر و مادر خویش جدا شدم و نزد شما آمدم و شما برایم از پدر و مادر بهتر بودی... شما تنها سرمایه من در دنیا و آخرت هستید. من دوست دارم که برای خود همسری داشته باشم که مایه آرامش من باشد، من آمده ام تا دخترتان فاطمه را خواستگاری کنم».

پیامبر وقتی این سخن را شنید، غرق شادی و سرور شد، او لبخندی زد و رضایت خود را با این امر، آشکار نمود و سپس نزد فاطمه^{علیها السلام} رفت تا به او این ماجرا را خبر بدهد و نظر او را جویا شود... شب که فرا رسید پیامبر جشن عروسی علی و فاطمه^{علیهما السلام} را برگزار کرد...^{۶۹}

* شماره ۲۲ *

یکی دیگر از فضایل علی^{علیه السلام} ماجرای «سَدَّ الْأَبْوَاب» است، شرح این ماجرا چنین است:

روزی از روزها پیامبر به یکی از یارانش (که نامش مَعَاذ بود) گفت:
— ای مَعَاذ! خدا از من خواسته است تا از مردم بخواهم درهایی را که به این مسجد باز کرده اند، مسدود کنند.
— یعنی همه باید درهایی را که از طرف خانه هایشان به مسجد باز می شود،

برداشته و جای آن را دیوار بسازند؟

— بله. این دستور خداست. از تو می‌خواهم تا نزد عمویم عباس بروی و سلام مرا به او برسانی و پیام را به او بدهی.

— چشم.

وقتی پیامبر از مکه به مدینه هجرت کرد، در مرکز شهر، مسجدی ساخت. پس از اتمام کار، او در کنار مسجد، اتاق‌هایی را بنا نمود. علی علیه السلام هم در آنجا، اتاقی برای خود ساخت. مسلمانان دیگر هم در آنجا برای خود خانه ساختند. آنان برای خانه‌های خود دو در قرار دادند، دری که به کوچه باز می‌شد و دری که به سوی مسجد باز می‌شد.

در واقع، همه خانه‌هایی که دور تا دور مسجد ساخته شده بودند، دو در داشتند، پیامبر دستور داد تا درهایی که از طرف خانه‌ها به مسجد باز می‌شد، بسته شود.^{۷۰}

معاذ در جستجوی عباس، عموی پیامبر بود. او را در بازار مدینه یافت و به او گفت: «پیامبر مرا فرستاده است تا از تو بخواهم در خانه خود را که به مسجد باز کرده‌ای، مسدود کنی». عباس پاسخ داد: «چشم. من دستور پیامبر را انجام می‌دهم».

عباس به سوی خانه حرکت کرد، او می‌خواست اولین کسی باشد که این دستور پیامبر را انجام می‌دهد. او سریع دست به کار شد، بعد از ساعتی، در خانه عباس که به سمت داخل مسجد بود، بسته شد.^{۷۱}

این خبر به همه می‌رسد: همه باید درهای خانه‌های خود را به سوی مسجد مسدود کنند. وقتی عباس، عموی پیامبر در خانه خود را مسدود کرده است، بقیه

هم باید این دستور را انجام دهند. درها یکی بعد از دیگری مسدود می‌شود. عُمَر نزد پیامبر آمد و گفت: «ای پیامبر! من دوست دارم وقتی تو در محراب قرار می‌گیری، به تو نگاه کنم، به من اجازه بده دریچه‌ای کوچک از خانه من به سوی مسجد باز باشد». پیامبر در پاسخ گفت: «خدا اجازه چنین کاری را نداده است».^{۷۲}

* * *

خانه علی علیه السلام هم یک در به سوی مسجد داشت، فاطمه و علی علیه السلام در آن خانه زندگی می‌کردند، آیا آن دستور پیامبر، شامل این خانه هم می‌شد؟ آیا علی علیه السلام هم باید در خانه خود را که به داخل مسجد باز می‌شود، مسدود می‌کرد؟ گویا علی علیه السلام آن روز، در مدینه نبود، فاطمه علیه السلام دست حسن و حسین علیه السلام را گرفت و به مسجد آمد. پیامبر نگاهش به فاطمه علیه السلام افتاد، به سوی او آمد و به او سلام کرد و گفت:

— دخترم! فاطمه جانم! چرا اینجا نشسته‌ای؟

— منتظر دستور شما هستم، شنیده‌ام که شما از همه خواسته‌اید تا در خانه‌های خود را که به سوی مسجد باز می‌شود، مسدود کنند.

— فاطمه جان! خدا به من اجازه داده است که در خانه‌ام به سوی مسجد باز باشد، در خانه شما هم مسدود نمی‌شود، زیرا شما از من هستید.^{۷۳}

* * *

این‌گونه بود که فقط در دو خانه به سوی مسجد باز می‌شد: خانه پیامبر و خانه علی علیه السلام. پیامبر اجازه داشت در خانه‌اش به سوی مسجد باز بماند، او همین اجازه را به علی علیه السلام داد و در خانه علی علیه السلام به سوی مسجد باز بود و این افتخاری بزرگ برای علی علیه السلام بود.

* * *

به ماجرای «سَدّ الابواب» فکر می‌کنم، به این نتیجه می‌رسم که امروز هم همه درها به سوی خدا بسته است و فقط در خانه مهدی علیه السلام باز است، فقط از این راه می‌توان به رضایت و خشنودی خدا رسید، همه راه‌های دیگر جز به گمراهی نمی‌رسند، تنها راه سعادت راه مهدی علیه السلام است. من باید این راه را بپویم...

* * *

* شماره ۲۳ *

پیامبر علم و حکمتی را که تو به او داده بودی، در اختیار علی علیه السلام قرار داد و به مردم گفت: «من شهر علم هستم و علی در آن شهر است، کسی که می‌خواهد از علم بهره‌مند شود باید از در آن شهر وارد شود».

کسی که جانشین پیامبر است بایستی از علم پیامبر بهره‌مند باشد تا بتواند جامعه را به سعادت راهنمایی کند. پیامبر به امر تو، درهای علم را به روی علی علیه السلام گشود. در اینجا ماجرای را ذکر می‌کنم:

پیامبر در بستر بیماری بود، او نگاهی به اطراف خود کرد، عایشه و چند نفر دیگر را دید، او به عایشه گفت: «من می‌خواهم برادر عزیزم را ببینم».

عایشه به سرعت از جا برخاست و به دنبال پدرش ابوبکر رفت و به او گفت: «هر چه زودتر نزد پیامبر بیا که او تو را می‌طلبد».

ابوبکر وارد اتاق شد و نزد پیامبر رفت و کنار او نشست، پیامبر چشمان خود را باز کرد ولی سر خود را برگرداند... بعد از لحظاتی، عُمَر از راه رسید، او نزد پیامبر رفت، پیامبر به او نگاهی کرد و باز هم روی خود را برگرداند.

اُمّ سَلَمَه (همسر پیامبر) صدای پیامبر را شنید که می‌گفت: «بگویید برادرم بیاید،

من می‌خواهم او را ببینم».

امّ سلمه می‌دانست منظور پیامبر کیست، برای همین از جا برخاست و به سراغ علی علیه السلام رفت و به او خبر داد که پیامبر سراغ او را می‌گیرد.^{۷۴}

علی علیه السلام با عجله به دیدار پیامبر آمد، همین که چشم پیامبر به او افتاد، لبخند زد گفت: «علی جان! نزد من بیا».^{۷۵}

علی علیه السلام کنار پیامبر رفت و سر پیامبر را به سینه گرفت. پیامبر نگاهی به اطرافیان خود کرد و از همه خواست تا اتاق را ترک کنند.^{۷۶}

پیامبر با علی علیه السلام شروع به سخن کرد و این سخن گفتن، مدّت زیادی طول کشید. پیامبر، هزار در علم را به علی علیه السلام یاد داد که از هر دری، هزار در دیگر باز می‌شد. علی علیه السلام یک میلیون در علم را از پیامبر فرا گرفت.^{۷۷}

بعد از آن، علی علیه السلام با پیامبر خدا حافظی کرد و از اتاق بیرون آمد، عده‌ای از او سؤال کردند که پیامبر به او چه گفت. علی علیه السلام پاسخ داد: «پیامبر یک میلیون در علم را به من یاد داد».^{۷۸}

آن علم امروز نزد مهدی علیه السلام است، او به اذن تو از همه چیز باخبر است، او می‌داند الان چه می‌کنم، از راز دل من آگاه است، من همیشه در حضور او هستم. اگر من این را باور داشته باشم، دیگر از گناه دوری می‌کنم.

* شماره ۲۴ *

پیامبر علی علیه السلام را به عنوان «برادر» و «جانشین» و «وارث» خود معرفی کرد و چنین گفت: «ای علی! گوشت و خون تو از گوشت و خون من است، هر کس با تو

صلح باشد با من صلح کرده است، هر کس با تو جنگ کند، با من جنگ کرده است، همان‌گونه که ایمان به خدا با گوشت و خون من آمیخته شده است با گوشت و خون تو نیز آمیخته شده است».

پیامبر این‌گونه به مردم خبر داد که علی علیه السلام همه خوبی‌ها را دارد، او شایسته مقام امامت می‌باشد.

* * *

وقتی پیامبر به مدینه هجرت کرد، میان مسلمانان عقد برادری خواند تا مهر و عطوفت در جامعه بیشتر و بیشتر شود، در آن روز، او میان خود و علی علیه السلام عقد برادری خواند و به همه اعلام کرد که علی علیه السلام برادر اوست. پیامبر به مردم خبر داد که علی علیه السلام، جانشین و وارث علم اوست.

* * *

پیامبر به مردم گفت که علی علیه السلام جانشین اوست، مناسب است این ماجرا را نقل کنم:

عبدالله بن سلام قبلاً یهودی بود، او فهمید که حق با محمد صلی الله علیه و آله است و برای همین مسلمان شد، یک روز او و دوستانش نزد پیامبر آمدند. عبدالله بن سلام با تاریخ پیامبران به خوبی آشنا بود و می‌دانست تو برای پیامبران، جانشین قرار داده‌ای.

عبدالله بن سلام رو به پیامبر کرد و گفت: «ای پیامبر! جانشین خود را برای ما معرفی کن».

لحظاتی گذشت... جبرئیل بر پیامبر نازل شد و آیه ۵۵ سوره مائده را بر او نازل کرد. پیامبر رو به آنان کرد و گفت: «همین الآن، جبرئیل نزد من آمد و این آیه را

برای من خواند:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا؛ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾.

بدانید که فقط خدا و پیامبر و کسانی که در رکوع نماز صدقه می‌دهند، بر شما ولایت دارند.

همه به فکر فرو رفتند، پیامبر رو به یارانش کرد و گفت: «برخیزید! باید به مسجد برویم و کسی را که این آیه درباره او نازل شده است، پیدا کنیم».

همه به سوی مسجد رفتند، مسجد پر از جمعیت بود، و عده‌ای مشغول نماز بودند، یک مرد عرب می‌خواست از در مسجد بیرون برود، گویا او خیلی خوشحال بود، پیامبر به او گفت: «ای مرد عرب! از کجا می‌آیی؟ چرا این قدر خوشحالی؟». مرد عرب با دست، گوشه مسجد را نشان داد و گفت: «از پیش آن جوان می‌آیم، او به من این انگشتر قیمتی را داد». صدای الله اکبر پیامبر در مسجد طنین انداخت. همه از این فقیر خواستند تا بیشتر توضیح دهد.

مرد عرب گفت: «ساعتی قبل، وارد مسجد شدم و از مردم درخواست کمک کردم، اما هیچ‌کس به من کمک نکرد، جوانی که در رکوع بود با دست به من اشاره کرد و انگشتر خود را به من داد».

همه مردم، الله اکبر گفتند و به سوی آن جوان رفتند، آن جوان، هنوز در حال خواندن نماز بود، پیامبر تا او را دید اشک در چشمانش حلقه زد! او علی علیه السلام بود که به حکم قرآن بر همه مسلمانان، ولایت داشت و جانشین پیامبر بود.^{۷۹}

علی علیه السلام از گوشت و خون پیامبر است و جلوه همه ایمان است، امروز مهدی علیه السلام

هم این‌گونه است، هر کس که دلش هوای پیامبر دارد، هر کس که در جستجوی ایمان واقعی است، باید به محبت مهدی علیه السلام دل ببندد، او هرگز شیعیانش را از یاد نمی‌برد، محبت او، محبت به همه خوبی‌هاست، او جلوه همه زیبایی‌های هستی می‌باشد، او همه ایمان است، سرچشمه همه خوبی‌هاست.

* * *

* شماره ۲۵ *

سخن پیامبر چنین ادامه پیدا می‌کند: «ای علی! تو فردای قیامت، جانشین و نماینده من بر حوض کوثر خواهی بود».

روز قیامت روزی است که علی علیه السلام کنار حوض کوثر می‌ایستد و مؤمنان را از آب کوثر سیراب می‌سازد، روز قیامت، روز شکوه شیعیان است. آن روز که تشنگی بر همه غلبه می‌کند و همه نگران هستند که سرانجام آنان چه خواهد شد. ناگهان صدایی به گوش می‌رسد، یکی از فرشتگان با صدای بلند فریاد می‌زند: «پیامبر مهربانی‌ها، محمد صلی الله علیه و آله کجاست؟».

اینجا است که پیامبر جلو می‌رود و خود را به حوض کوثر می‌رساند. بعد از آن، این صدا در همه صحرای محشر می‌پیچد: «علی مرتضی علیه السلام کجاست؟». علی علیه السلام به سمت حوض کوثر می‌رود و در کنار پیامبر قرار می‌گیرد. علی علیه السلام، نماینده پیامبر بر حوض کوثر است.

مردم به سمت حوض کوثر هجوم می‌برند، اما همه نمی‌توانند از این آب بنوشند، این آب گوارا مخصوص مؤمنان است... عده‌ای از شیعیان برای نوشیدن آب به سمت حوض کوثر می‌آیند اما فرشتگان آنها را برمی‌گردانند. آنها شیعیانی هستند که در دنیا به گناه آلوده شده‌اند.

پیامبر این منظره را می‌بیند، او شیعیان را می‌شناسد و می‌بیند که چگونه در آتش تشنگی می‌سوزند ولی نمی‌توانند خود را کنار حوض کوثر برسانند.

اشک در چشمان پیامبر حلقه می‌زند و چنین می‌گوید: «خدایا! شیعیان علی را می‌بینم که نمی‌توانند کنار حوض کوثر بیایند».

اینجاست که فرشته‌ای این پیام را برای پیامبر می‌آورد: «ای محمد! دعای تو را مستجاب می‌کنم، اجازه می‌دهم تا شیعیان علی که در دنیا مرتکب گناه شده‌اند نیز از آب کوثر بنوشند».

پیامبر خوشحال می‌شود، ندا می‌رسد هر کس که شیعه علی علیه السلام است می‌تواند از آب کوثر بنوشد. شیعیان به سوی حوض کوثر می‌آیند و از دست علی علیه السلام سیراب می‌شوند.^{۸۰}

روز قیامت که فرا می‌رسد، هر کس را با امام خویش فرا می‌خوانند، من که در این روزگار زندگی می‌کنم، اگر شیعه واقعی باشم با مهدی علیه السلام فراخوانده می‌شوم و باید پشت سر او به سوی بهشت رهنمون شوم. این یک قانون است. من باید همراه او به سوی آب کوثر بروم.

* شماره ۲۶ *

پیامبر با علی علیه السلام چنین گفت: «ای علی! پس از من، تو ادای قرض‌های مرا به عهده می‌گیری و وعده‌های مرا انجام می‌دهی».

باید ماجرای روز ۲۷ صفر سال یازدهم هجری را بنویسم:

پیامبر در بستر بیماری بود. عده‌ای به دیدار پیامبر آمده بودند، پیامبر گاه

بی‌هوش می‌شد و گاه به هوش می‌آمد.^{۸۱}

عبّاس، عموی پیامبر، سر پیامبر را در آغوش گرفته بود، لحظاتی گذشت، پیامبر چشم باز کرد و عموی خود را کنار خود دید، رو به او کرد و گفت: «عمو جان، آیا حاضر هستی تا وصیت‌های مرا انجام دهی و قرض‌های مرا ادا کنی؟».

عبّاس نگاهی به پیامبر کرد و گفت: «ای رسول خدا، شما در بخشش و لطف، بی‌نظیر هستید و به مردم وعده‌های زیادی داده‌اید، شما می‌دانید که وضع مالی من خوب نیست، من چگونه خواهم توانست از عهده این کار مهم برآیم؟».

پیامبر بار دیگر سخن خود را تکرار کرد و عبّاس همان جواب را داد.

پیامبر رو به علی^{علیه السلام} کرد و گفت: «ای علی، آیا حاضر هستی تا به وصیت‌های من عمل کنی و قرض‌های مرا پرداخت کنی». اشک در چشم علی^{علیه السلام} حلقه زده بود، گریه، مجال سخن به او نمی‌داد.

علی^{علیه السلام} سکوت کرد و چیزی نگفت. پیامبر برای بار دوم گفت: «ای علی، آیا به وصیت‌های من عمل می‌کنی؟».

این بار علی^{علیه السلام} از میان پرده اشک جواب داد: «بله، پدر و مادرم به فدای شما باد، من حاضر هستم تا به وصیت‌های شما عمل کنم».

لبخند بر چهره پیامبر نشست و چنین گفت: «ای علی، تو در دنیا و آخرت برادر من هستی، به راستی که تو جانشین و وصی من می‌باشی».

پیامبر بلال را صدا زد و گفت: «ای بلال، برو و شمشیر ذوالفقار، زره، عمامه و پرچم مرا بیاور». بلال از اتاق بیرون رفت و بعد از لحظاتی با دست پر بازگشت، پیامبر رو به علی^{علیه السلام} کرد و گفت: «ای علی، این وسایل را از بلال تحویل بگیر و به خانه خود ببر».

هدف پیامبر این بود که همه بدانند این وسایل از آن لحظه به بعد، از آن علی^{علیه السلام} است و همه شاهد باشند تا بعداً کسی درباره آن وسایل، ادعایی نداشته باشد. علی^{علیه السلام} آن وسایل را برداشت و به سوی خانه خود رفت.^{۸۲}

* شماره ۲۷ *

ادامه سخن پیامبر چنین است: «ای علی! روز قیامت، شیعیان تو در حالی که چهره‌هایی سفید دارند بر منبرهایی از نور، گرداگرد من خواهند بود، شیعیان تو در بهشت همسایه من خواهند بود».

برای توضیح این سخن، این ماجرا را می‌نویسم:

یک روز امام صادق^{علیه السلام} آیه ۶۹ سوره نساء را خواند:

﴿... فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ...﴾

«کسی که از خدا و پیامبر اطاعت کند، در روز قیامت، همنشین پیامبران، صدیقان، شهدا و نیکوکاران خواهد بود و آنان دوستان بسیار خوبی هستند».

امام صادق^{علیه السلام} در تفسیر این آیه چنین گفت: «منظور از صدیقان و شهدا در این آیه، ما می‌باشیم و منظور از نیکوکاران، شیعیان ما می‌باشند».

آری، شیعیان کسانی هستند که به قرآن و سخن پیامبر عمل کردند و ولایت علی^{علیه السلام} را پذیرفتند، آنان نیکوکارانی هستند که در بهشت با پیامبر و امامان همراه خواهند بود.^{۸۳}

خوشا به حال کسی که ولایت مهدی^{علیه السلام} را پذیرفته است و راه او را پیموده است، او شیعه واقعی است و در روز قیامت هم با مهدی^{علیه السلام} خواهد بود، خوشا به حال

کسی که دنیا و آخرت با مهدی علیه السلام است، همه لحظه‌های او با یاد آقا عطرآگین شده است. او هر روز صبح که از خواب برمی‌خیزد، با آقای خود عهد می‌بندد، او آرزو دارد که خدمتگزار مرام آقای خود باشد، هر کجا که می‌رود از آقا دم می‌زند، دل‌های مردم را به یاد او پیوند می‌زند. او آماده است تا همه هستی خود را فدای آقای خود کند، او امید دارد که در آخرت در کنار آقای خود باشد.

* * *

* شماره ۲۸ *

سخن پیامبر چنین ادامه پیدا می‌کند: «ای علی! اگر تو نبودی، بعد از من مؤمنان از غیر مؤمنان شناخته نمی‌شدند».

چه نکته‌ای در این سخن پیامبر نهفته است؟

وقتی قدرت اسلام زیاد شد و پیامبر موفق به تشکیل حکومت شد، گروهی از منافقان در میان جامعه رخنه کرده بودند. آنان به ظاهر، ادعای مسلمانی می‌کردند، نماز می‌خواندند و روزه می‌گرفتند، اما قلبشان از نور ایمان خالی بود. آنان از روزی که به ظاهر، اسلام آوردند به دنبال دنیا و حکومت بودند و منتظر بودند پیامبر از دنیا برود و حکومت را به دست بگیرند.

این منافقان خطر بزرگی برای اسلام بودند، زیرا هدف اصلی آنان از بین بردن دین بود، وقتی پیامبر از دنیا رفت، علی علیه السلام تنها کسی بود که در آن شرایط توانست اسلام واقعی را حفظ کند و مانع شود که آنان به هدف اصلی خود برسند. علی علیه السلام باعث شد که مسیر حق برای همه آشکار بماند.

اگر علی علیه السلام نبود، حق از ناحق تشخیص داده نمی‌شد، آن منافقان به ظاهر دم از اسلام می‌زدند ولی هدف آنان، نابودی اسلام بود. حضور علی علیه السلام در جامعه با

فرازاها و نشیب‌هایی همراه بود و او بر اساس شرایط، وظیفهٔ هدایتگری جامعه را انجام داد و خط هدایت گم نشد. کسانی که از علی علیه السلام و خط او پیروی کردند، همان مؤمنان بودند و هر کس که از راه علی علیه السلام فاصله گرفت در مسیر نفاق قرار گرفت.

* * *

به این سخن فکر می‌کنم: «ای علی! اگر تو نبودی، بعد از من مؤمنان از غیر مؤمنان شناخته نمی‌شدند». امروز هم ولایت مهدی علیه السلام نشان دهنده مؤمن واقعی است، هر کس پیرو آقا باشد، هدایت شده است و اهل ایمان است، هر کس از راه این آقا دور افتاده باشد به سوی گمراهی پیش می‌رود، هر چقدر بیشتر جامعه آقا را فراموش کند، گمراهی جامعه بیشتر می‌شود و چنین جامعه‌ای از سعادت دورتر می‌گردد. راه سعادت چیزی جز زنده کردن یاد و نام آقا نیست، این‌گونه است که ایمان در جامعه زیاد و زیادتر می‌شود و راه رستگاری پیموده می‌شود. هر کس راهی غیر از راه آقا معرفی کند، به سوی گمراهی دعوت می‌کند.

فصل پنجم: یازده خورشید

* شماره ۲۹ *

وقتی پیامبر از دنیا رفت، علی علیه السلام وظیفه‌ای را که تو از او خواسته بودی به خوبی انجام داد، او کار هدایت جامعه را بر عهده گرفت و همواره در اوج گمراهی‌ها، چراغ هدایت بود، او نوری بود که مردم را از تاریکی‌ها نجات می‌داد، او ریسمان محکم تو بود.

در آیه ۱۰۳ سورة آل عمران چنین می‌خوانم:

﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...﴾.

در ابتدای کوهنوردی وقتی هنوز مسیر زیادی را طی نکرده‌ام به هیچ ریسمان و دستگیره‌ای، نیاز ندارم. در زمین صاف و هموار کوهپایه که خطری مرا تهدید نمی‌کند، هیچ کس نمی‌گوید باید به ریسمان چنگ بزنی، اما وقتی صعود آغاز می‌شود و به سوی قلّه بالا می‌روم، آنجاست که خطر سقوط در کمین من است، باید مواظب باشم، محکم به ریسمانی که از بالای کوه پایین آمده است، چنگ بزنم.

تو در این آیه، حقیقت دنیا را برایم معرفی می‌کنی، دنیا مانند پرتگاهی است که با سقوط در آن به نیستی و نابودی می‌رسی، من باید از این پرتگاه به سوی قلّه کمال و سعادت صعود کنم.

تو می‌دانستی که هیچ چیز مانند وحدت، باعث سربلندی اسلام نیست، از این رو برای مسلمانان محور اتحاد را مشخص کردی، خوب می‌دانستی که اتحاد بر محور نژاد و زبان و ملیّت، ثباتی ندارد و زود از هم پاشیده می‌شود، از آنان خواستی تا بر محور ولایت علی (ع) که حجت توست، متحد شوند.

علی (ع)، تجسم همه خوبی‌ها و زیبایی‌ها می‌باشد، تو به علی (ع) عصمت را بخشیدی و او می‌تواند جامعه را به سوی سعادت رهنمون باشد.^{۸۴}

﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...﴾.

امروز هم فقط مهدی (ع) آن ریسمان محکم توست، هیچ راه هدایتی غیر از او نیست، اگر جامعه‌ای بخواهد از گمراهی نجات پیدا کند باید یاد و نام او را زنده نگاه دارد، هر چقدر جامعه از آن سرچشمه نور غافل شود به گمراهی نزدیک‌تر شده است. هر اشتباه اعتقادی، فرهنگی، علمی و... به خاطر دور شدن از این راه است، بصیرت واقعی در گرو ولایت اوست. هر کس که ولایت او را پذیرفت، بصیرت پیدا می‌کند و گرفتار فتنه‌های سخت نمی‌شود. او راه خود را در دل تاریکی‌ها می‌یابد و به سوی روشنایی به پیش می‌رود. مهدی (ع) تنها راه رسیدن به کمال است، راه‌های دیگر جز گمراهی چیز دیگری نیست.

* شماره ۳۰ *

بعد از آن‌که پیامبر از دنیا رفت، علی (ع) راه مستقیم تو بود. من در سوره حمد از تو

می‌خواهم مرا به «راه مستقیم» هدایت کنی، من باید از تو راهنمایی و هدایت بخوام، باید از راه‌های انحرافی پرهیز کنم، اگر می‌خواهم به سعادت برسم باید فقط در راه تو قدم بردارم، راهی که مرا به رضای تو می‌رساند.

بعضی‌ها می‌خواهند به سوی تو بیایند، اما راه را بیراهه می‌روند، آن‌ها هرگز رستگار نخواهند شد.

آن روز را به یاد می‌آورم که عیسی علیه السلام برای مردم سخن می‌گفت، مردی رو به او کرد و گفت: «من چهل روز با خدای خود خلوت کردم، روزها روزه گرفتم و شب‌ها نماز خواندم، هزاران بار خدا را صدا زدم، اما او جوابم را نداد».

عیسی علیه السلام تعجب کرد، چرا تو حاجت این بنده خود را نداده بودی؟ او می‌خواست بداند چه رازی در میان است، تو با او چنین سخن گفتی:

— ای عیسی! اگر او تا آخر عمر هم دعا کند، دعایش را مستجاب نمی‌کنم!

— برای چه؟ مگر او چه کرده است؟

— اگر او می‌خواست صدایش را بشنوم، باید از دری می‌آمد که من آن را معرفی کرده‌ام. تو را پیامبر و نماینده خود روی زمین قرار داده‌ام، او به تو اعتقادی ندارد، چگونه می‌شود که من دعایش را مستجاب کنم در حالی که می‌دانم در قلب خود، به پیامبری تو هیچ اعتقادی ندارد؟^{۸۵}

* * *

در زبان عربی، واژه‌های «طریق» و «صراط»، به معنای «راه» است. وقتی ما بخوایم از راهی سخن بگوییم که اصلی و وسیع است، از واژه «صراط» استفاده می‌کنیم؛ اما وقتی بخوایم به مسیری اشاره کنیم که پیمودن آن با سختی همراه است از واژه «طریق» استفاده می‌کنیم.

پس واژه «صراط» به وسیع بودن راه و راحت بودن سفر در آن اشاره دارد.

اگر در یک بزرگراه به سوی مشهد در حرکت باشم، می‌توانم بگویم من در صراط مشهد هستم. ولی اگر در جاده‌ای کم عرض به سوی مشهد در حرکت باشم و در مسیر با سختی روبرو شوم، باید بگویم من در طریق مشهد هستم.^{۸۶}

راه علی علیه السلام یک صراط است، راهی که وسیع و واضح است و در آن هیچ ابهام و مشکلی نیست.

* * *

* شماره ۳۱ *

علی علیه السلام فضایی داشت که هیچ‌کس آن را نداشت، او با پیامبر خویشاوندی داشت (هم پسرعموی پیامبر بود و هم داماد پیامبر)، او اولین کسی بود که به پیامبر ایمان آورده بود، در میان جامعه کسی به فضایل او نمی‌رسید.

ولی وقتی پیامبر از دنیا رفت، مردم جمع شدند و گفتند: «ما با کسی که از همه ما پیرتر است، بیعت می‌کنیم». آنان علی علیه السلام را که تجسم همه خوبی‌ها بود کنار گذاشتند و سنت‌های جاهلی را زنده کردند.^{۸۷}

افسوس که آن جاهلان، جامعه را از سعادت دور کردند و حق علی علیه السلام را غصب کردند، وقتی جاهلان به حکومت رسیدند، دستور دادند تا علی علیه السلام را به مسجد بیاورند تا با ابوبکر بیعت کند.

هواداران ابوبکر علی علیه السلام را با زور به مسجد آوردند، ابوبکر رو به علی علیه السلام کرد و گفت: «تو چاره‌ای نداری، باید با من بیعت کنی».

آیا تاریخ این سخن و آن منظره را می‌تواند فراموش کند؟ دشمنان ریسمان به دست‌های علی علیه السلام بسته بودند و شمشیر بالای سر او قرار داده بودند. درست است که علی علیه السلام برای حفظ اسلام دست به شمشیر نبرد، اما هرگز سکوت نکرد، بلکه با سخن خود، حقیقت را برای همیشه آشکار کرد. او حق و حقیقت را با یک شعر

بیان کرد.

این صدای علی علیه السلام بود که از حلقوم تاریخ بیرون آمد و با ابوبکر سخن گفت:

فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّورَى مَلِكْتَ أُمُورَهُمْ
فَكَيْفَ بِهَذَا وَالْمُشِيرُونَ غُيْبُ
وَإِنْ كُنْتَ بِالْقُرْبَى حَاجَّتْ خَصِيمَهُمْ
فَغَيْرُكَ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ وَأَقْرَبُ
«ای ابوبکر! اگر تو با رأی‌گیری به این مقام رسیدی، چگونه شد
که بنی‌هاشم را برای رأی دادن خبر نکردی؟ اگر به دلیل
خویشاوندی با پیامبر به این مقام رسیدی، کسانی غیر از تو به
پیامبر نزدیک‌تر بودند».^{۸۸}

ابوبکر به فکر فرو رفت و جوابی نداشت که بگوید. اگر قرار بود مقام خلافت به
خویشاوندی با پیامبر باشد که علی علیه السلام از همه به پیامبر نزدیک‌تر بود، او پسر عموی
پیامبر بود و تنها کسی بود که پیامبر با او پیمان برادری بسته بود!
سخن علی علیه السلام همه را به فکر فرو برد. علی علیه السلام با سخنان خود تمام مسجد را در
اختیار خود گرفت، دشمنان، علی علیه السلام را مانند اسیر به مسجد آوردند، اما خودشان در
مقابل کلام او، اسیر شدند...

علی علیه السلام وظیفه رهبری جامعه را به عهده داشت، حفظ دین و آیین تو مهمترین
هدف او بود، برای همین او صبر پیشه کرد و در آن فراز و نشیب‌ها جز به آنچه تو
به آن راضی بودی، اندیشه نکرد. او از راه و روشی که پیامبر مشخص کرده بود،
پیروی نمود.

او بیست و پنج سال صبر کرد، ولی صبر او با آرامش همراه نبود، او حال کسی را داشت که در چشم او، خار بود و استخوان راه گلویش را بسته بود. خلافت حقّ او بود و جاهلان آن را به یغما بردند و جامعه را به تباهی کشاندند، اگر او دست به شمشیر می‌برد، اختلافات در جامعه ریشه می‌دواند و خطری بزرگ، اسلام را تهدید می‌کرد، او بر سختی‌ها صبر کرد تا اسلام باقی بماند.

* * *

* شماره ۳۲ *

علی علیه السلام بر اساس حقایق اصلی قرآن با منافقان جنگ کرد و در راه رضای تو از ملامت و سرزنش هیچ کس، سستی به خود راه نداد و با تمام قدرت در مقابل کسانی که می‌خواستند جامعه را به سوی ارزش‌های جاهلی ببرند، ایستاد. او بیست و پنج سال بر همه سختی‌ها صبر کرد تا این که روزگار عثمان (خلیفه سوم) سر آمد و به دست عده‌ای کشته شد، آن وقت بود که مردم به در خانه او هجوم آوردند و از هر سو به او رو آوردند، شوق آنان آن قدر زیاد بود که نزدیک بود حسن و حسین علیهما السلام پایمال شوند. سرانجام آنان با او به عنوان خلیفه بیعت کردند. این آغاز کار بود، اما وقتی علی علیه السلام حکومت را به دست گرفت و نیاز به یاری آنان داشت، دست از یاری او کشیدند و به بهانه‌های بی‌اساس از اطاعت او سر باز زدند و با او دشمنی کردند.

* * *

در زمان پیامبر، گروهی از منافقان در مدینه جمع شدند ولی پیامبر هرگز با آنان، جنگ مسلحانه نکرد، او فقط با کافران، جنگ مسلحانه داشت، البته او فرصت فتنه‌گری را از منافقان می‌گرفت و به آنان فرصت نمی‌داد تا با دسیسه‌های خود، ایمان مردم را تضعیف کنند. این چیزی بود که تو از پیامبر خواسته بودی.

وقتی که پیامبر از دنیا رفت، خط نفاق کودتا کرد و حکومت را به دست گرفت، علی علیه السلام بیست و پنج سال صبر کرد، اما وقتی که مردم با او بیعت کردند، مقابل خط نفاق قیام کرد و دست به شمشیر برد.

این چیزی بود که تو از علی علیه السلام خواسته بودی. علی علیه السلام به دنبال این بود که اسلام واقعی را در جامعه پیاده سازد و روح قرآن را در جامعه نشر بدهد.

* * *

علی علیه السلام در راه تو از ملامت هیچ کس، خم به ابرو نیاورد، من هم باید این مسیر را بپیمایم، وقتی در راه حق هستم و از حق دفاع می‌کنم، نباید از ملامت و سرزنش دیگران بهراسم، من راه مهدی علیه السلام را می‌پویم و در مسیر زنده کردن یاد او گام برمی‌دارم، دیگر هیچ غم ندارم که مردم چه می‌گویند و چگونه مرا ملامت می‌کنند. این راه را ادامه می‌دهم هرچند مرا مسخره کنند.

* * *

* شماره ۳۳ *

علی علیه السلام هرگز از میدان جنگ نمی‌هراسید، وقتی انحراف‌ها را در جامعه دید، تصمیم به اصلاح آن گرفت و از هیچ کس و هیچ چیز پروایی نداشت. او در زمان پیامبر در راه خدا جهاد کرده بود و پهلوانان عرب را شکست داده بود، در جنگ «بدر» و «خَیبر» و «حُنَین» و دیگر جنگ‌ها، شمشیر او بود که باعث پیروزی اسلام شده بود.

تاریخ این رشادت‌های علی علیه السلام را از یاد نمی‌برد، منافقان کینه او را به دل داشتند، زیرا بستگان آن منافقان در سپاه کفر بودند و به جنگ اسلام آمده بودند و با شمشیر علی علیه السلام کشته شده بودند.

وقتی علی علیه السلام حکومت را به دست گرفت، منافقان به جنگ او آمدند، او هم با

شجاعت به پیکار با آنان پرداخت. حکومت او کمتر از پنج سال طول کشید اما در این مدت سه جنگ پیش آمد:

۱ - جنگ جمل

طلحه و زبیر با علی علیه السلام بیعت کردند اما بیعت خود را شکستند. آنان همراه با عایشه (همسر پیامبر) سپاهی را تشکیل دادند و به سوی بصره حرکت کردند و در آنجا فتنه‌ای بزرگ بر پا کردند و خون بی‌گناهان را ریختند. اینجا بود که علی علیه السلام همراه با لشکر خود از مدینه به آنجا رفت و با آنان جنگید و فتنه آنان را خاموش کرد.

۲ - جنگ صفین

معاویه در زمان عثمان بر شام (سوریه) حکومت می‌کرد، وقتی مردم با علی علیه السلام بیعت کردند او از معاویه خواست تا از حکومت شام کناره‌گیری کند، اما معاویه قبول نکرد و به علی علیه السلام اعلام جنگ کرد.

معاویه با سپاهی برای جنگ حرکت کرد، علی علیه السلام هم (که به کوفه هجرت کرده بود)، لشکر خود را حرکت داد و آنان در منطقه‌ای به نام «صفین» به یکدیگر رسیدند و در آنجا جنگ آغاز شد.

در مراحل اولیه جنگ، پیروزی با لشکر علی علیه السلام بود، اما معاویه (به پیشنهاد عمروعاص) دستور داد تا قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها کنند و این‌گونه بود که گروهی از یاران علی علیه السلام فریب خوردند و جنگ را متوقف کردند.

قرار شد میان لشکر کوفه و سپاه شام، دو نفر حکم کنند و ماجرا به «حکمیت» پایان پذیرد و آن دو نفر بنشینند و حکم کنند که حق با علی علیه السلام است یا حق با معاویه.

علی علیه السلام می‌خواست یکی از یاران زیرک خود را برای حکمیت انتخاب کند، ولی

مردم کوفه سخن او را نپذیرفتند و شخص ساده‌لوحی را برای این کار معین کردند. آن شخص ساده‌لوح هم فریب خورد و نتیجه آن شد که معاویه به عنوان خلیفه معرفی شد.

۳ - جنگ نهروان

گروهی از لشکریان علی علیه السلام وقتی از نتیجه حکمیت باخبر شدند بسیار خشمناک شدند و گفتند: «قبول حکمیت یک گناه بزرگ بود، باید از آن توبه کنیم»، آنان به علی علیه السلام گفتند: «تو هم کافر شده‌ای و باید توبه کنی».

هر چقدر علی علیه السلام با آنان سخن گفت، آنان نپذیرفتند و راه خود را جدا کردند و «خوارج» نام گرفتند. خوارج اهل نماز و قرآن بودند، اما معرفت و شناخت کافی نداشتند.

سرانجام کار آنان به جایی رسید که دست به فتنه زدند و راه‌ها را می‌بستند و به مردم حمله می‌کردند و آنها را می‌کشتند و در سرزمینی به نام «نَهروان» جمع شدند.

علی علیه السلام با لشکر خود به جنگ آنان رفت و این فتنه را خاموش کرد.

* * *

علی علیه السلام به جنگ دشمنان حق و حقیقت رفت تا شیعیانش در آسایش باشند، امروز هم مهدی علیه السلام این چنین است، او می‌آید و با دشمنان و ستمکاران جنگ می‌کند، او در حق شیعیان، مهربان است. او می‌آید تا دشمنان شیعه را نابود کند، وقتی من می‌بینم که عده‌ای از شیعیان از آمدن مهدی علیه السلام در هراسند، تعجب می‌کنم. با خود می‌گویم: «دشمنان چقدر نقش خود را موفق بازی کرده‌اند که عده‌ای از ظهور می‌ترسند». من باید فریاد برآورم که مهدی علیه السلام، جلوه مهربانی توست، او هر روز برای گناهان شیعیانش استغفار می‌کند، از تو می‌خواهد تا

شیعیانش را ببخشی. او می‌آید تا ستم‌ها و بی‌عدالتی‌ها را به پایان برساند.

علی علیه السلام در راه تو جهاد کرد و برای حفظ دین تو، شمشیر کشید، در جنگ «بدر» و «خَیبر» و «حُنین» و دیگر جنگ‌ها، شمشیر او بود که باعث پیروزی اسلام شده بود. منافقان کینه او را به دل گرفتند و این کینه سال‌های سال ادامه پیدا کرد. امروز هم منافقان کینه مهدی علیه السلام را به دل دارند و تلاش می‌کنند که مردم او را از یاد ببرند، منافقان، دشمنی کسانی را به دل دارند که نام و یاد مهدی علیه السلام را زنده نگاه می‌دارند. این یک جریان تاریخی بوده است، منافقان همواره با اهل ایمان دشمنی می‌کنند. اگر مرا در راه مهدی علیه السلام اذیت کنند، دیگر دلگیر نمی‌شوم زیرا می‌دانم که این ارثی از زمان‌های گذشته است.

* شماره ۳۴ *

بعد از جنگ نهروان، علی علیه السلام بارها با مردم سخن گفت و آنان را به جهاد فرا خواند، سپاهیان معاویه به شهرها حمله می‌کردند و مردم بی‌گناه را به قتل می‌رساندند، علی علیه السلام می‌خواست ریشه فتنه را در جهان اسلام نابود کند و معاویه را از حکومت شام برکنار نماید، ولی مردم با او همکاری نمی‌کردند. تاریخ این سخنان علی علیه السلام را هرگز از یاد نمی‌برد: «ای مردم کوفه! من شما را به جهاد فرا می‌خوانم و شما خود را به بیماری می‌زنید و به گوشه خانه خود پناه می‌برید. معاویه مردم خویش را به معصیت خدا فرا می‌خواند و آنها او را اطاعت می‌کنند، اما من شما را به طاعت خدا دعوت می‌کنم و شما سرپیچی می‌کنید؟...».^{۸۹}

سخنان علی علیه السلام می‌رفت که در مردم کوفه اثر کند، او با این واژه‌ها، وجدان خفته آنان را بیدار می‌کرد تا لشکری فراهم گردد و به سوی شام حرکت کند، ولی افسوس که ابن ملجم به علی علیه السلام مهلت نداد.

ابن ملجم که به خوارج پیوسته بود، تصمیم گرفت تا علی علیه السلام را در محراب نماز به شهادت برساند، زنی به نام «قطام» ابن ملجم را بر این کار تشویق کرد.

مدّت زندگی هر کس در این دنیا مشخص است، وقتی که مرگ فرا رسد، دیگر باید از دنیای خاکی چشم پوشید. شب نوزدهم ماه رمضان سال چهارم فرا رسید، علی علیه السلام به سوی مسجد رفت و وارد محراب شد و نماز شب خواند.

ساعتی گذشت، وقت اذان صبح فرا رسید، علی علیه السلام اذان صبح را گفت و سپس مشغول نماز شد، ابن ملجم به سوی محراب دوید، علی علیه السلام در سجده بود، ابن ملجم شمشیر زهرآلود خود را بالا آورد و آن را به سر علی علیه السلام زد.^{۹۰}

خون فوران کرد، محراب مسجد کوفه سرخ شد و علی علیه السلام فریاد برآورد:
«فُزْتُ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ».

«به خدای کعبه قسم که من رستگار شدم».^{۹۱}

ضجّه‌ای در آسمان‌ها افتاد، صدای جبرئیل در زمین و آسمان طنین انداخت:
«ستون هدایت ویران شد، علی مرتضیٰ کشته شد...».

* * *

در میان انسان‌ها دو نفر از همه بدبخت‌تر می‌باشند: اولین آنها کسی بود که شتر صالح را کشت. صالح پیامبر بود و معجزه او شتر بود، آن کسی که آن شتر را کشت، بدبخت‌ترین مردم در اوّل تاریخ انسان بود، دومین آنها هم ابن ملجم بود، او در دنیا و آخرت، بدبختی را برای خود خرید. او بدبخت‌ترین مردم است زیرا او قرآن ناطق را شهید کرد.

بعد از وفات پیامبر، عده‌ای در سقیفه جمع شدند و حقّ علی (ع) را غصب کردند، اما آنان حداقل چند روزی در این دنیا به حکومت رسیدند هرچند، حکومت آنان، ظالمانه بود. در کربلا هم کسانی که حسین (ع) را شهید کردند باعث شدند تا حکومت بنی‌امیه برای سال‌های سال، ادامه پیدا کند، بنی‌امیه نزدیک به نود سال دیگر حکومت کردند، ولی ابن‌ملجم با این کار خود به چه بهره‌ای در دنیا رسید؟ او برای چه این جنایت بزرگ را انجام داد؟ او بدبخت‌ترین مردم است چون برای زنی به نام «قطام» چنین کاری کرد و سرانجام به وصال او هم نرسید، ابن‌ملجم در دنیا هیچ بهره‌ای از این کار خود نبرد و چند روز بعد از شهادت علی (ع) به درک واصل شد و در آتش جهنم جای گرفت و به سخت‌ترین عذاب‌ها گرفتار شد.

* * *

* شماره ۳۵ *

بعد از شهادت علی (ع) روزگار سختی‌ها برای اهل‌بیت (ع) آغاز شد، مردم کوفه در ابتدا با حسن (ع) بیعت کردند، اما وقتی او نیاز به یاری آنان داشت، او را تنها گذاشتند، همان کسانی که با او بیعت کرده بودند به معاویه چنین نامه نوشتند: «ای معاویه! هر چه سریع‌تر به سوی ما بیا! ما همه، گوش به فرمان تو هستیم، هر وقت تو دستور بدهی ما حسن بن علی را به قتل خواهیم رساند».^{۹۲}

این اوج غربت حسن (ع) بود، در آن شرایط، حسن (ع) تصمیم گرفت تا با معاویه صلح کند و به مدینه بازگردد.

اینجا بود که ظلم و ستم‌ها، روز به روز زیادتر شد، حسن (ع) مظلومانه به دسیسه معاویه به شهادت رسید، بعد از آن هم حادثه کربلا روی داد و حسین (ع) با لب‌تشنه میان دو نهر آب به شهادت رسید...

پیامبر به امت اسلامی سفارش کرد تا خاندان او را دوست بدارند، ولی بیشتر

مسلمانان (به جز گروه اندکی) بر خاندان پیامبر، ظلم و ستم روا داشتند. فقط گروه کمی بودند که حق خاندان پیامبر را مراعات کردند.

وقتی امام سجاد (ع) از سفر اسارت به مدینه بازگشت، مردم دور او جمع شدند. او با چشم خود شهادت پدر، برادران، عموها و... را دیده بود و در سفر اسارت، سختی‌های فراوانی را تحمل کرده بود.

او به مردم رو کرد و چنین گفت: «ای مردم! پدرم، حسین (ع) را شهید کردند و ما را به گونه‌ای به اسارت بردند که گویی ما فرزندان قوم کافریم! شما به یاد دارید که پیامبر چقدر سفارش ما را به امت خود می‌نمود و از آنها می‌خواست که به ما محبت کنند. به خدا قسم، اگر پیامبر به جای آن سفارش‌ها، از مردم می‌خواست که با فرزندان او بجنگند، امت او بیش از این نمی‌توانستند در حق ما ظلم کنند».^{۹۳} آری، این چه مصیبت بزرگ و جان‌سوزی بود که امتی مسلمان بر خاندان پیامبرشان روا داشتند؟ پیامبر همواره از مردم می‌خواست تا به خاندان او محبت بورزند. قرآن مزد رسالت پیامبر را دوستی اهل بیت معرفی کرده بود، به راستی، امت اسلام بعد از پیامبر با فرزندان او چگونه رفتار کردند؟

* شماره ۳۶ *

ستمکاران برای رسیدن به حکومت چند روزه دنیا، ستم‌های فراوان کردند، گروهی از خاندان پیامبر کشته شدند، جمعی هم آواره از وطن شدند. تو از این خاندان عهد گرفته بودی که در برابر سختی‌ها صبر کنند، آنان به این امید که به پاداش نیک تو برسند، به عهد خود وفا کردند و شکیبایی نمودند. دشمنان تلاش زیادی کردند تا مسیر تاریخ را تغییر بدهند و چراغ هدایت را از

بین ببرند و نور اهل بیت علیهم‌السلام را خاموش کنند، ولی هرگز موفق نشدند، درست است که ستم فراوانی به خاندان پیامبر روا داشتند، اما راه حق و حقیقت همواره آشکار بود و روز به روز رهروان این راه، زیاد و زیادتر شدند.

در آیه ۱۲۸ سوره اعراف چنین می‌خوانم: «به راستی که زمین از آن خداست و خدا به هر کس که بخواهد و شایسته بداند، واگذار می‌کند و سرانجام نیک برای پرهیزکاران است». آری، ظلم و ستم ستمکاران، پایدار نخواهد بود و بندگان شایسته تو، وارث حکومت زمین خواهند شد.

این وعده توسست و مؤمنان به وعده‌های تو ایمان دارند و می‌دانند که تو به وعده‌های خود وفا می‌کنی و هرگز وعده تو دروغ نیست زیرا تو خدای توانا و حکیم هستی، هیچ قدرتی نمی‌تواند مانع قدرت و اراده تو بشود.

* * *

امروزه هم شیعیان مهدی علیه‌السلام در سختی‌ها و مشکلات فراوانی هستند، گروهی از آنان به خاطر این که در راه ولایت او ثابت قدم مانده‌اند، خونشان ریخته می‌شود، گروهی هم آواره وطن می‌شوند... همه مصیبت‌های جانکاه به خاطر ولایت اهل بیت علیهم‌السلام است، اگر آنان دست از این ولایت بردارند، این سختی‌ها برای آنان نخواهد بود، ولی آنان هرگز دست از آرمان خود برنمی‌دارند، آنان با تو عهد بسته‌اند که تا جان دارند در راه مهدی علیه‌السلام استوار بمانند.

* * *

* شماره ۳۷ *

از ظلم‌هایی که در حق اهل بیت علیهم‌السلام روا شد، سخن گفته شد، پس شایسته است بر اهل بیت پاک پیامبر و فرزندان علی علیه‌السلام، گریه کنندگان گریه کنند و بر مظلومیت آنان ندبه کنند و بر آنان اشک از دیده‌ها جاری سازند، شیون کنندگان، از سودای

دل، شیون کنند.

ستمکاران به خاندان پیامبر ظلم فراوان نمودند، مظلومیت آنان، چیزی نیست که بتوان آن را از یاد برد.

اکنون وقتی به جامعه اسلامی نگاه می‌کنم می‌بینم که این جامعه، دچار آسیب‌های فراوان است، همه این‌ها، ریشه در غصب حق اهل بیت علیهم‌السلام دارد، اگر دشمنان می‌گذاشتند بعد از پیامبر، علی علیه‌السلام حکومت را در دست می‌گرفت، اگر آنان علی علیه‌السلام را خانه‌نشین نمی‌کردند، مسیر جامعه اسلامی سمت و سویی دیگر داشت، افسوس که دشمنان برای چند روز حکومت، مسیر تاریخ را عوض کردند...

اکنون من باید یاد اهل بیت علیهم‌السلام را زنده نگاه دارم، من به اندازه خود رسالت دارم و باید این پیام را به آیندگان برسانم، نباید بگذارم راه امامت کمرنگ شود.

گریه و اشک من باعث می‌شود راه و مرام اهل بیت علیهم‌السلام زنده بماند و بطلان راه دشمنان نیز آشکار شود، برای همین است که دشمنان با اشکی که شیعه برای امامانش می‌ریزد، مخالف هستند. اشک شیعه، فریاد بلند اعتراض است.

از زمانی که شیعه چشمان خود را باز می‌کند با اشک آشنا می‌شود، او با اشک بر امامان مظلوم خویش، چشم تاریخ را بینا می‌کند، این اشک است که او و نسل فردا را بیدارتر می‌کند.

* شماره ۳۸ *

من در اینجا از ده امامی که بعد از علی علیه‌السلام آمدند و مظلومانه به دست جاهلان شهید شدند یاد می‌کنم: حسن، حسین، سجاد، باقر، صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و حسن عسکری علیهم‌السلام.

آنان همگی مظلومانه به شهادت رسیدند، من اکنون چنین نجوا می‌کنم:

حسن علیه السلام کجاست؟ حسین علیه السلام کجاست؟ فرزندان حسین علیه السلام کجایند؟ کجایند انسان‌های نیکوکار و راستگو؟ کجایند راه‌های هدایت که یکی پس از دیگری برای هدایت انسان‌ها آمده بودند؟

کجایند کسانی که تو آنان را برگزیده بودی؟ کجایند آن خورشیدهای تابان امامت؟ آن مهتاب‌های آسمان رستگاری؟ آن ستارگان درخشان نجات؟ کجایند کسانی که نشانه‌های دین‌داری بودند و پایه‌های اندیشه و علم؟ همان کسانی که با نور علم خود، دل‌ها را روشن می‌کردند و تاریکی کفر و گمراهی را برطرف می‌نمودند.

* * *

تو همه خوبی‌ها را در اهل بیت علیهم السلام قرار دادی و به این انتخاب خود راضی و خشنود هستی، تو خودت آنان را هدایت نمودی و آنان را با این هدایت، عزیز نمودی.

تو اسم اعظم خود را به آنان یاد دادی، معجزات و کرامات بیشماری برایشان قرار دادی، آنان را وسیله هدایت در زمین و آسمان قرار دادی، هر کس که در جستجوی روشنایی و هدایت است، باید از آنان بهره بگیرد.

آنان حجت تو بر بندگان بودند و دین تو را یاری کردند و حافظ اسرار تو بودند، تو علم و حکمت خود را نزد آنان به امانت گذاشته بودی. تو آنان را ستون‌های توحید قرار دادی، اگر کسی ولایت آنان را نداشته باشد، توحید او هم قبول نمی‌شود، آری! اگر کسی تو را عبادت کند ولی با آنان بیگانه باشد، تو این عبادت را قبول نمی‌کنی، تو شرط قبولی اعمال را ولایت و محبت آنان قرار دادی.

* * *

وقتی فریاد برمی‌آورم که آن امامان مظلوم کجایند، می‌خواهم اعلام کنم که راه

هدایت را می‌شناسم، اگر چه آنان مظلومانه شهید شدند و اکنون در بهشت هستند، ولی راه آنان که هست. من راه آنان را می‌پویم، من نام و یاد آنان را زنده نگاه می‌دارم، بر مظلومیت آنان، اشک می‌ریزم و این‌گونه، فریاد اعتراض برمی‌آورم و راه خود را از آن ستمکاران جدا می‌کنم.

* * *

اکنون که با این واقعیت‌ها آشنا شدم، می‌دانم که غیبت مهدی علیه السلام، نتیجه این ناسپاسی‌ها می‌باشد، وقتی جامعه اسلامی سنگ بنای ظلم بر اهل بیت علیهم السلام را بنا نهاد و این ظلم و ستم را به اوج رساند، خود را از نعمت بزرگی محروم کرد و آخرین امام از دیده‌ها پنهان شد.

اکنون من باید فریاد برآورم، ضجه بزنم و اشک بریزم. باید از فراق آقای خود بگیریم و همگان را به گریه فراق فرا خوانم. من بر این باورم که این گریه‌ها اثر دارد. مناسب است که به این ماجرا اشاره کنم:

قوم بنی‌اسرائیل زیر ظلم و ستم فرعون بودند، آنان یک روز نزد موسی علیه السلام رفتند و گفتند: «ای موسی! ما تا کی باید زیر بار این همه ظلم و ستم باشیم؟ خدا کی می‌خواهد ما را از دست این همه ظلم و ستم نجات بدهد؟».

موسی علیه السلام در جواب به آنان گفت: «شما باید صد و هفتاد سال دیگر صبر کنید تا نجات دهنده شما بیاید و شما را از ظلم و ستم فرعونیان نجات بدهد».

آنان گفتند: «ای موسی! ما طاقت نداریم این همه سال صبر کنیم. آیا راهی نیست که روزگار رهایی ما فرا برسد؟». پاسخ موسی علیه السلام این بود: «تنها راه آن، دعا است. اگر از صمیم قلب از خدا بخواهید، او دعای شما را مستجاب خواهد کرد». اینجا بود که آنان تصمیم گرفتند تا چهل روز دعا کنند و اشک بریزند و ضجه بزنند تا تو آنان را نجات بدهی.

آنان چهل روز به دعا و نیایش پرداختند، هنوز مدّت زیادی تا لحظهٔ موعود باقی مانده بود. تو گریه آنان را دیدی و تصمیم گرفتی از بقیه آن مدّت، صرف‌نظر کنی، و این‌گونه بود که تو به موسی علیه السلام چنین وحی کردی: «ای موسی! لحظهٔ رهایی فرا رسید، بنی‌اسرائیل را شبانه از مصر خارج کن و من به زودی، فرعون و سپاه او را نابود خواهم کرد».

آری، تو دعای بنی‌اسرائیل را مستجاب کردی و حدود نیمی از روزگار رنج و عذاب آنها را کم کردی. اگر شیعیان هم با تمام وجود، ظهور مهدی علیه السلام را از تو طلب کنند، تو دعای آنها را مستجاب می‌کنی و ظهور را خیلی زودتر فرا می‌رسانی.^{۹۴}

فصل ششم: خورشید دوازدهم

* شماره ۳۹ *

من کجا هستم؟ کجای تاریخ ایستاده‌ام؟ گذشته را به خوبی شناختم، دانستم از لحظه‌ای که انسان را خلق کردی برای او هدایتگری آسمانی قرار دادی، از آدم علیه السلام تا محمد صلی الله علیه و آله. در این فاصله پیامبران زیادی آمدند و انسان را به سوی روشنایی و سعادت رهنمون شدند.

بعد از محمد صلی الله علیه و آله نیز علی علیه السلام و ده امام دیگر این راه را ادامه دادند، اما بیشتر مردم قدردان امامان معصوم نبودند و این نعمت تو را کفران کردند، برای همین بود که تو امام دوازدهم را از دیده‌ها پنهان نمودی. امروز مهدی علیه السلام امام دوازدهم است و پشت پرده غیبت است، او آقای من است!

بارخدا! من می‌بینم که مردم، آقای مرا از یاد برده‌اند و من هم در بیابان غربت گرفتار شده‌ام، تو که می‌دانی هیچ پناهی ندارم، از مردم شهر فراری شده‌ام،

آخر در شهر، کسی به فکر آقای من نیست، درست است از او دور مانده‌ام، اما در قلب من، عشق او شعله می‌کشد.

اکنون با دلی شکسته با تو درباره او سخن می‌گوییم، اشک از دیده جاری می‌کنم و چنین می‌گوییم: «کجاست بقیة الله؟ کجاست آن ذخیره تو که از خاندان پیامبر توست، همان خاندانی که آنان را برای هدایت مردم قرار دادی؟».

* * *

این آیه ۸۶ سوره هود است:

﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾.

«اگر شما اهل ایمان هستید بقیة الله برایتان بهتر است».

پیامبران برای سعادت بشر، زحمات زیادی کشیدند، عده زیادی از آنان در این راه شهید شدند. یازده امام نیز شهید شده‌اند، اکنون فقط مهدی علیه السلام، تنها یادگار آنان می‌باشد.

مهدی علیه السلام ذخیره خدا در روی زمین است. من دیده‌ام که بعضی افراد، وسایل قیمتی تهیه می‌کنند و آن را در جایی مطمئن قرار می‌دهند. آن وسایل، ذخیره‌های آن‌ها هستند.

مهدی علیه السلام همان ذخیره‌ای است که تو برای اهل زمین قرار داده‌ای، او «بقیة الله» است.

و این نام چقدر زیباست!

شنیده‌ام که مهدی علیه السلام با این نام، خود را به یکی از شیعیان معرفی کرد، آن روزی که مردی از شهر قم به شهر «سامرا» آمده بود. او مهمان امام عسکری علیه السلام بود، نام آن مرد، احمد بن اسحاق قمی بود.

او به سامرا آمده بود تا بداند امام دوازدهم کیست. او مهمان امام عسکری علیه السلام شده بود و نمی دانست چگونه سؤال خود را بپرسد.

امام عسکری علیه السلام او را صدا زد و گفت: «از آغاز آفرینش دنیا تا به امروز، هیچ گاه دنیا از حجت خدا خالی نبوده است و تا روز قیامت هم، دنیا بدون حجت خدا نخواهد بود. نعمت های خدا که بر شما نازل می شود و هر بلایی که از شما دفع می شود به برکت وجود حجت خداست».

احمد بن اسحاق قمی رو به امام عسکری علیه السلام کرد و گفت: «آقای من! امام بعد از شما کیست؟». امام عسکری علیه السلام لبخندی زد و از جا برخاست و از اتاق خارج شد و بعد از مدتی همراه با مهدی علیه السلام وارد اتاق شد و چنین گفت: «این پسر مهدی علیه السلام است که سرانجام همه دنیا را بر از عدل و داد خواهد کرد، او امام بعد از من است». اشک در چشم احمد بن اسحاق قمی حلقه زد، گریه او از سر شوق بود، او نمی دانست چگونه شکر خدا کند که توانسته است مهدی علیه السلام را ببیند. در این هنگام مهدی علیه السلام با احمد بن اسحاق قمی چنین سخن گفت: «أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ: من ذخیره خدا هستم». ۹۵

آن روز مهدی علیه السلام بیش از سه سال نداشت و خود را بقیة الله معرفی کرد، فردا نیز او خود را این گونه معرفی خواهد کرد. از فردای ظهور سخن می گویم. فردایی که همه جهان در انتظارش است. وقتی که تو به او اجازه ظهور بدهی داد، او کنار کعبه می آید. آن روز فرشتگان دسته دسته برای یاری او می آیند. ۹۶

جبرئیل با کمال ادب نزد او آمده و چنین می گوید: «آقای من! وقت ظهور تو فرا رسیده است». ۹۷

مهدی علیه السلام کنار کعبه می رود و به آن تکیه می زند و این آیه را می خواند:

﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

اگر شما اهل ایمان هستید بقیة الله برایتان بهتر است.

آن روز صدای مهدی (عج) در همه دنیا خواهد پیچید: «من بقیة الله و حجت خدا هستم». ۹۸

* * *

آن شب را از یاد نمی‌برم که با خود چنین می‌گفتم: چرا من در زمانی به دنیا آمدم که امام‌زمان غائب است؟ خوشا به حال کسانی که در زمان پیامبر زندگی می‌کردند! خوشا به حال کسانی که امام خود را می‌دیدند، همان کسانی که یارِ باوفای علی (ع) بودند...

این سخنانی بود که به ذهن من رسید، یک حسرت جانکاه تمام وجودم را گرفت. پاسی از شب گذشت و من مطالعه می‌کردم، به سخنی از امام‌سجاد (ع) رسیدم. آن حضرت به یکی از یاران خود چنین گفت: «بدان که روزگار غیبت امام دوازدهم، بسیار طولانی می‌شود. آیا می‌دانی بهترین مردم در همه زمان‌ها چه کسانی می‌باشند؟ کسانی که در زمان غیبت، زندگی می‌کنند و به امامت امام‌زمان خود اعتقاد دارند و در انتظار ظهور هستند. آنها بهترین مردم همه زمان‌ها هستند».

امام‌سجاد (ع) در ادامه سخن خود به این نکته اشاره می‌کنند: آنان به معرفتی می‌رسند که دیگر غیبت امام با حضور امام برایشان فرقی نمی‌کند، گویا آنان همواره در حضور امام خود هستند. ۹۹

وقتی این سخن را خواندم، دانستم اگر کسی که در این روزگار غیبت زندگی می‌کند به وظیفه خود عمل کند، از مردم همه روزگاران بهتر خواهد بود.

درست است که من در روزگار غیبت قرار گرفته‌ام و از دیدار امام خود بی‌بهره‌ام، اما می‌توانم از این شرایط به گونه‌ای استفاده کنم که همه مردم تاریخ، حسرت درک و کمال مرا داشته باشند.

من برای رسیدن به این مقام باید دو شرط را مراعات کنم: اول: به امامت مهدی علیه السلام اعتقاد داشته باشم و در این اعتقاد به یقین رسیده باشم، دوم: باید منتظر واقعی باشم.

معنای کلمه «انتظار» روشن است، باید با تمام وجود، هر لحظه و هر ساعت منتظر آمدنش باشم، باید کردار و رفتارم به گونه‌ای باشد که باعث خشنودی مهدی علیه السلام باشد.

من باید به یاد مهدی علیه السلام باشم، باید به او خدمت کنم، چه سعادت‌ی بالاتر از این؟ امام صادق علیه السلام وقتی نام او را برد چنین گفت: «اگر من در زمان او باشم، همه عمر، خدمت او را می‌کنم». اکنون من در این روزگار هستم، باید به راه و روش آقای خود خدمت کنم، نباید بگذارم یاد او از دل‌ها برود. من باید همه تلاش خود را در این راه به کار گیرم. هر چقدر مردم از او دور شوند و او را فراموش کنند، به گمراهی نزدیک‌تر شده‌اند.

* شماره ۴۰ *

کجاست آن کسی که او را آماده کردی تا ظهور کند و ستمکاران را نابود کند؟
کجاست آن کسی که همه منتظرش هستند تا بیاید و ظلم را ریشه کن کند؟
کجاست آن کسی که تو او را برای زنده کردن اسلام، ذخیره کردی؟

کجاست آن کسی که می‌آید و انحراف‌ها و بدعت‌ها را از دین می‌زداید؟
کجاست آن کسی که قرآن و دستورات آن را زنده می‌کند؟
کجاست آن کسی که دین و ایمان را جانی دوباره می‌دهد؟
کجاست آن کسی که شکوه ستمکاران را در هم شکند؟
کجاست آن کسی که شرک و نفاق را نابود می‌کند؟
کجاست آن کسی که گناه و معصیت را از بین می‌برد؟
کجاست آن کسی که گمراهی‌ها، دروغ‌ها، اندیشه‌های باطل و هواهای نفسانی را نابود می‌سازد؟

کجاست آن کسی که متکبران سرکش را هلاک می‌گرداند؟
کجاست آن کسی که دشمنان گمراه را به تباهی می‌کشانند؟
کجاست آن کسی که دوستان تو را عزیز می‌کند و دشمنان تو را ذلیل می‌کند؟
کجاست آن کسی که همه را بر محور ایمان و تقوا، متحد می‌سازد؟

* * *

روزگار غیبت مهدی علیه السلام روزگاری است که ستم بیداد می‌کند، از اسلام چیزی جز یک نام باقی نمی‌ماند، دینداران ذلیل و خوار می‌شوند، دروغ‌ها و فریب‌ها همه جا را فرا می‌گیرند، دشمنان دین مردم را به تباهی می‌کشند.
آری، خوبان همه ذلیل می‌شوند، دین‌داری با ذلت همراه می‌شود، هر کس بخواهد راه حق را برود، مردم او را مسخره می‌کنند، ارزش‌ها، ضد ارزش می‌شود و عجیب است که ضدا ارزش‌ها، ارزش می‌شود، «صداقت» را «ساده‌بودن» می‌پندارند، «دروغ‌گفتن» را «نبوغ» می‌دانند، «حجاب» را «قدیمی‌بودن» می‌پندارند و «بی‌حجابی» را «نشانهٔ روشنفکری» می‌خوانند....

همه این‌ها هست ولی هرگز در دل مؤمنان، ناامیدی راه ندارد، آنان هر لحظه به یاد مهدی علیه السلام هستند و برای آمدنش دعا می‌کنند.

آنان این جملات را بر زبان جاری می‌کنند و باور دارند که سرانجام مهدی علیه السلام می‌آید و به همه این سیاهی‌ها پایان می‌دهد. او می‌آید مؤمنان را عزیز می‌کند، همه اختلاف‌ها را از بین می‌برد و در سرتاسر جهان، ندای اسلام واقعی، طنین می‌اندازد. او دین حقیقی را زنده می‌کند، او به جنگ همه سیاهی‌ها و ظلم‌ها می‌رود و همه زیبایی‌ها را به تصویر می‌کشد. او اسلام واقعی را برای مردم جهان معرفی می‌کند، آن وقت است که دل‌های آزاده، گروه گروه به اسلام علاقه‌مند می‌شوند.

وقتی ابرها روی خورشید را می‌پوشانند، هنوز هم می‌توانم از نور خورشید بهره ببرم، روشنایی روز از همین خورشید است، اصلاً وجود روز به خاطر همین خورشید است، اگر خورشید نباشد، دنیا در سرما و تاریکی نابود می‌شود. اگر من خورشید و اثرات آن را بشناسم، هرگز ابرها را مانع نمی‌دانم. این ابرها نمی‌توانند مرا از فیض خورشید محروم کنند.

یکی از یاران امام صادق علیه السلام از آن حضرت پرسید: «وقتی که مهدی علیه السلام از دیده‌ها پنهان باشد، وجود او برای مردم چه فایده‌ای دارد؟». امام در جواب چنین گفت: «وجود مهدی علیه السلام برای مردم فایده دارد، همان‌گونه که خورشید پشت ابر برای شما فایده دارد». ۱۰۰

درست است که مهدی علیه السلام از دیده‌ها پنهان است، اما او هست و در روی همین

زمین زندگی می‌کند، او از حال و روز من باخبر است، پرونده اعمال من به دست او می‌رسد. او به اذن تو از آنچه در جهان می‌گذرد، باخبر است، و شاهد و ناظر بر کردار من است.

در آیه ۱۰۵ سوره «توبه» چنین می‌خوانم:

﴿وَقُلِ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ...﴾.

«بگو هر آنچه می‌خواهید انجام دهید، ولی بدانید که خدا و رسول خدا و مؤمنان، عمل شما را می‌بینند».

امروز منظور از «مؤمنان» در این آیه، مهدی علیه السلام می‌باشد، او بر آنچه بندگان انجام می‌دهند، آگاه است، اعمال و کردار من هر روز به او عرضه می‌شود.^{۱۰۱} آری! هر روز، پرونده اعمال شیعیان را نزد او می‌آورند، او به کردارشان نگاه می‌کند، اگر در آن پرونده‌ها، کارهای زیبا ببیند، خوشحال می‌شود و دعا می‌کند، اما اگر در آن پرونده‌ها، گناهی ببیند، ناراحت می‌شود و دست به دعا برمی‌دارد و برای شیعیانش، استغفار می‌کند.

* * *

این سخن‌ها را برای چه گفتم؟ می‌خواهم این نکته را بگویم که آن مهدی موعودی که من به او باور دارم، موجود است، همین الان هست. چقدر تفاوت است بین من و کسی که به موعودی باور دارد که بعداً به دنیا خواهد آمد!

خیلی از دین‌ها به «موعود» اعتقاد دارند، اهل سنت هم به موعود باور دارند، (ولی موعودی که بعداً به دنیا خواهد آمد).

باور به موعودی که الآن موجود نیست، بشر امروز را نجات نمی‌دهد و دردی از

امروز بشر را هم دوا نمی‌کند.

من بر این باورم که الآن موعود من، موجود است، فقط کافی است که همه دست به دست هم بدهیم و موانع را برطرف کنیم، آن وقت است که او ظاهر می‌شود. او هست، در میان ماست، فقط کفران انسان‌ها او را از دیده‌ها پنهان کرده است، کافی است که ما بندگان خوب تو بشویم، آن وقت است که تو به او اجازه می‌دهی تا ظهور کند.

* * *

وقتی به جهانی که در آن زندگی می‌کنم می‌نگرم و سیاهی‌ها و تاریکی‌ها را می‌بینم، نباید وضع موجود را بپذیرم و نباید در مقابل آن تسلیم شوم، وقتی من به مهدی علیه السلام ایمان دارم، هر لحظه تلاش می‌کنم به یاد او باشم. اگر از مهدی علیه السلام غافل شوم، خود را از انتخاب‌های آینده‌ساز محروم کرده‌ام و خود را تباه کرده‌ام.

خوب می‌دانم اگر به «موعود موجود» باور نداشته باشم، در همان لحظه شروع زندگی، رو به نابودی هستم، اما اگر من موعود را بشناسم و از آن غفلت نکنم، هر لحظه، زنده هستم. کسی که باور به موعود موجود ندارد، گرفتار پوچی‌ها می‌شود و این پوچی‌ها را زندگی می‌پندارد.

مهدی علیه السلام پشت پرده غیبت است، اما توجه من به او، توجه به یک واقعیت فعال و مؤثر و جهت‌دهنده است، وقتی من منتظر او هستم، همین انتظار، زندگی مرا تغییر می‌دهد و راه مرا از راه دیگران جدا می‌کند.

وقتی من منتظر مهدی علیه السلام هستم، خواستن‌ها و نخواستن‌های من با دیگران تفاوت پیدا می‌کند و به کمک این انتظار، جایگاه دیگری را در هستی پیدا می‌کنم،

کم‌کم به سوی راه و روشی می‌روم که مهدی علیه السلام آن را می‌پسندد. من دیگر نمی‌توانم در برابر ستم بی‌تفاوت باشم، هرگز ستم و ستمگر را نمی‌پذیرم. از گناه دوری می‌کنم و تلاش می‌کنم خشنودی مولایم را به دست آورم.

* * *

او کسی است که خودش هم منتظر است، همه پیامبران هم منتظر آمدن او هستند، او می‌آید و قرآن را زنده می‌کند، امروز از قرآن فقط «صدای خوش» آن مانده است، چرا این‌گونه شده است که مردم قرآن را از اهل بیت علیهم السلام جدا می‌بینند، حقیقت قرآن، ولایت مهدی علیه السلام است، قرآن مردم را به سوی مهدی علیه السلام دعوت می‌کند.

ما همانند مردگانی هستیم، آن آب حیات کجاست که ما را زنده کند؟ کجاست آن کسی که شوکت ظالمان را بشکند و آن نوع فکری را که با کودتایی بعد از پیامبر، رواج پیدا کرد نابود کند. در جامعه اسلامی، بسیاری از اندیشه‌های ابوبکر و عمر و عثمان (سه نفری که بعد پیامبر به حکومت رسیدند) رواج دارد، این اندیشه باید نابود شود و اسلام واقعی جایگزین آن شود. کجاست آن کسی که می‌آید و حق و حقیقت را زنده می‌کند.

مردم باید بدانند اگر از ستم‌ها خسته شده‌اند و از بی‌عدالتی‌ها ناراضی اند، باید ظهور مهدی علیه السلام را بخواهند، فقط اوست که می‌تواند ستمکاران را به ذلت بکشانند و آنان را نابود کند. ریشه همه مشکلات، هواپرستی است، او می‌آید و این هواپرستی‌ها را از بین می‌برد. وقتی او بیاید تفاخرها و غرورها نابود می‌شود و مردم فقط بر اساس تقوا، ارزش پیدا می‌کنند، هر کس تقوای او بیشتر باشد، جایگاه بیشتری خواهد داشت.

آری، راه حل مشکلات ما در این است که یاد و نام مهدی علیه السلام را زنده بداریم و پیرو واقعی او باشیم و ظهور او را از خدا بخواهیم.

او با شیعیانش مهربان است، او می‌آید تا دردهای شیعه را درمان کند، او می‌آید تا شیعه را نجات بدهد، او از پدر و مادر برای شیعیان مهربان‌تر است، او خلاصه همه مهربانی‌ها می‌باشد، او هر روز برای گناهان شیعیانش استغفار می‌کند، ممکن است من قدم‌های کوچکی برای خدمت به او بردارم، اما او آن را با بزرگواری می‌پذیرد و پاداش بزرگ به من می‌دهد، پس من باید در راه او قدم بردارم.

* * *

* شماره ۴۱ *

کجاست آن که «بابُ الله» است و هر کس که می‌خواهد به سوی تو رو کند، باید در خانه او برود؟

فقط از راه او می‌توان به تو رسید. اگر کسی او را نشناسد و با او بیگانه باشد و در راهی که او به آن رهنمون است، گام بر ندارد، هرگز به مقصد نخواهد رسید و چیزی جز پشیمانی نصیب او نخواهد شد.

هر کس محبت او را به دل داشته باشد، محبت تو را در دل دارد، هر کس بغض و کینه او را داشته باشد، بغض تو را دارد.

هر کس می‌خواهد از تو شناخت پیدا کند، باید به سوی او رو کند و راه او را بییماید، اگر من در مسیر معرفت گام بردارم، اما با او بیگانه باشم، هرگز به سعادت و کمال نمی‌رسم.

* * *

* شماره ۴۲

«کجاست آن چهره‌ تو که دوستانت به آن رو می‌کنند؟».

به راستی منظور از این سخن چیست؟

«وجه الله؟» چهره خدا؟

تو که جسم نیستی. تو که چهره‌ای نداری.

اکنون باید ماجرای را بنویسم: اباصلت خادم امام رضا علیه السلام بود. یک روز از آن

حضرت پرسید:

— آقای من! شنیده‌ام وقتی روز قیامت فرا برسد، افراد با ایمان وارد بهشت

می‌شوند، آن‌ها وقتی در جایگاه خود قرار می‌گیرند، خدای خود را زیارت می‌کنند.

آیا می‌توان خدا را با چشم دید؟

— ای اباصلت! خدا پیامبرش، محمد صلی الله علیه و آله را بر همه فرشتگان و بر همه بندگان خود

برتری داد. خدا دیدار محمد صلی الله علیه و آله را به منزله دیدار خودش قرار داد.

— آقای من! شنیده‌ام که ثواب لا إله إلا الله این است که انسان می‌تواند به چهره

خدا نگاه کند.

— ای اباصلت! خدا چهره و صورت ندارد، هر کس بگوید که خدا مانند انسان‌ها

چهره و صورت دارد، کافر شده است.

— پس منظور از این سخن چیست؟

— خدا پیامبران و نمایندگان خود را به عنوان چهره خود (وجه الله) معرفی کرده

است. هر کس دین خدا و معرفت او را می‌خواهد، باید نزد پیامبران و نمایندگان

خدا برود، فقط آن‌ها هستند که می‌توانند معرفت و شناخت واقعی را برای مردم

بیان کنند.

— پس کسی نمی‌تواند خدا را ببیند؟

— آری، هیچ چشمی نه در دنیا و نه در آخرت نمی‌تواند خدا را ببیند، خدا دوستان خود را به عنوان «چهره خود» معرفی کرده است.^{۱۰۲}

* * *

اکنون دیگر می‌فهمم که «وجه الله: چهره خدا»، لقبی است که تو به دوستان خوب خود داده‌ای.

وقتی من به دیدار شخص بزرگی می‌روم، با احترام روبروی چهره آن شخص می‌ایستم و سلام می‌کنم، من هیچ وقت نمی‌روم به چهره او پشت کنم و سلام نمایم.

تو مهدی علیه السلام را چهره خود معرفی کرده‌ای، تو می‌خواهی به بندگان خود بگویی که اگر با تو کاری دارند باید ولایت مهدی علیه السلام را قبول داشته باشند و به او عشق بورزند.

* * *

اکنون که دانستم مهدی علیه السلام «وجه الله» است، دیگر باید به زندگی و رفتار خود توجه کنم، آیا مهدی علیه السلام از این زندگی و رفتار من، خشنود است؟ من بر این باور هستم که او از رفتار من آگاهی دارد. باید به گونه‌ای رفتار کنم که خشنودی او را از آن خود کنم.

* * *

* شماره ۴۳ *

«کجاست آن کسی که وسیله اتصال زمین و آسمان است؟».

تو بودی و هیچ آفریده‌ای با تو نبود، سپس اراده کردی تا جهان را خلق کنی،

اولین آفریده تو، نور پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام بود.

تو آفرینش را با خلقت آنان آغاز نمودی، تو همه خوبی‌ها، همه زیبایی‌ها و همه کمالات را با آنان آغاز نمودی. آنان سبب خلقت این جهان هستند.^{۱۰۳}

به نور خورشید وقتی که از شیشه‌های رنگی عبور می‌کند، نگاه کرده‌ام، اگر رنگ شیشه، سبز باشد، نور خورشید هم سبز می‌شود، اگر رنگ شیشه آبی باشد، نور خورشید هم آبی به نظر می‌آید، اگر شیشه قرمز باشد، نور خورشید هم قرمز می‌شود، اما همه این نورهای سبز و آبی و قرمز، یک نور بیشتر نیست، نور خورشید، یکی است، اما من آن نور را به رنگ‌های مختلف می‌بینم. همین طور، حقیقت نور اهل بیت علیهم‌السلام یکی است، نور آنان یکسان است.

امروز مهدی علیه‌السلام تنها ذخیره توست، او واسطه فیض توست، وقتی تو می‌خواهی به بندگان خود خیر و رحمتی بدهی، ابتدا آن را به وجود مهدی علیه‌السلام نازل می‌کنی و بعد به واسطه او، آن خیر به دیگران می‌رسد.

به اذن تو، امروز مهدی علیه‌السلام همه کاره این جهان است، از عرش گرفته تا این دنیای خاکی، همه کارها به او برمی‌گردد، تو او را محور جهان قرار داده‌ای، حرف اول و حرف آخر را او می‌زند، هر کس که با تو کار دارد باید به در خانه او بیاید، امروز فقط او حجت توست.

به واسطه او، تو رحمت خود را بر بندگان نازل می‌کنی و بلاها را از آنان دور می‌کنی، او ستون جهان است، اگر او نباشد، زمین و زمان در هم می‌پیچد. آری! اگر برای یک لحظه، حجت تو نباشد، جهان نابود می‌شود.

مهدی علیه السلام واسطه فیض و رحمت توست، او اصل هر رحمتی است که بر مخلوقات نازل می‌شود. آری، او وسیله اتصال زمین و آسمان است.

اگر یک لحظه مهدی علیه السلام نباشد، زمین و زمان به هم می‌ریزد، وجود من به برکت وجود اوست، هستی به برکت وجود او پابرجاست، پس باید او را فراموش نکنم، نباید بگذارم او از یادها برود، باید دیگران را هم به سوی او فرا خوانم که راه رستگاری فقط این راه است. وقتی من از مهدی علیه السلام غافل شوم، آن وقت است که در مسیر شیطان قرار گرفته‌ام و از شاهراه سعادت دور شده‌ام. کسی که ارتباط قلبی با مهدی علیه السلام دارد از گناه فاصله می‌گیرد و تقوا پیشه می‌کند، محبت به آقا چنین اثری دارد، آقای من، سرچشمه همه خوبی‌ها است، عشق به او هم عشق به همه خوبی‌هاست.

* شماره ۴۴ *

«کجاست آن کسی که صاحب روز پیروزی است؟ کجاست آن که پرچم هدایت را در همه دنیا برافراشته می‌کند؟».

روز ظهور مهدی علیه السلام، روز پیروزی است، روزی است که تو وعده آن را در قرآن بیان کرده‌ای.

مهدی علیه السلام همراه خود پرچم پیامبر را می‌آورد، همان پرچمی که جبرئیل در جنگ «بدر» برای پیامبر آورد. لشکر اسلام در آن جنگ به پیروزی بزرگی دست یافت. پیامبر بعد از جنگ بدر، آن پرچم را جمع کرد و دیگر در هیچ جنگی آن را باز نکرد و تحویل علی علیه السلام داد. ۱۰۴

علی‌علیه السلام نیز فقط در جنگ جمل، آن پرچم را باز نمود و دیگر از آن استفاده نکرد.^{۱۰۵}

وقتی که این پرچم برافراشته می‌شود، ترس و وحشت عجیبی در دشمنان پدیدار می‌گردد به طوری که دیگر نمی‌توانند هیچ کاری بکنند. با برافراشتن این پرچم، دل‌های یاران مهدی‌علیه السلام چنان از شجاعت پر می‌شود که گویی این دل‌ها از جنس آهن است و هیچ ترسی به آنها راه ندارد.^{۱۰۶}

* * *

هر وقت این پرچم باز شود، این هفت دسته از فرشتگان به یاری مهدی‌علیه السلام می‌آیند:

دسته اول: فرشتگانی که با نوح‌علیه السلام در کشتی بودند و او را یاری کردند.
دسته دوم: فرشتگانی که به یاری ابراهیم‌علیه السلام آمدند.
دسته سوم: فرشتگانی که همراه موسی‌علیه السلام بودند زمانی که رود نیل شکافته شد و بنی اسرائیل از آن عبور کردند.

دسته چهارم: فرشتگانی که هنگام رفتن عیسی‌علیه السلام به آسمان، همراه او بودند.
دسته پنجم: چهار هزار فرشته‌ای که همیشه در رکاب پیامبر اسلام بودند.
دسته ششم: سیصد و سیزده فرشته‌ای که در جنگ «بدر» به یاری پیامبر آمدند.
دسته هفتم: فرشتگانی که برای یاری امام حسین‌علیه السلام به کربلا آمدند ولی آن حضرت، یاری آنان را نپذیرفت و شهادت را انتخاب کرد.^{۱۰۷}

وقتی مهدی‌علیه السلام می‌خواهد لشکر خود را حرکت بدهد، جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ می‌ایستد. کسانی که قصد دشمنی با نور خدا را دارند، ترسی عجیب وجودشان را فرا می‌گیرد؛ اما کسانی که سال‌های سال در جستجوی

حقیقت بوده‌اند، محبت و علاقه زیادی به مهدی علیه السلام پیدا می‌کنند.^{۱۰۸}

* شماره ۴۵ *

«کجاست آن کسی که پریشانی‌های مردم را برطرف می‌کند و دل‌ها را شاد و خشنود می‌سازد؟ کجاست آن کسی که ظلم ستمکاران بر پیامبران و فرزندان پیامبران را دادخواهی می‌کند؟».

مهدی علیه السلام می‌آید و همه غم‌ها و غصه‌ها را از بین می‌برد، او می‌آید و از ستمکاران انتقام می‌گیرد. این وعده خداست. او از کسانی که به پیامبران و فرزندان پیامبران ظلم کردند، انتقام خواهد گرفت.

اکنون ماجرای را شرح می‌دهم:

وقتی امام عسکری علیه السلام برای اولین بار پسرش مهدی علیه السلام را در آغوش گرفت، روی او را بوسید و در گوشش اذان گفت و سپس دستی بر سر او کشید و گفت: «به اذن خدا، سخن بگو فرزندم!».

مهدی علیه السلام به صورت پدر نگاه کرد و لبخند زد. صدای زیبای او سکوت فضا را شکست، او آیه ۵ سوره «قصص» را خواند:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾.

«من اراده کرده‌ام تا بر کسانی که مورد ظلم واقع شدند، منت نهادم و آن‌ها را پیشوای مردم گردانم و آنان را وارث زمین نمایم».^{۱۰۹}

این آیه از کسانی که مورد ظلم واقع شده‌اند، سخن می‌گوید، من می‌خواهم آنها را بشناسم. باید یک ماجرا را نقل کنم:

پیامبر به خانهٔ فاطمه علیها السلام آمده بود، همه کنار پیامبر نشستند. فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام.

پیامبر از دیدن آن‌ها بسیار خشنود بود و با آنان سخن می‌گفت. در این میان نگاه پیامبر خیره ماند و اشک پیامبر جاری شد. همه تعجب کرده بودند. به راستی چرا پیامبر گریه می‌کرد؟

بعد از لحظاتی، پیامبر رو به آن‌ها کرد و گفت: «بعد از من، به شما ظلم و ستم فراوانی می‌شود».^{۱۱۰}

پیامبر از همهٔ ظلم‌هایی که در آینده نسبت به عزیزانش خواهد شد، خبر داشت. او می‌خواست تفسیر این آیهٔ قرآن را بازگو کند.

آری، به خاندان من، ظلم‌های زیادی خواهد شد ولی سرانجام این خاندان پاک به حکومت خواهند رسید و جهان را از عدالت راستین پر خواهند نمود. این وعدهٔ بزرگ توست و تو همیشه به وعده‌های خود عمل می‌کنی.

* * *

این جمله را تکرار می‌کنم: «کجاست آن کس که ظلم ستمکاران بر پیامبران و فرزندان پیامبران را دادخواهی می‌کند؟».

چه ظلمی بالاتر از ظلمی است که به فاطمه علیها السلام شد؟ مگر فاطمه علیها السلام دختر پیامبر نبود؟ مگر می‌توانم از مظلومیت مادر شیعه سخن نگویم؟

وقتی پیامبر از دنیا رفت، مردم با ابوبکر بیعت کردند، چند روز گذشت، ابوبکر، عُمَر را فرستاد تا علی علیه السلام را برای بیعت به مسجد بیاورد.

عُمَر در حالی که شعلهٔ آتشی را در دست داشت به سوی خانه فاطمه علیها السلام آمد و فریاد زد: «این خانه را با اهل آن به آتش بکشید».^{۱۱۱}

چند نفر جلو آمدند و گفتند:

— در این خانه فاطمه و حسن و حسین هستند.

— باشد، هر که می‌خواهد باشد، من این خانه را آتش می‌زنم. ۱۱۲

هیچ کس جرأت نداشت مانع کار عمر شود، سرانجام او نزدیک شد و شعله آتش را به هیزم‌ها گذاشت، آتش شعله کشید. در خانه، نیم سوخته شد. او جلو آمد و لگد محکمی به در زد. ۱۱۳

فاطمه علیها السلام پشت در ایستاده بود... صدای ناله فاطمه علیها السلام بلند شد. عمر در خانه را محکم فشار داد، صدای ناله فاطمه علیها السلام بلندتر شد. میخ در که از آتش، داغ شده بود در سینه فاطمه علیها السلام فرو رفت. ۱۱۴

فریاد فاطمه علیها السلام در فضای مدینه پیچید: «بابا! یا رسول الله! ببین با دخترت چه می‌کنند...». ۱۱۵

وقتی روزگار ظهور فرا برسد، مهدی علیه السلام از کنار کعبه حرکت خویش را آغاز می‌کند، ابتدا شهر مکه را از وجود دشمنان پاک می‌کند و سپس به سوی مدینه می‌رود. ماجرای انتقام آغاز می‌گردد...

اگر دیروز نامردان، در خانه فاطمه را آتش زدند، آن روز به امر تو، آنان زنده می‌شوند تا محاکمه شوند و در آتشی بزرگ سوزانده شوند. ۱۱۶

و اینجاست که دل هر شیعه‌ای شاد و مسرور می‌شود. آن روز، دشمنان فاطمه علیها السلام در آتش می‌سوزند و به سزای عمل ننگین خود می‌رسند

*** شماره ۴۶ ***

«کجاست آن کسی که انتقام خون‌های ریخته شده در کربلا را می‌گیرد؟».

کربلا!

مگر می‌شود از کربلا نوشت و نسوخت؟

نام حسین علیه السلام با روح شیعه عجین شده است و اشک را بر گونه‌ها جاری می‌کند... عصر عاشورا بود و حسین علیه السلام غریبانه، تنها و تشنه در وسط میدان ایستاده بود، از پشت پرده اشک به یاران شهید خود نگاه کرد. همه پر کشیده بودند و رفته بودند. چه با وفا بودند و صمیمی!

غم بر دل حسین علیه السلام نشسته بود، دیگر تنه‌ای تنها شده بود. او سوار بر اسب خویش جلو آمد. مهار اسب را کشید و فریادش تا دوردست سپاه کوفه، طنین انداخت: «آیا کسی هست که در این غربت و تنهایی، مرا یاری کند؟»^{۱۱۷} فریاد غریبانه را پاسخی نبود... حسین علیه السلام قرآنی را روی سر گذاشت و رو به سپاه کوفه چنین گفت: «ای مردم! قرآن، بین من و شما قضاوت می‌کند. آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم؟ چه شده که می‌خواهید خون مرا بریزید؟»

هیچ کس جوابی نداد. سکوت بود و سکوت... ناگهان، باران تیر و سنگ و نیزه باریدن گرفت... آماج تیرها بر بدنش نشست... سنگی به پیشانی او، اصابت کرد و خون جاری شد.^{۱۱۸}

لحظه‌ای صبر کرد، اما دشمن امان نداد و این بار تیری زهرآلود بر قلبش نشست. صدای حسین علیه السلام در دشت کربلا پیچید: «خدایا! من به رضای تو راضی هستم... او از روی اسب با صورت به زیر افتاد. صدای مناجاتش به گوش رسید: «در راه تو بر همه این سختی‌ها صبر می‌کنم».^{۱۱۹}

بدن او از زخم شمشیر و تیر چاک چاک شده بود، سرش شکسته و سینه‌اش شکافته شده بود، زبانش از خشکی به کام چسبیده و جگرش از تشنگی

می سوخت... شمر به سوی او آمد... شیون و فریاد در آسمان ها پیچید و فرشتگان همه ناله کردند. آنها چنین گفتند: «ای خدا! پسر پیامبر تو را می کشند» و تو به آنان گفتی: «من انتقام خون حسین را خواهم گرفت، آنجا را نگاه کنید!». فرشتگان، نور مهدی (ع) را دیدند و دلشان آرام گرفت. ۱۲۰

شمر خنجر کشید... حسین (ع) پیامبر را صدا زد: «یا جدّاه، یا مُحَمَّداه!». آسمان تیره و تار شد. طوفان سرخی همه جا را فرا گرفت و خورشید، یکباره خاموش شد و حسین (ع) به سوی آسمان ها اوج گرفت... ۱۲۱

* * *

در دل عقده های فراوان دارم، از ماجرای مدینه و کربلا می سوزم، نمی توانم این غم را تحمل کنم، چگونه عقده دل باز کنم؟ راهش این است که برای ظهور آقای خود دعا کنم، این وعده خداست که او می آید و از همه دشمنان انتقام می گیرد...

* * *

* شماره ۴۷ *

«کجاست آن کسی که تو او را بر دشمنانش پیروز می کنی؟ کجاست آن مضطری که وقتی تو را بخواند، دعایش را اجابت می کنی؟».

درد و رنج، همواره همزاد انسان در این دنیا بوده است، همه در زندگی فردی و اجتماعی خود با مشکلاتی روبرو می شوند، در این میان، وقتی من به خود می نگرم، مشکل خود را دشوارترین مشکل جهان می یابم و خود را «مضطّر» می دانم و آیه ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ...﴾ را می خوانم.

اکنون باید کمی فکر کنم: مضطّر واقعی کیست؟

کسی که بیشتر مردم او را فراموش کرده اند. آن کسی که از همه برای این مردم،

دلسوزتر است و به دلیل گناه و غفلت و غرور مردم، در زندان غیبت گرفتار آمده است. آن کسی که طیب روح و جان ماست و ما نه تنها به سخنش گوش فرا نمی‌دهیم بلکه به بیماری خود افتخار هم می‌کنیم.

* * *

آیه ۶۲ سوره «نمل» را می‌خوانم:

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ﴾.

سپس به کتاب‌های حدیثی مراجعه می‌کنم، به سخنی از امام صادق (ع) می‌رسم که به یاران خود چنین گفت: «مهدی (ع) همان مُضْطَرِّ است که خدا در این آیه از او سخن گفته است». ۱۲۲

آری، او مضطرّ واقعی است، وقتی که او به درگاه تو دعا می‌کند و اشک می‌ریزد، تو اجازه می‌دهی تا او ظهور کند و ماجرای آغاز ظهور او این‌گونه خواهد بود: او ابتدا به مکه می‌آید، مردم شهر همه در خواب هستند، کنار کعبه خلوت است، او در کنار کعبه دعا می‌کند، او با تو نجوا می‌نماید...

لحظاتی می‌گذرد... همه جا نورانی می‌شود، فرشتگان دسته دسته از آسمان به زمین می‌آیند، مسجدالحرام پر از صف‌های طولانی فرشتگان می‌شود، جبرئیل و میکائیل (ع) هم می‌آیند.

جبرئیل نزد مهدی (ع) می‌رود، سلام می‌کند و می‌گوید: «آقای من! دعای شما مستجاب شد». ۱۲۳

مهدی (ع) وقتی این سخن را می‌شنود، دستی بر چهره خود می‌کشد و می‌گوید: «خدا را حمد و ستایش می‌کنم که به وعده خود وفا کرد و ما را وارث زمین قرار داد». ۱۲۴

اکنون او از جای خود برمی‌خیزد و یاران خود را صدا می‌زند و می‌گوید: ای یاران من! ای کسانی که خدا شما را برای ظهور من ذخیره کرده است به سویم بیایید. صدای او به گوش یارانش می‌رسد، این به قدرت توسست، آنان یکی پس از دیگری، خود را به مسجد الحرام می‌رسانند. بعضی از آنان از راه دور با «طَيِّ الْأَرْضِ» به مکه می‌آیند. لحظاتی می‌گذرد، همه یاران، کنار درِ کعبه، دور مهدی (عج) جمع می‌شوند و با او بیعت می‌کنند.

* * *

* شماره ۴۸ *

«کجاست آن پیشوا و صدرنشین همه جهان؟ کجاست آن کس که اهل نیکوکاری و تقواست؟».

مهدی (عج) کسی است که همه زیبایی‌ها و خوبی‌ها را در خود دارد، او بنده شایسته و برجسته است، تو به او مقام عصمت عطا کرده‌ای، کسی که معصوم است، هرگز ظلم و ستم نمی‌کند.

او رهبری است که تو او را هدایت کرده‌ای و او را مأمور کرده‌ای تا دیگران را هدایت کند، لطف تو همواره با اوست و او در سایه مهربانی توسست.

* * *

* شماره ۴۹ *

کجاست فرزند پیامبر؟ همان پیامبر که تو او را برگزیدی و بر همه پیامبران برتری دادی؟

کجاست فرزند علی؟ همان علی که تو از او خشنود بودی؟

کجاست فرزند خدیجه؟ همان خدیجه که بزرگوار بود؟

کجاست فرزند فاطمه؟ همان فاطمه که مقامی بس بزرگ داشت؟

کسانی که آموزه انتظار بر ضد منافع آنان بود، تلاش کردند مهدی علیه السلام را از یادها ببرند، پیشنهاد همه آنان این بود که ما را بپذیرید و به دور ما بگردید و اگر هم قرار است انتظار چیزی را داشته باشید، در انتظار این باشید که ما زندگی شما را رونق بیشتر بدهیم و بس! ما شما را به لذت‌های دلفریب دنیا مشغول می‌کنیم تا آن آرمان بزرگ را فراموش کنید.

ولی من در این دعا، بارها فریاد برمی‌آورم: «آقای من کجاست؟»
 بار اول گفتم: «کجاست ذخیره خدا؟»، بار آخر گفتم: «کجاست پسر فاطمه؟».
 ۲۹ بار با عبارت‌های مختلف، از آقای خود سؤال کردم، به راستی این فریادهای من برای چیست؟ چرا این همه تکرار؟

وقتی سیاه‌اندیشان می‌خواهند مرا زندانی زندگی زمینی کنند و فکر مرا به رفاه بیشتر مشغول نمایند، این فریادها برای روح من، یک «بیدارباش» است. کسی که خدمت نظامی کرده است، معنای «بیدارباش» را به خوبی می‌داند، شب است و هوا تاریک است و همه سربازان در خواب هستند، ناگهان صدایی سکوت را می‌شکند: «بیدارباش». همه با سرعت از خواب برمی‌خیزند و آماده می‌شوند.
 «ای مهدی! کجایی؟».

این یک بیدارباش است برای روح من تا همه آن سیاهی‌ها را سریع، کنار اندازم و به سوی نور بروم و به عشق آقای خویش، معنای زندگی را دریابم.
 من باید در زندگی خود هدف داشته باشم، به دنبال امید و آرزویی باشم، زندگی بی‌هدف، لذت‌بخش نیست، اگر دنیا و لذت‌های آن هدف من باشد، وقتی به آن‌ها

برسم، به بن بست و پوچی می‌رسم.

دنیا ارزش دل بستن ندارد، من باید دل به عشقی آسمانی ببندم. من به این دنیا آمده‌ام تا به کمال برسم، درست است آقای من پشت پرده غیبت است، اما نباید به سیاهی‌ها دل ببندم. باید به سوی حرکت کنم...

* * *

«ای مهدی! کجایی؟».

این سخن را ۲۹ بار تکرار می‌کنم، من با خودم این‌گونه سخن می‌گویم و با خود نجوا می‌کنم، به خود هشدار می‌دهم که مبدا از آرمان بزرگ خویش دست بردارم. «زندگی دنیا، فقط بازیچه‌ای فریبنده است». این سخن قرآن است. آنان که می‌خواهند همه وجود من، عشق دنیا باشد به منافع خود می‌اندیشند، اگر دنیا، آرمان من شود، ضرر کرده‌ام، زیرا به یک زندگی پست، دل خوش کرده‌ام! زندگی‌ای که در آن فقط عشق به دنیا باشد، یک زندگی پست و حقیر است.

من کی بیدار خواهم شد؟

وقتی که مرگ به سراغم آید، آن روز من باید همه ثروت و دارایی خود را بگذارم و از این دنیا بروم، آن وقت می‌فهمم که حقیقت دنیا، چیزی جز بازی نبوده است. دنیا چیزی جز بازیچه‌ای فریبنده نیست، مردمی جمع می‌شوند و به پندارهایی دل می‌بندند، آنان همه سرمایه‌های وجودی خویش را صرف آن پندارها می‌کنند و پس از مدتی، می‌میرند و زیر خاک پنهان می‌شوند و همه چیز به دست فراموشی سپرده می‌شود!

آیا زندگی، همان زنده بودن است؟ آیا خوردن و آشامیدن و بهره بردن از لذت‌های حیوانی، معنای زندگانی است؟

زنده بودن، یک حرکت افقی است، از گهواره تا گور، اما زندگی یک حرکت عمودی است، از زمین تا اوج آسمان‌ها!

* * *

مهدی جان! من فریاد برمی‌آورم و تو را جستجو می‌کنم، تو در میان ما هستی. من به یاری تو اندیشه دارم، تلاش می‌کنم تا نام و یاد تو را زنده نگاه دارم. مهدی جان! هر کسی برای زندگی کردن، دلیلی می‌خواهد، این دلیل زندگی من است: من زنده‌ام و زندگی می‌کنم تا سرود مهر تو را سر بدهم و محبت تو را بر دل‌های مردم، پیوند زنم.

من سوگند یاد می‌کنم که تا نفس در سینه دارم، عاشقانه از زیبایی آمدنت دم بزنم و دوستان تو را یار راه شوم و سرود جان‌بخش برپایی دولت را فریاد زنم. من در راه رضای تو قدم برمی‌دارم، یاد تو را زنده نگاه می‌دارم! من این‌گونه تو را یاری می‌کنم.

مولای من! در قلب من، فقط محبت تو جای دارد و بس! من هیچ کس را به اندازه تو دوست ندارم، من در اشتیاق تو هستم، در آرزوی تو هستم و هرگز چنین اشتیاقی را برای دیگری نداشته‌ام.

تو در اعماق دل من جای گرفته‌ای، تو همه جا عزیز جان من و امید دل من هستی!

فصل هفتم: درد فراق

* شماره ۵۰

آقای من! مهدی جان!

تا این لحظه با خدای خویش سخن می‌گفتم، اکنون دیگر وقت آن است که با تو سخن بگویم و نجوا نمایم:

مولای من! پدر و مادرم و همه هستی من به فدای تو باد!

من آماده‌ام جان خویش را فدایت کنم و بلاگردان تو شوم.

ای فرزند بزرگانی که نزد خدا مقامی بس والا داشته‌اند!

ای فرزند شریف بزرگواران!

ای فرزند رهبرانی که خدا آنان را هدایت کرده است!

ای فرزند بهترین اشخاص پاک‌سرشت!

ای فرزند بزرگواران شرافتمند!

ای فرزند نیکوترین پاکان دنیا!

ای فرزند جوانمردان و سروران برگزیده!
ای فرزند مهم‌ترین و گرامی‌ترین انسان‌ها!
ای فرزند ماه‌های تابان و چراغ‌های فروزان هدایت!
ای فرزند کسانی که راه رسیدن به خدا بودند!
ای فرزند کسانی که نشانه‌های آشکار حق و حقیقت بودند!

من این‌گونه تو را صدا می‌زنم، می‌دانم که تو همه خوبی‌ها و زیبایی‌های جهان را در خود داری، تو حجت و نماینده خدا در روی زمین هستی. من شوق و اشتیاق خود را این‌گونه نشان می‌دهم.

آقای من! همه هستی من فدای تو! جوانی من فدای تو! من می‌خواهم خودم را وقف تو کنم، مگر این دنیا چیست که من به آن، دل ببندم و در جستجوی آن باشم. من دنیا را تجربه کرده‌ام، همه چیز این دنیا بعد از مدتی، دلزدگی می‌آورد، فقط این عشق توست که همیشه زیباست و دل را صفا می‌دهد. عشق تو، تنها سرمایه ارزشمند این دنیای خاکی است، من نمی‌دانم مرگم کی فرا می‌رسد، اما این چند نفس را نذر تو می‌کنم...

آقای من! من تو را چگونه می‌شناسم؟ تصور ذهنی من از تو چیست؟ آیا من تو را از خود دور می‌دانم؟
نمی‌دانم چرا این‌گونه تربیت شده‌ام که بین خود و تو، فاصله زیادی می‌بینم، باید این نگاه را اصلاح کنم، درست است که خدا به تو مقامی بس بزرگ داده است که در عقل و فهم من نمی‌گنجد، ولی با همه این‌ها تو به شیعیان نزدیک هستی...

آقای من! من با تو فاصله‌ای ندارم، هر کجا که باشم، آثار مهربانی تو را می‌بینم، خدا اراده کرده است که رحمت خویش را از راه شما به همه برساند، اگر زمین و زمان برپاست، به خاطر وجود شماست، به برکت شماست که همه روزی می‌خورند.

«يُيْمِنُهُ رَبُّكَ الْوَرَى». «به برکت اوست که مردم روزی می‌خورند».

این جمله را نباید هرگز از یاد ببرم. وقتی بر سر سفره می‌نشینم و غذایی می‌خورم، باید بدانم که در واقع، سر سفره شما نشسته‌ام، وای بر من! چرا از این حقیقت غافل شده‌ام؟ چرا تو را فراموش کرده‌ام. در این دنیا به اذن خدا، مهمان تو هستم، ولی تو را از یاد برده‌ام. اگر کسی چند روز مرا سر سفره خود مهمان کند، این لطف او را از یاد نمی‌برم، پس چرا لطف تو را از یاد برده‌ام؟

هر روز که فرا می‌رسد، روزی تازه‌ای دارم، این روزی به برکت شماست، هر کجا که باشم، مهمان توام، اگر من هستم، اگر خورشید و ماه و ستارگان هست، اگر جهان هست و نظام خلقت می‌چرخد، همه این‌ها به برکت وجود توست. تو بنده خدا هستی و خدا تو را ستون هستی قرار داده است، این کار خداست، او چنین اراده کرده است.

* شماره ۵۱ *

«ای عصاره همه دانش‌های کامل و صحیح!».

آقای من! خدا علم خویش را به قلب تو نازل کرده است، تو خزانه‌دار دانش خدا شدی! او تو را برگزید و علم غیب را به تو یاد داد. من شنیده‌ام که هر کس این علم غیب را بداند، می‌تواند کارهای بزرگی انجام دهد. در اینجا ماجرای را شرح می‌دهم:

سلیمان علیه السلام پیامبر خدا بود، او باخبر شد که در کشور «سبأ» مردم خورشید را پرستش می‌کنند و ملکه‌ای به نام «بلقیس» در آنجا حکومت می‌کند و او تختی باشکوه دارد.

سلیمان علیه السلام تصمیم گرفت تا زمینه هدایت آن ملکه را فراهم سازد برای همین نامه‌ای به او نوشت و او را به خداپرستی دعوت کرد. در یکی از روزها، سلیمان به اطرافیان خود رو کرد و گفت: چه کسی می‌تواند تخت ملکه سبأ را برایم حاضر کند؟

بین سلیمان (که در فلسطین حکومت می‌کرد) و بین کشور سبأ (که در یمن واقع شده بود)، صدها کیلومتر فاصله بود، سلیمان علیه السلام می‌خواست یک نفر تخت آن ملکه را برای او حاضر کند.

آصف که یکی از بهترین یاران سلیمان علیه السلام بود گفت: من در کمتر از یک چشم بر هم زدن، آن تخت را برای تو حاضر می‌کنم.

سلیمان علیه السلام نگاه کرد، دید که تخت ملکه در کمتر از یک لحظه در جلوی او قرار گرفته است. همه از کاری که آصف کرد، تعجب کردند. آصف فقط قسمتی از علم غیب را داشت و توانست کار به آن بزرگی را انجام دهد، خدا به تو همه آن علم غیب را داده است. این لطفی است که خدا در حق تو نموده است. ۱۲۵

* شماره ۵۲ *

«ای عصاره سنت‌ها و روش‌های قابل‌پذیرش! ای عصاره همه نشانه‌های هدایت! ای عصاره آثار ایمان که در کتاب‌های آسمانی گذشتگان ذکر شده است! ای عصاره معجزات موجود! ای عصاره دلیل‌های آشکار حقیقت!».

آقای من! قرآن بزرگ‌ترین معجزه پیامبر است و تو هم حقیقت قرآن هستی! وقتی تاریخ را می‌خوانم می‌بینم که مردم حقیقت قرآن را رها کردند و به ظاهر نوشته‌های آن چسبیدند، آنان ندانستند که حقیقت قرآن چیست.

من از روزگار علی علیه السلام سخن می‌گویم:

جنگ صفین!

زمانی که نزدیک بود لشکر علی علیه السلام، سپاه معاویه را شکست بدهد، معاویه (با راهنمایی عمروعاص) دستور داد تا قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها کنند. گروه زیادی از یاران علی علیه السلام فریب خوردند و گفتند: «ما با قرآن جنگ نمی‌کنیم».

کاش آنان می‌فهمیدند که آنچه یاران معاویه بر سر نیزه کرده‌اند، کاغذی بیش نیست، حقیقت قرآن در سینه علی علیه السلام بود. تفرقه‌ای بزرگ در لشکر علی علیه السلام آشکار شد و سرانجام علی علیه السلام مجبور شد تا جنگ را متوقف کند.

مالک‌اشتر (آن فرمانده شجاع) تا نزدیکی خیمه معاویه پیش رفته بود و اگر فقط یک ساعت دیگر فرصت به او داده می‌شد، ریشه آن فتنه بزرگ را از جای بیرون می‌آورد و مسیر تاریخ عوض می‌شد.

به راستی که جهالت و نادانی چه تاوان بزرگی دارد؟

* شماره ۵۳ *

«ای فرزند راه مستقیم!».

آقای من! تو فرزند علی علیه السلام هستی، قرآن در آیه‌های مختلف به علی علیه السلام اشاره کرده است، در سوره حمد، من از خدا می‌خواهم که مرا به «راه مستقیم» هدایت کند، راه مستقیم همان راه علی علیه السلام است.

* شماره ۵۴ *

«ای فرزند خبر بزرگ!».

با این سخن، از آیهٔ اوّل سورة «نبأ» یاد می‌کنم:

﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ...﴾.

«این مردم دربارهٔ چه چیز از یکدیگر سؤال می‌کنند؟ سؤال آنان دربارهٔ آن خبر بزرگ است، خبری که بسیاری از مردم، در آن اختلاف دارند».

یکی از یاران امام صادق علیه السلام این آیه را خواند. او دوست داشت بداند که تفسیر آن چه می‌شود، روزی، نزد آن حضرت رفت و از او دربارهٔ «خبر بزرگ» سؤال کرد. امام صادق علیه السلام به او رو کرد و فرمود: «خبر بزرگ، همان ولایت است».^{۱۲۶} آری، مردم در ولایت علی علیه السلام اختلاف داشتند و گروه زیادی از آنان حاضر نشدند ولایت علی علیه السلام را بپذیرند.

ولایت، همان خبر بزرگ است! همان خبری که مردم دربارهٔ آن اختلاف دارند، اما وقتی روز قیامت فرا رسد، همه چیز بر آنان آشکار می‌شود.

اگر کسی در این دنیا عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت خدا را به جا آورد و نماز بخواند و روزه بگیرد و به اندازهٔ کوه بزرگی، صدقه بدهد و هزار حج هم به جا آورد و سپس در کنار خانهٔ خدا مظلومانه به قتل برسد، با این همه، اگر ولایت اهل بیت علیهم السلام را انکار کند، خدا هیچ کدام از کارهای او را قبول نمی‌کند و او را وارد بهشت نمی‌کند.^{۱۲۷}

* * *

* شماره ۵۵ *

«ای فرزند کسی که در امّ‌الکتاب، نزد خدا، علی حکیم است!».

اکنون از آیهٔ ۴ سورة «زخرف» یاد می‌کنم:

﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ﴾.

«ابن صوحان» یکی از یاران باوفای علی علیه السلام بود، او همواره امام خویش را یاری می‌کرد، در جنگ «جَمَل» او با رشادت با دشمنان علی علیه السلام جنگ نمود و سرانجام در خاک و خون غلطید. لحظات آخر عمر او بود، علی علیه السلام با عجله بر سر بالین او آمد و سر او را به سینه گرفت و فرمود: «خدا تو را رحمت کند که تو مرا بارها یاری کردی».

ابن صوحان چشم خود را باز کرد و گفت: «آقای من! خدا به شما پاداش نیک دهد. آمدی سر مرا به سینه گرفتی. آقای من! تو در ام‌الکتاب، علی علیه السلام حکیم هستی». این‌گونه ابن صوحان در آخرین لحظات عمر خود به آیه ۴ سوره «زخرف» اشاره کرد و جان داد. ۱۲۸

این همان «بطنِ قرآن» است. «بطنِ قرآن» یعنی معنایی که از نظرها پنهان است و خیلی‌ها از آن اطلاع ندارند. اکنون آن آیه را تکرار می‌کنم و آن را شرح می‌دهم:

﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ﴾.

در این آیه، منظور از «ام‌الکتاب»، «سوره حمد» می‌باشد.

در این آیه، منظور از «علی حکیم»، «علی بن ابی طالب علیه السلام» می‌باشد.

آری، وقتی من سوره حمد را می‌خوانم به آیه ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ می‌رسم و از خدا می‌خواهم مرا به راه راست هدایت کند.

منظور از راه راست در سوره حمد، راه علی علیه السلام می‌باشد، راه راست همان راه امامت است، راه امامت، ادامه راه خدا و پیامبران می‌باشد.

با توجه به این مطالب می‌توان چنین گفت: «خدا در سوره حمد از علی علیه السلام یاد

کرده است».

در سوره «ام‌الکتاب» یا سوره حمد، واژه «راه راست» آمده است، نزد خدا این «راه راست»، همان راه علی علیه السلام است، همان علی علیه السلام که همه کارهایش از روی حکمت بود، صبر و جهاد او از روی حکمت بود، او پس از پیامبر، بیست و پنج سال در خانه نشست و صبر کرد، صبر او از روی ضعف نبود، او قدرت آن را داشت که دشمنان را نابود کند، اما صبر کرد تا اسلام از بین نرود. همه کارهای او از روی «حکمت» بود. او «علی حکیم» بود.

آقای من! تو فرزند کسی هستی که در ام‌الکتاب، نزد خدا، علی حکیم است.^{۱۲۹}

* * *

* شماره ۵۶ *

«ای عصاره آیه‌های قرآن! ای عصاره آیه‌های روشننگر! ای عصاره دلیل‌های آشکار! ای عصاره برهان‌های واضح! ای عصاره دلیل‌های آشکار خدا!».

آقای من! بار دیگر، این حقیقت را فریاد می‌زنم که تو حقیقت قرآن هستی. من نباید این مطلب را فراموش کنم، برای همین مناسب می‌بینم آیه ۴۹ سوره عنکبوت را بیان کنم:

﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ...﴾.

«این قرآن، آیات روشنی است که در دل‌های اهل دانش قرار می‌گیرد».

وقتی به کتاب‌های حدیثی مراجعه می‌کنم، هجده حدیث می‌یابم که همه آن‌ها، نکته مهمی را بیان می‌کنند. یکی از آن احادیث این است:

یکی از یاران امام صادق علیه السلام نزد آن حضرت آمد و گفت: «خدا می‌گوید: این قرآن، آیات روشنی است که در دل‌های اهل دانش قرار دارد. می‌خواهم بدانم منظور از اهل دانش در این آیه چیست؟».

امام در پاسخ گفت: «اهل دانشی که خدا در این آیه از آنان سخن گفته است، دوازده امام می‌باشند».^{۱۳۰}

اکنون از خود می‌پرسم: آیا قرآن فقط همین چیزی است که من آن را در دست می‌گیرم؟ آیا این حروفی که من بر روی کاغذ می‌بینم، حقیقت قرآن است؟ نه.

این کاغذها و نوشته‌ها، ظاهر قرآن است، اما حقیقت قرآن، چیزی است که در قلب پیامبر بود. پس از پیامبر، آن حقیقت به علی علیه السلام رسید، علی علیه السلام، حجت خدا بود، بعد از علی علیه السلام، این حقیقت از امامی به امامی دیگر رسید. امروز هم، حقیقت قرآن در قلب توست، تو امام‌زمان من هستی و حجت و نماینده خدا در روی زمین هستی! ^{۱۳۱}

* * *

* شماره ۵۷ *

«ای فرزند آن حجت‌های خدا که پیام هدایت را به صورت رسا بیان کردند! ای فرزند آن نعمت‌هایی که خدا آن نعمت‌ها را بر مردم کامل کرد!».

تو فرزند علی علیه السلام هستی، فرزند حسین علیه السلام، فرزند سجاد علیه السلام... تو فرزند حسن عسکری علیه السلام می‌باشی. همه آن‌ها حجت خدا بودند. آنان بزرگ‌ترین نعمت خدا برای انسان‌ها بودند و خدا با فرستادن آنان، نعمتش را بر بندگان کامل کرد.

* * *

وقتی تلاش می‌کنم برای شخصی که سخن مرا قبول ندارد، دلیلی بیاورم، آن دلیل من، همان حجت من است. وقتی برای ثابت کردن سخن خود، دلیل می‌آورم، در زبان عربی، به این دلیل من، «حجت» می‌گویند.

وقتی روز قیامت بر پا شود، خدا به مردم می‌گوید: ای مردم! من خاندان پیامبر را

به عنوان رهبران شما انتخاب نمودم، چرا از آنان پیروی نکردید؟ چرا بیراهه رفتید؟ چرا به سخنان آنان گوش فرا ندادید؟ چرا برای خودتان خلیفه تعیین کردید و دین مرا تباه ساختید؟

به همین جهت است که اهل بیت علیهم‌السلام را «حجت خدا» می‌گویند، یعنی آنان دلیل و برهان خدا هستند، خدا راه سعادت را برای مردم روشن نمود، به آنان دستور داد تا ولایت اهل بیت علیهم‌السلام را قبول کنند و از آنان پیروی کنند، هر کس از آنان اطاعت کرده باشد، اهل بهشت خواهد بود و هر کس با آنان دشمنی کرده باشد، خشم خدا را برای خود خریده است.^{۱۳۲}

* * *

* شماره ۵۸ *

ای عصارهٔ سورهٔ طه! ای عصارهٔ آیه‌های محکم قرآن که در آن شکی نیست!
ای عصارهٔ سورهٔ یس! ای عصارهٔ سورهٔ ذاریات!
ای عصارهٔ سورهٔ طور! ای عصارهٔ سورهٔ عادیات!

* * *

تو حقیقت قرآن و سوره‌های آن هستی! من این‌گونه تو را صدا می‌زنم تا بدانم با چه وجود ارزشمندی سخن می‌گویم، تو حاصل و فرزند همه کمالاتی هستی که برای هدایت بشر نیاز است. تو تجسم آیات و سوره‌های قرآن می‌باشی، تو جان خوبی‌ها می‌باشی!

* * *

این احتمال وجود دارد که منظور اصلی از «طه» و «یس» و «طور»، پیامبر باشد. در واقع من در اینجا پیامبر را با این سه نام یاد می‌کنم. همچنین احتمال دارد که منظور از «آیه‌های محکم» و «ذاریات» و «عادیات» هم اهل بیت علیهم‌السلام باشد.

* شماره ۵۹ *

تو فرزند محمد ﷺ هستی! همان محمد ﷺ که به قُرب خدا رسید و هیچ کس دیگر نمی تواند به آن مقام برسد...

در آیات ۸ و ۹ سورة نجم چنین می خوانم:
﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى﴾ ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾.
این آیه از شب معراج سخن می گوید، در آن شب، پیامبر از هفت آسمان عبور کرد و سپس به ملکوت رسید و به سوی «سِدْرَةُ الْمُتَنَهَّى» رفت.
سِدْرَةُ الْمُتَنَهَّى چیست؟
درخت بزرگی که در ملکوت است و هزاران فرشته در اطراف آن هستند، این درخت را به این نام می خوانند زیرا آخرین ایستگاه است، فرشتگان تا آنجا بیشتر نمی توانند جلو بیایند.
آنجا آخر خط است.

در شب معراج، وقتی پیامبر از ملکوت عبور کرد، به آن درخت رسید. جبرئیل در آنجا با پیامبر خداحافظی کرد. پیامبر به او گفت: «چرا همراه من نمی آیی؟».
جبرئیل پاسخ داد: «اگر به اندازه سر سوزنی جلوتر بیایم، پر و بال من می سوزد».
جبرئیل کنار سِدْرَةُ الْمُتَنَهَّى منتظر پیامبر ماند. سِدْرَةُ الْمُتَنَهَّى به اذن خدا به سخن درآمد و گفت: «ای محمد! تا به حال، هیچ کس از من عبور نکرده است».
پیامبر به جایی رفت که هیچ کس نرفته بود، او به هفتاد هزار حجاب (پرده های از نور) رسید و به سمت آنها رفت: حجاب عَزَّت، حجاب قدرت، حجاب کبریا، حجاب نور...

در آن شب، فاصله محمد ﷺ با خدا به اندازه دو کمان یا کمتر شد. (اندازه دو کمان، مساوی با یک متر و نیم است).
من می‌دانم که خدا بالاتر از مکان و زمان است و برای همین متوجه می‌شوم که این سخن، یک کنایه است.
کنایه چیست؟

در اینجا یک مثال می‌زنم: «دست من نمک ندارد». منظور من از این سخن چیست؟ هر کس به دست من نگاه کند، می‌بیند که در دست من، نمک نیست. اگر بخواهم این جمله را به زبان دیگری ترجمه کنم باید دقت کنم که همین واژه‌ها را ترجمه نکنم. من باید این مفهوم را منتقل کنم: «من کار خیر می‌کنم اما دیگران از من قدردانی نمی‌کنند». آری، جمله «دست من نمک ندارد»، یک کنایه است.
در شب معراج، فاصله پیامبر با خدا به اندازه دو کمان یا کمتر شد، منظور این است که پیامبر به مقام قُرب خدا رسید و همه حجاب‌ها را پشت سر گذاشت، هیچ‌کس دیگر نمی‌تواند به مقام او برسد، او گلِ سرسبد جهان است.

* شماره ۶۰ *

آقای من! اکنون تو را بهتر شناختم، برای همین از سودای دل از دوری تو ناله سر می‌دهم و غم جدایی را با تو در میان می‌گذارم و می‌گویم:
«کاش می‌دانستم که کجایی؟ کاش می‌دانستم در کدامین سرزمین یا منطقه اقامت داری؟ آیا در کوه «رضوی» هستی یا جای دیگر یا در «ذی طوی»».

رضوی کجاست؟

رضوی، نام کوهی است در منطقه «یَنبع».

این منطقه تا شهر مدینه تقریباً ۲۵۰ کیلومتر فاصله دارد و بر حاشیه دریای سرخ واقع شده است.

بعد از شهادت امام حسین (ع)، گروهی که «محمّد بن حنفیه» را به عنوان امام چهارم قبول کردند، (محمّد بن حنفیه یکی از فرزندان علی (ع) بود، ولی چون نام مادرش، حنفیه بود به این نام مشهور شد). آن گروه بر این باور غلط بودند که او همان مهدی موعود است و در کوه رضوی مخفی شده است و سرانجام ظهور خواهد کرد. به کسانی که این باور غلط را داشتند «کیسانیه» می‌گویند.

در دعای ندبه از کوه «رضوی» نام برده شده است و برای همین برای عده‌ای سؤال پیش آمده است که چرا در این دعا نام کوهی را به زبان می‌آوریم که به باور غلط کیسانیه اشاره دارد.

نکته مهم این است: کیسانیه به کوه رضوی اعتقاد داشتند، ولی امام صادق (ع) از آن کوه نام برده است. وقتی آن حضرت از کنار آن کوه عبور کرد چنین گفت: «این کوه ما را دوست دارد»، سپس به این مطلب اشاره کرد که این کوه، پناه خوبی برای مهدی (ع) خواهد بود.^{۱۳۳}

وقتی امام صادق (ع) از این کوه سخن گفته است، معلوم می‌شود که قداست این کوه نزد ما شیعیان، ربطی به اعتقاد کیسانیه ندارد.

این مثال، قدری بیشتر مطلب را روشن می‌کند: ما به کعبه اعتقاد داریم و دور آن طواف می‌کنیم. قبل از اسلام، بت پرستان نیز به قداست کعبه باور داشتند. قداست کعبه نزد ما، هیچ ارتباطی با بت پرستان ندارد، من به خاطر این که کعبه نزد بت پرستان، قداست داشته است در قداست کعبه شک نمی‌کنم.

قداست کوه رضوی، هیچ ارتباطی با کیسانیه ندارد، ما کیسانیه را مذهبی باطل

می‌دانیم. قداست این کوه از سخن امام صادق (ع) استفاد می‌شود.

* * *

ذی طُوئی کجاست؟

ذی طُوئی نام کوهی است در شهر مکه. این کوه تقریباً شش کیلومتر تا کعبه فاصله دارد و نزدیک منطقه «فَحّ» واقع شده است.

در اینجا می‌خواهم سخنی از امام باقر (ع) را نقل کنم: «وقتی که زمان ظهور مهدی (ع) نزدیک شود، ده نفر از یاران نزدیک آن حضرت نزد او حاضر می‌شوند، مهدی با یاران خود به کوه ذی طُوئی می‌رود و منتظر می‌ماند تا خدا به او اجازه ظهور بدهد».^{۱۳۴}

از این سخن استفاده می‌شود که این کوه، نقطه‌ای است که ظهور از آنجا آغاز خواهد شد.

آنجا مکانی است که مهدی (ع) در آنجا به دعا می‌ایستد. برای همین است که این کوه، قداست دارد. آنجا محل استجابت دعای اوست.

* * *

چرا نام این دو کوه در این دعا آمده است؟ آیا تو در این دو کوه، پنهان شده‌ای؟! در اینجا یک مثال می‌زنم: «به دریا بنگرم دریا تو بینم». این جمله را ممکن است کسی بگوید که اصلاً دریا را ندیده است، او این جمله را می‌گوید تا به دیگران بفهماند که او در همه جهان، نشانه‌های قدرت خدا را می‌بیند. او دریا را برای مثال ذکر می‌کند.

در سخن، گاهی از چیزی یا مکانی نام برده می‌شود ولی منظور از آن، فقط بیان مثال است، نام بردن این دو کوه در این دعا نیز این چنین است.

آقای من! تو امروز از دیده‌ها پنهان هستی، کسی که شوق دیدار تو را دارد،

می‌خواهد آرزوی دیدار تو را بیان کند، پس نام این دو کوه مقدّس را به زبان می‌آورد.

آری، سال‌های فراوان از غیبت تو می‌گذرد، هیچ‌کس از مردم عادی، مکان تو را نمی‌دانند، در زمانی از زمان‌ها، تو در کوه رضوی اقامت داشته‌ای و در آن وقت هم هیچ‌کس از این موضوع باخبر نبوده است. اکنون کسی که مشتاق دیدار توست، چون می‌داند این دو کوه به گونه‌ای منسوب به توست، شوق خود را این‌گونه بیان می‌کند.^{۱۳۵}

* شماره ۶۱ *

«بر من سخت است که دیگران را ببینم، اما تو را نبینم و هیچ صدا و رازی از تو به گوش من نرسد. بر من سخت است که رنج و گرفتاری، تو را فراگیرد ولی ناله و زاری من به تو نرسد و من نتوانم به تو شکوه کنم».

کسی که معرفت کامل به تو پیدا کرد و تو را سرآمد همه خوبی‌ها و حجت خدا دانست، وقتی می‌بیند تو پشت پرده غیبت گرفتار شده‌ای، اندوهناک می‌شود و از این که جهان از سعادت حضور تو محروم است، غمناک می‌شود. او هر لحظه در آتش شوق تو می‌سوزد و برای ظهور تو دعا می‌کند و این سخنان را بر زبان جاری می‌کند. هیچ چیز برای او سخت‌تر از دوری تو نیست.

تو سپر بلای شیعیان شده‌ای، وقتی شیعیان گناه می‌کنند، طبق سنت خدا باید بلایی بر آنان نازل شود، اما تو از خدا می‌خواهی تا آن بلا را از آنان دفع کند، تو همانند جدّت امام کاظم علیه السلام رفتار می‌کنی!

وقتی شیعیان در روزگار امام کاظم علیه السلام راز شما را آشکار کردند، خدا دو گزینه را برای آن امام مشخص کرد: گزینهٔ اول این بود که بلایی بزرگ به شیعیان برسد، گزینهٔ دوم این بود که امام سال‌های سال در زندان قرار گیرد. امام کاظم علیه السلام گزینه دوم را انتخاب کرد و چهارده سال در گوشه زندان در اوج سختی‌ها گرفتار شد ولی حاضر نشد به شیعیان بلایی برسد. او سپر بلای شیعیان خود شد. ۱۳۶

آقای من! امام همچون پدر برای امت خود است، وقتی پدری سختی‌ها و دردهای فرزندان خود را می‌بیند، تمام وجودش پر از اندوه می‌شود، شما سختی‌ها و بلاهایی را که به شیعیان می‌رساند، می‌بینید و اندوهناک می‌شوید، به راستی چه زمانی می‌رسد که شما ظهور کنید و دل شیعیان خود را شفا دهید؟

این جمله را تکرار می‌کنم «بر من سخت است که ناله و زاری من به تو نرسد». باور من این است که خدا به تو قدرتی داده است که هر جای دنیا که باشی، صدای مرا می‌شنوی و از حال و گفتار من آگاه هستی، اما در اینجا من آرزو می‌کنم: ای کاش تو را می‌دیدم و می‌دیدم که تو اشک چشم مرا می‌بینی. من دوست دارم دیداری حاصل شود و من پیش تو از فراق گریه کنم و اشک بریزم و ببینم که تو سوز مرا می‌بینی.

بر من سخت است که همه دیدنی‌ها را ببینم و تو را که تنها دیدنی جهان می‌باشی، نبینم! بر من سخت است هر صدایی را بشنوم، ولی صدای تو را نشنوم. می‌دانم، به خوبی می‌دانم که خودم خطاکار هستم، آیا وجود من، سراسر شوق

دیدار شما شده است؟ آیا شما را با تمام وجودم، طلب کرده‌ام؟

* شماره ۶۲ *

جانم فدای تو که در پشت پرده غیبت هستی ولی از ما دور نیستی! تو به ظاهر از ما دوری ولی از ما جدا نیستی!
تو در میان ما هستی و از حال ما باخبری!
جانم فدای تو که منتهای آرزوی قلب مشتاقان می‌باشی، تو آرزوی کسانی هستی که مشتاق تو هستند و وقتی تو را یاد کنند، ناله سر می‌دهند و از جدایی تو اشک می‌ریزند.

کسی که تو را امام خود می‌داند، هرگز تو را از یاد نمی‌برد.
تو همان موعود زنده هستی، همین الان در کنار ما و در میان ما هستی، تو از ما جدا نیستی. این انسان‌ها هستند که نعمت امامت را کفران کردند و خود را از نعمت حضور تو محروم کردند، هر زمان که این کفران نعمت از بین برود، تو آشکار خواهی شد. اشکال از طرف ما می‌باشد، ما خود، مانع حضور تو شده‌ایم، باید برخیزیم و این مانع‌ها را برطرف سازیم.

* شماره ۶۳ *

جانم فدای تو که سر رشته عزّتی هستی که کسی به مقام تو نمی‌رسد!
جانم فدای تو که رکن اصلی شرافت می‌باشی و هیچ‌کس همانند تو نیست.
جانم فدای تو که از نعمت‌های اصلی خدا بر بندگانست هستی و هرگز مثل و مانندی نداری!

جانم فدای تو که از خاندان عدالت هستی و در شرافت، هیچ‌کس با شما برابری نمی‌کند.

تو از بین خوبان جهان، خوب‌ترین هستی، تو اصل و اساس همه کمالات و زیبایی‌ها می‌باشی، انتظار تو، آرمان و جهت زندگی من است، اگر این‌طور نباشم، جهت زندگی خود را گم می‌کنم و از کمال خود دور می‌شوم. کمال من در این است که هر چه بیشتر به یاد تو باشم و این‌گونه رحمت خدا را به سوی خود جذب کنم.

شاید من پیرو خوبی برای تو نباشم، اُفتان و خیزان از تو پیروی کنم، اما مهم این است که تو را می‌خواهم و در انتظار تو هستم، من راه را گم نکرده‌ام و امام خود را شناخته‌ام، من با کسی که اصلاً راه سعادت را نمی‌شناسد، خیلی تفاوت دارم. خدا به تو مقام عصمت داده است و تو از هر خطایی به دور هستی. محبت به تو، سرمایه‌ای ارزشمند است، هر چقدر دل من از این محبت تو بهره بیشتری داشته باشد، ارزش من بیشتر و بیشتر می‌شود.

جانم به فدای تو که هر مؤمن و مؤمنه‌ای در آرزوی دیدار توست. محبت به تو نشانه ایمان است، اگر کسی در دل، شوق تو را نداشت، او مؤمن نیست، نشانه مؤمن همان عشق توست، کسی که در دوری تو، ناله و سوز و اشک دارد، مؤمن واقعی است. خوشا به حال کسی که در هر ضربان قلبش، یاد تو می‌تپد، خوشا به حال کسی که هیچ‌کس را در حدّ و اندازه تو نمی‌بیند، او به معرفتی رسیده است که می‌داند که هزاران جبرئیل و میکائیل هم، ذره‌ای از مقام تو را ندارند.

* شماره ۶۴ *

آقای من! تا به کی حیران و سرگردان تو باشم؟
تا به کی و چگونه با تو سخن بگویم؟ با چه زبانی راز دل با تو بگشایم؟
بر من سخت است که پاسخ و سخنان فریبده از غیر تو بشنوم، اما سخن زیبایی
تو را نشنوم!

بر من سخت است که بر تو گریه کنم و ببینم مردم تو را از یاد برده‌اند!
بر من سخت است ببینم که تو گرفتار غیبت شده‌ای و دشمنانت جلوه نمایی
می‌کنند!

آیا کسی هست که مرا یاری کند و با من هم‌ناله شود و من ناله فراق طولانی از
دل برکشم؟

آیا کسی هست که زاری و گریه کند و چون تنها باشد، من در گریه کردن، او را
یاری کنم؟

آیا چشمی گریه می‌کند تا چشم من او را یاری کند و زار زار بگیریم؟

* * *

من با این سخنان، شوق خود به تو را نشان می‌دهم، در روزگاری که دیگران تو
را از یاد برده‌اند و به غیر تو مشغول شده‌اند، من این‌گونه یاد و نام تو را زنده نگاه
می‌دارم.

وقتی من منتظر تو هستم، به نور وصل می‌شوم، انتظار تو فقط برای رسیدن به
آینده نیست، بلکه انتظار تو همین حالا مرا تغییر می‌دهد و الآن مرا می‌سازد،
انتظار تو مرا به جریان نورانی تاریخ وصل می‌کند.

* * *

نام او «ابوبصیر» بود، او از شاگردان امام صادق علیه السلام بود، یک روز از آن حضرت

سؤال کرد:

— آقای من! آیا من روزگار حکومت شما را خواهم دید؟

— ای ابوبصیر! اگر تو امام خود را بشناسی دیگر برای تو فرقی نمی‌کند که روزگار ظهور را درک کنی یا نه. تو مانند کسی هستی که در خیمهٔ امام خود است و آماده است تا آن حضرت را یاری کند. کسی که اعتقاد و یقین به ما داشته باشد و در انتظار ظهور باشد، باید بداند که او به خاطر همان انتظار به کمال واقعی خود می‌رسد.^{۱۳۷}

ابوبصیر آن روز به فکر فرو رفت، او فهمید که اگر کسی منتظر واقعی باشد، او به گمشدهٔ خود رسیده است...

* * *

آقای من! من تا به کی اسیر محبت دنیا باشم؟ تا کی شما را گم کرده باشم؟ تا کی غیر شما را می‌جویم؟ تا کی دنیا را می‌خواهم؟ مگر این دنیا به کسی وفا کرده است؟ چرا من از خواب غفلت بیدار نمی‌شوم؟

من چه باید بکنم؟ چگونه باید از این غفلت‌ها و تاریکی‌ها بیرون بیایم؟ آیا فقط مردم تو را از یاد برده‌اند؟ من خودم چه کرده‌ام؟ به دنبال دنیا دویده‌ام، مجذوب غیر تو شده‌ام. کی می‌شود که من بیدار شوم، کی می‌شود که بفهمم فریب خورده‌ام، تو مرا یاری کن! دستم را بگیر! به قلبم نظری کن تا فقط تو را بخوام، ای که تو تنها حقیقت این جهانی و همه کس که غیر توست، سرابی بیش نیست.

* * *

چقدر وقت‌ها برای مشکل خود گریه کرده‌ام و اشک ریخته‌ام، اما آیا برای ظهور تو اشک ریخته‌ام؟ تو مشکل شیعیان را می‌بینی، شیعیان تو سال‌های سال است

مظلومانه کشته می‌شوند و خونشان بر زمین ریخته می‌شود، تو این‌ها را می‌بینی و قلبت، سراسر اندوه می‌شود. آیا من بر این اندوه تو فکر کرده‌ام؟ آیا برای تو دعا کرده‌ام؟

* * *

* شماره ۶۵ *

ای پسر پیامبر! آیا راهی هست که بتوانیم با تو دیدار داشته باشیم؟ آیا امروز به فردایی می‌رسد تا به فیض دیدار تو برسیم؟

چه زمان به حضور مهربان تو می‌رسیم و از دیدار تو سیراب می‌شویم؟ کی می‌شود که از چشمه‌های زلال تو بهره‌مند شویم، به راستی که تشنگی ما طولانی گشت.

کی می‌شود که با تو صبح و شام کنیم و چشم ما به جمال تو روشن شود؟ کی می‌شود روبروی تو بنشینیم و تو ما را ببینی و ما تو را ببینیم در حالی که پرچم پیروزی را در همه جا برافراشته‌ای؟

کی می‌شود دور تو حلقه بزنیم و تو در نماز، پیشوای ما باشی و ما با تو نماز بخوانیم؟ کی می‌شود ببینیم که تو زمین را پر از عدل و داد نموده‌ای و دشمنان را کیفر داده‌ای و کافران و بدخواهان را از بین برده‌ای؟

کی می‌شود که ببینیم تو ریشهٔ ظلم و ستم را از بین برده‌ای و همهٔ ستمکاران را هلاک کرده‌ای؟ کی می‌شود که تو بیایی و دشمنان را نابود کنی و همهٔ ما خدا را شکر کنیم و حمد او را به جای آوریم؟

* * *

چه روزگار باشکوهی خواهد بود روزگار ظهور تو!

تو در مکه، کنار کعبه حرکت خود را آغاز می‌کنی، یارانت با تو بیعت می‌کنند و بعد به سوی مدینه حرکت می‌کنی، بعد از فتح مدینه به کوفه می‌روی و دشمنان خود را نابود می‌کنی، بعد از آن، گروهی از یاران خود را به سرتاسر جهان می‌فرستی.^{۱۳۸}

سپس خودت به سوی فلسطین حرکت می‌کنی، وقتی به فلسطین می‌رسی، چند روز در آن شهر اقامت می‌کنی تا روز جمعه فرا برسد. در آن روز، عده زیادی از مسیحیان در آن شهر جمع می‌شوند، همه آنان منتظر عیسی علیه السلام هستند... ابری سفید در آسمان آشکار می‌شود، جوانی بر فراز آن ابر قرار گرفته است. دو فرشته در کنار او ایستاده‌اند.^{۱۳۹}

آن ابر به سوی زمین می‌آید. در بیت المقدس غوغایی برپا می‌شود، شوری در میان مسیحیان می‌افتد. آن جوان، عیسی علیه السلام است. آن ابر سفید، کنار بیت المقدس قرار می‌گیرد و عیسی علیه السلام از آن پیاده می‌شود.

مسیحیان که از شادی در پوست خود نمی‌گنجند به طرف او می‌روند و می‌گویند: «ما همه یاران و انصار تو هستیم». عیسی علیه السلام به آنان می‌گوید: «شما یاران من نیستید».^{۱۴۰}

همه مسیحیان تعجب می‌کنند. عیسی علیه السلام حرکت می‌کند... تو در محراب «مسجد الأقصى» ایستاده‌ای و همه یارانت پشت سر تو به صف نشسته‌اند و منتظرند تا وقت نماز شود.

عیسی علیه السلام به سوی محراب می‌آید، او به تو نزدیک می‌شود و سلام می‌کند و جواب می‌شنود و با تو دست می‌دهد. تو به او می‌گویی: «ای عیسی! جلو بایست و امام جماعت ما باش».^{۱۴۱}

عیسی علیه السلام می‌گوید: «من به زمین آمده‌ام تا وزیر تو باشم، نیامده‌ام تا فرمانده باشم، من نماز خود را پشت سر شما می‌خوانم». ۱۴۲

نماز بر پا می‌شود، همه مسیحیان با تعجب نگاه می‌کنند. عیسی علیه السلام در صف نماز مسلمانان حاضر شده است و با آنها نماز می‌خواند. اینجاست که بسیاری از آنها مسلمان می‌شوند و به تو می‌پیوندند.
چه شکوهی خواهد داشت آن نماز...

* * *

روزگار ظهور تو باشکوه است، روزگاری است که همه پیامبران، وعده آن را داده‌اند، آن روزگار، آرزوی انسان‌های آزاده بوده است.

در آن روزگار فقر از میان می‌رود، مردم دیگر فقری را نمی‌یابند تا به او صدقه بدهند. ۱۴۳

فرشتگان همواره بر انسان‌ها سلام می‌کنند؛ با آنها معاشرت دارند و در مجالس آنها شرکت می‌کنند. ۱۴۴

خداوند دست رحمت خویش را بر سر مردمان می‌کشد و عقل آنان کامل می‌شود. ۱۴۵

خدا قوای بینایی و شنوایی مردم را زیاد می‌کند تا آنجا که آنان بدون هیچ‌گونه وسیله‌ای، در هر کجای دنیا که باشند می‌توانند تو را ببینند و کلام تو را بشنوند. ۱۴۶

در آن زمان، هیچ جای دنیا، بیماری به چشم نمی‌آید و همه سالم هستند. ۱۴۷
هیچ اختلافی در سرتاسر دنیا نیست، باران از آسمان زیاد می‌بارد و سرتاسر دنیا سرسبز و خرم می‌شود... ۱۴۸

به راستی آن روزگار، کی فرا می‌رسد؟

* شماره ۶۶ *

من به غم و اندوه گرفتار شده‌ام، روزگاری است که تو از دیده‌ها پنهان هستی و من به تو دسترسی ندارم، سختی‌ها بر من هجوم می‌آورد، پس اکنون با خدا راز و نیاز می‌کنم و از او می‌خواهم با ظهور تو، غم از دلم بزدايد، او خدایی است که برطرف کننده غم‌ها و اندوه‌ها می‌باشد، او دادخواه مظلومان و درماندگان است، او خدای دنیا و آخرت است.

من بنده ضعیف او هستم که به بلای دوری از تو که امام من هستی گرفتار شده‌ام، از او می‌خواهم تا روزگار ظهور تو را برساند و من بتوانم تو را ببینم. خدای من قادر است و بر هر کاری تواناست.

فقط اوست که می‌تواند با ظهور تو، غم و اندوه مرا پایان دهد و این آتش فراق را با دیدار تو خاموش کند. او خدایی است که بر همه جهان، قدرت دارد و هیچ چیز مانع اراده او نمی‌شود، او خدایی است که بازگشت همه به سوی اوست و پایان هر کاری به دست اوست.

بار خدایا!

فقط تو می‌توانی دوران غیبت مهدی علیه السلام را به پایان برسانی، ما به درگاه تو رو کرده‌ایم از تو می‌خواهیم تا ظهور آقای ما را برسانی! ما درد دل خویش را به پیشگاه تو آورده‌ایم و ناله می‌زنیم، ما بندگان کوچک تو هستیم و آقای خود را دوست داریم.

بار خدایا! از تو می‌خواهم تا دل مرا از همه جدا کنی و آقا را همه کاره دل من قرار بدهی. دل‌های ما را که از داغ هجران او می‌سوزد، با دیدار آقایمان شفا بده...

* شماره ۶۷ *

خدایا! ما بندگان تو هستیم و شوق ظهور آقایمان را در دل داریم، ما او را دوست داریم چون او حجت توست و همواره ما را به یاد تو و پیامبر تو می‌اندازد. تو او را آفریدی تا ما در سایه او، دین خود را حفظ کنیم و برای حفظ ایمان خود به او پناه بیاوریم.

تو او را به عنوان حجت خود برگزیدی تا پناه ما باشد، تو او را برای ما که اهل‌ایمان هستیم، امام قرار دادی.

اکنون ما به او سلام می‌کنیم و از تو می‌خواهیم این سلام ما را به او برسانی و به خاطر این که به او سلام کرده‌ایم، با ما مهربانی کنی و در حق ما بزرگواری نمایی. ما از تو می‌خواهیم که جایگاه او را جایگاه ما قرار بدهی تا ما با او هم‌منزل باشیم و در کنار او باشیم و این فراق به پایان برسد.

از تو می‌خواهیم که نعمت را بر ما تمام کنی و او را پیشوای ما قرار بدهی و ما از او پیروی کامل کنیم و آنگاه ما را به وسیله هدایت او به بهشت ببری و با شهیدان راه حق و حقیقت و دوستانش همراه نمایی.

خدایا! تو مهدی علیه السلام را برای ما خلق کردی، پس چرا من به این دنیای بی‌ارزش دل می‌بندم؟ تو آن آقا را پناه من قرار دادی، پس چرا به غیر او پناه می‌برم؟ چرا؟ خدایا! تو در حق من لطفی کن، دلم را از شوق آقایم پر کن، تو مرا مهمان او کن،

مرا به او برسان. من همواره غرق نعمت تو بوده‌ام، اما لطف کن و نعمتت را بر من تمام کن، دیدار مهدی علیه السلام را روزی‌ام کن تا نعمتت را بر من تمام کرده باشی.

* شماره ۶۸ *

بار خدایا! از تو می‌خواهیم تا بر محمد و آل محمد درود بفرستی. ما همه مشتاق مهدی علیه السلام هستیم، او آقای ماست، از تو می‌خواهیم بر جدّ او (محمد صلی الله علیه و آله) که پیامبر توست) درود بفرستی، محمد صلی الله علیه و آله همان کسی است که تو او را بر همهٔ پیامبران برتری دادی و مقامش از همه بالاتر است.

از تو می‌خواهیم بر جدّ دیگر او، علی علیه السلام درود بفرستی که او سرور همهٔ ما می‌باشد.

از تو می‌خواهیم که بر مادر او، فاطمه علیها السلام درود بفرستی، همان که دختر پیامبر است. از تو می‌خواهیم که بر همهٔ پدران برگزیدهٔ او درود بفرستی.

بار خدایا! امیدواریم که درود تو بر این بزرگواران، بهترین و کامل‌ترین درود باشد و این درود، همیشگی و دائمی باشد.

از تو می‌خواهیم که این درود از همه درودهایی که بر پیامبران فرستاده شده است، برتر باشد و این درود حد و اندازه نداشته باشد به طوری که هرگز نتوان آن را شمرد و پایان هم نداشته باشد.

خدایا! من بنده‌ای ناچیز هستم، نمی‌دانم چه بگویم، نمی‌دانم چگونه محبت خود را ابراز کنم، فقط از تو می‌خواهم بهترین درودها را به امام‌زمان اختصاص بدهی، هر آنچه روشنی‌چشم اوست، هر چه او را خوشحال می‌کند تو به او عطا کن...

* شماره ۶۹ *

بارخدا! حق و حقیقت را به وجود مهدی علیه السلام پایدار ساز و باطل را محو بگردان!
با وجود او، دوستان را پیروز گردان و دشمنان را خوار و ذلیل کن!
بین ما و او، پیوند و اتصالی ایجاد کن که باعث شود ما با پدران او ارتباط روحی
بیشتر داشته باشیم و پیروان واقعی آنان گردیم. ما را از گروه کسانی قرار بده که به
آنان تمسک می‌جویند و زیر سایه آنان زندگی می‌کنند.
خدا! ما را در ادای حقوق امام‌زمان یاری کن، به ما کمک کن تا از او پیروی
کنیم و از مخالفت با او، پرهیز نماییم.
رأفت و مهربانی و دعای خیر و برکت او را به ما عطا کن تا به این واسطه به
مهربانی تو دست یابیم و نزد تو رستگار شویم، ما می‌دانیم که راه رسیدن به
رحمت تو این است که او به ما نظر مهربانی کند.

خدا! اگر دل مرا از دنیا جدا کنی و مرا شیفته آقام کنی و مرا به او وصل کنی،
سعادت دو دنیا را به من داده‌ای. از تو می‌خواهم هر چیز که بین من و بین
مهدی علیه السلام جدایی می‌اندازد، از بین ببری، فاصله مرا با او برداری، قلب مرا مشتاق‌تر
کنی، هر اعتقادی که باعث جدایی من از آن آقای مهربان می‌شود، از دلم برگیری.
من اکنون فهمیده‌ام که باید در این خانه را بزنم، باید در سایه مهدی علیه السلام باشم،
هیچ‌جای دیگری خبری از سعادت نیست، هر چه غیر مهدی علیه السلام باشد، چیزی جز
گمراهی نیست.

من باید دل از دیگران برکنم و فقط به امام خویش دل ببندم، باید در جستجوی

او باشم، باید از هر چه او ناراضی است، دوری کنم.

چرا من به همه التماس دعا می‌گویم ولی به امام خویش التماس دعا نمی‌گویم؟ مگر او از همه بر من مهربان‌تر نیست؟ چرا من به این نکته توجه نکردم؟ چرا از خود او نخواستیم برایم دعا کند تا از غیر او جدا شوم؟ اگر او به من با مهربانی نگاهی کند و مرا پذیرا باشد، دیگر خوشا به حال من که یک نگاه او برای من کفایت می‌کند. از او می‌خواهم تا دستم را بگیرد و رهایم نکند! از او می‌خواهم یاریم کند تا پرده‌های غفلت را کنار بزنم و به وصالش برسم و این دوری به پایان برسد.

* شماره ۷۰ *

بارخدا! نماز ما را به خاطر او بپذیر و گناهان ما را به خاطر او ببخش و دعای ما را به خاطر او، مستجاب کن!
روزی ما را به خاطر او، وسیع قرار بده و نگرانی‌های ما را به خاطر او برطرف کن و به خاطر او ما را به آرزوها و خواسته‌هایمان برسان!
به ما مهربانی کن و این تقرب ما را به سوی خودت پذیرا باش! ما با خواندن این دعای ندبه اراده کردیم که به تو نزدیک شویم، به ما از روی مهربانی نظر کن تا با آن مهربانی نزد تو به کرامت برسیم و بنده شایسته تو گردیم!
بارخدا! به ما به گونه‌ای نظر کن که دیگر، پس از آن، هرگز از ما روی برنگردانی و این کرامت فقط با جود و بخشش تو، امکان‌پذیر است.
از تو می‌خواهیم تا در روز قیامت ما را از حوض کوثر با دست جدّ او (محمد ﷺ)

سیراب کنی و ما را از جامِ او بنوشانی! ما را از آن آبِ خوش و گوارا بنوشان تا سیراب شویم و دیگر بعد از آن، هرگز تشنه نشویم. از تو می‌خواهیم تا همه این دعاها را در حقّ ما مستجاب گردانی که تو از همه کس بر ما مهربان‌تر هستی!

* * *

دیگر فرصت به پایان آمد، دعای ندبه را خواندم، اکنون قدری فکر می‌کنم، گویا معنای زندگی را اکنون فهمیدم، آن زندگی که با عشق مهدی علیه السلام همراه نباشد، مردگی است، زندگی واقعی در سایه ولایت و دوستی مهدی علیه السلام معنا پیدا می‌کند. من می‌دانم که خوردن و آشامیدن و بهره بردن از لذت‌های حیوانی، معنای زندگانی نیست. زنده بودن، یک حرکت افقی است، از گهواره تا گور، اما زندگی یک حرکت عمودی است، از زمین تا اوج آسمان‌ها!

قرآن در آیه ۲۴ سوره انفال مرا به زندگی فرا می‌خواند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...﴾: «ای

کسانی که ایمان آورده‌اید، وقتی من و پیامبر، شما را به سوی چیزی فرا می‌خوانیم که به شما زندگی می‌بخشد، ما را اجابت کنید».

این زندگی همان ولایت اهل بیت علیهم السلام است. قرآن از من می‌خواهد تا دل در گرو محبت و ولایت مهدی علیه السلام دارم تا به زندگی واقعی برسم. ۱۴۹

آقای من!

ولایت تو آبِ حیات است، جان‌ها را شستشو می‌دهد و وجود مرا به طهارت می‌کشانند. هر وقت که من شما را یاد می‌کنم و در دل خود، شیرینی محبت شما را احساس می‌کنم به سوی پاکی رفته‌ام، نزدیک شدن به شما یعنی ارزش پیدا کردن! دور شدن از شما یعنی غفلت از آبِ حیات. هر چقدر من از شما دور شوم و

شما را از یاد ببرم، دچار سیاهی‌ها می‌شوم و روح من آلوده می‌شود، یاد شما و ولایت شما تنها راه نجات و پاکی من است.

از خدا می‌خواهم که مرا بر راه شما پابرجا بدارد، از او می‌خواهم تا زنده هستم و نفس می‌کشم، تا جان دارم بر ولایت و دین شما ثابت‌قدم بمانم و هرگز در من لغزش و انحرافی پیش نیاید.

از خدا می‌خواهم که توفیق اطاعت از شما را به من عنایت کند و در روز قیامت شفاعت شما را نصیبم گرداند.

بار خدایا! مرا از بهترین شیعیان و پیروان امام‌زمان قرار بده! به من کمک کن تا یاد او را زنده نگاه دارم، او که جانِ جهان و گنجِ نهان است. یاریم کن که تا جان در تن دارم، سرود مهر او را سر دهم و تا رمق در بدن دارم، محبت او را بر دل‌های مردمان، پیوند زنم. به من توفیق بده تا نفس در سینه دارم، از زیبایی آمدنش دم بزنم و یارانش را یار راه شوم تا با دستانی در هم فشرده در راه او قدم برداریم.

به امید آمدن او که فقط او آقای ما می‌باشد و بس!

* * * * *

سامانه پیام کوتاه نویسنده ۴۵۶۹ ۳۰۰۰

مطالعه کتاب‌های دیگر نویسنده:

سایت Nabnak.ir

متن دعای ندبه

(فصل اول: برنامه هدايت)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَ آلِهِ، وَ سَلَّمَ
تَسْلِيمًا.

۲ اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا جَرَى بِهِ قَضَاؤُكَ فِي أَوْلِيَائِكَ، الَّذِينَ اسْتَخْلَصْتَهُمْ
لِنَفْسِكَ وَ دِينِكَ، إِذْ اخْتَرْتَ لَهُمْ جَزِيلَ مَا عِنْدَكَ مِنَ النِّعَمِ الْمُقِيمِ، الَّذِي لَا زَوَالَ لَهُ وَ
لَا اضْمِحْلالَ، بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي زُخْرَفِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدَّنِيَّةِ وَ زَبْرِجِهَا،
فَشَرَطُوا لَكَ ذَلِكَ، وَ عَلِمْتَ مِنْهُمْ الْوَفَاءَ بِهِ.

۳ فَقَبِلْتَهُمْ وَ قَرَّبْتَهُمْ، وَ قَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّكْرَ الْعَلِيِّ وَ الثَّنَاءَ الْجَلِيِّ، وَ أَهْبَطْتَ عَلَيْهِمْ
مَلَائِكَتَكَ، وَ كَرَّمْتَهُمْ بِوَحْيِكَ، وَ رَفَدْتَهُمْ بِعِلْمِكَ، وَ جَعَلْتَهُمُ الذَّرِيعَةَ إِلَيْكَ، وَ الْوَسِيلَةَ
إِلَى رِضْوَانِكَ.

(فصل دوم: سير تاريخ)

۴ فَبَعْضُ أَسْكَنْتَهُ جَنَّاتِكَ إِلَى أَنْ أَخْرَجْتَهُ مِنْهَا

۵ وَ بَعْضُ حَمَلْتَهُ فِي فُلْكِكَ وَ نَجَّيْتَهُ وَ مَنْ آمَنَ مَعَهُ مِنَ الْهَلَكَةِ بِرَحْمَتِكَ.

- ۶ وَ بَعْضُ اتَّخَذَتْهُ خَلِيلًا، وَ سَأَلَكَ لِسَانٌ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ فَأَجَبْتَهُ، وَ جَعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيًّا.
- ۷ وَ بَعْضُ كَلَّمَتْهُ مِنْ شَجَرَةٍ تَكْلِيمًا، وَ جَعَلْتَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ رِذْءًا وَ وَزِيرًا.
- ۸ وَ بَعْضُ أَوْلَدَتْهُ مِنْ غَيْرِ أَبِي، وَ آتَيْتَهُ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدَتْهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ.
- ۹ وَ كُلًّا شَرَعْتَ لَهُ شَرِيعَةً، وَ نَهَجْتَ مِنْهَا جَا، وَ تَخَيَّرْتَ لَهُ أَوْصِيَاءَ، مُسْتَحْفِظًا بَعْدَ مُسْتَحْفِظٍ، مِنْ مُدَّةٍ إِلَى مُدَّةٍ، إِقَامَةً لِدِينِكَ، وَ حُجَّةً عَلَى عِبَادِكَ، وَ لِيَلَّا يَزُولَ الْحَقُّ عَنْ مَقَرِّهِ، وَ يَغْلِبَ الْبَاطِلُ عَلَى أَهْلِهِ، وَ لَا يَقُولَ أَحَدٌ لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا مُنْذِرًا، فَتَنْبِغَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَحْزَى.

(فصل سوم: آخرین پیامبر)

- ۱۰ إِلَى أَنْ انْتَهَيْتَ بِالْأَمْرِ إِلَى حَبِيبِكَ وَ نَجِيبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَكَانَ كَمَا انْتَجَبْتَهُ سَيِّدَ مَنْ خَلَقْتَهُ، وَ صَفْوَةَ مَنْ اصْطَفَيْتَهُ، وَ أَفْضَلَ مَنْ اجْتَنَيْتَهُ، وَ أَكْرَمَ مَنْ اعْتَمَدْتَهُ. قَدَّمْتَهُ عَلَى أَنْبِيَائِكَ، وَ بَعَثْتَهُ إِلَى الثَّقَلَيْنِ مِنْ عِبَادِكَ، وَ أَوْطَأْتَهُ مَسَارِقَكَ وَ مَعَارِيكَ.
- ۱۱ وَ سَخَّرْتَ لَهُ الْبُرَاقَ، وَ عَرَّجْتَ بِهِ إِلَى سَمَائِكَ.*
- ۱۲ وَ أَوْدَعْتَهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى انْقِضَاءِ خَلْقِكَ.
- ۱۳ ثُمَّ نَصَرْتَهُ بِالرُّعْبِ، وَ حَقَّقْتَهُ بِجَبَرَتَيْلٍ وَ مِيكَائِيلَ وَ الْمُسَوِّمِينَ مِنْ مَلَائِكَتِكَ، وَ وَعَدْتَهُ أَنْ تُظْهِرَ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ، وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.
- ۱۴ وَ ذَلِكَ بَعْدَ أَنْ بَوَّأْتَهُ مَبُوءَ صِدْقٍ مِنْ أَهْلِهِ، وَ جَعَلْتَ لَهُ وَ لَهُمْ أَوَّلَ بَيْتٍ وَضَعَ لِلنَّاسِ، لِلَّذِي يَبْكُهُ مُبَارَكًا، وَ هُدًى لِلْعَالَمِينَ، فِيهِ آيَاتُ بَيِّنَاتٍ، مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ، وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا.
- ۱۵ وَ قُلْتَ: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا.

*. در بعضی از نسخه‌ها به جای «به» واژه «بروحه» آمده است. در آخر این کتاب در ضمیمه ششم درباره این مطلب سخن گفته‌ام.

۱۶ ثُمَّ جَعَلْتَ أَجْرَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتَابِكَ، فَقُلْتَ (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) وَ قُلْتَ (مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ)، وَ قُلْتَ (مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَى سَبِيلٍ)، فَكَانُوا هُمْ السَّبِيلَ إِلَيْكَ، وَ الْمَسْلَكَ إِلَى رِضْوَانِكَ.

(فصل چهارم: راه غدیر)

۱۷ فَلَمَّا انْقَضَتْ أَيَّامُهُ أَقَامَ وَلِيُّهُ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا هَادِيًا، إِذْ كَانَ هُوَ الْمُنْذِرُ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ

۱۸ فَقَالَ وَ الْمَلَأُ أَمَامَهُ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَآلَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ قَالَ: مَنْ كُنْتُ أَنَا وَلِيُّهُ فَعَلِيَ أَمِيرُهُ.

۱۹ وَ قَالَ: أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَ سَائِرُ النَّاسِ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى.

۲۰ وَ أَخْلَهُ مَحَلَّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، فَقَالَ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.

۲۱ وَ زَوْجَهُ ابْنَتَهُ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ.

۲۲ وَ أَخْلَ لَهُ مِنْ مَسْجِدِهِ مَا خَلَّ لَهُ، وَ سَدَّ الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَهُ.

۲۳ ثُمَّ أَوْدَعَهُ عِلْمَهُ وَ حِكْمَتَهُ، فَقَالَ: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا.

۲۴ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَنْتَ أَخِي وَ وَصِيِّ وَ وَارِثِي، لَحْمُكَ مِنْ لَحْمِي، وَ دَمُكَ مِنْ دَمِي، وَ سِلْمُكَ سِلْمِي، وَ حَرْبُكَ حَرْبِي، وَ الْإِيمَانُ مُخَالِطُ لَحْمِكَ وَ دَمِكَ، كَمَا خَالَطَ لَحْمِي وَ دَمِي.

۲۵ وَ أَنْتَ غَدَاً عَلَى الْحَوْضِ خَلِيفَتِي.

۲۶ وَ أَنْتَ تَقْضِي دِينِي وَ تُنْجِزُ عِدَاتِي

۲۷ وَ شَبَّعْتُكَ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ مُبَيَّضَةٍ وَجُوهُهُمْ حَوْلِي فِي الْجَنَّةِ وَ هُمْ جِيرَانِي

۲۸ وَ لَوْ لَا أَنْتَ يَا عَلِيُّ لَمْ يُعْرِفِ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدِي.

(فصل پنجم: یازده خورشید)

- ۲۹ فَكَانَ بَعْدَهُ هُدًى مِنَ الضَّلَالَةِ، وَ نُورًا مِنَ الْعَمَى، وَ حَبْلَ اللَّهِ الْمَتِينِ
- ۳۰ وَ صِرَاطَهُ الْمُسْتَقِيمَ.
- ۳۱ لَا يُسَبِّقُ بَقَرَانِيَّةً فِي رَحِمٍ، وَلَا بِسَابِقَةٍ فِي دِينٍ، وَلَا يُلْحَقُ فِي مَنَقَبَةٍ مِنْ مَنَاقِبِهِ، يَحْذُو حَذْوَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَ آلِهِمَا.
- ۳۲ وَ يُقَاتِلُ عَلَى التَّأْوِيلِ، وَ لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ.
- ۳۳ قَدْ وَتَرَ فِيهِ صَنَادِيدَ الْعَرَبِ، وَ قَتَلَ أَبْطَالَهُمْ، وَ نَاهَشَ دُؤُبَانَهُمْ، وَ أَوْدَعَ قُلُوبَهُمْ أَخْقَادًا بِدَرِيَّةٍ وَ خَيْرِيَّةٍ وَ حَنِينِيَّةٍ وَ غَيْرُهُنَّ، فَأَصَبَتْ عَلَى عَدَاوَتِهِ، وَ أَكْبَتْ عَلَى مُنَابَذَتِهِ، حَتَّى قَتَلَ التَّاكِيثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ.
- ۳۴ وَ لَمَّا قَضَى نَحْبَهُ وَ قَتَلَهُ أَشَقَى الْأَخِيرِينَ، يَتَّبِعُ أَشَقَى الْأَوَّلِينَ.
- ۳۵ لَمْ يُمَثَّلْ أَمْرُ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي الْهَادِينَ بَعْدَ الْهَادِينَ، وَ الْأُمَّةُ مُصَرَّةٌ عَلَى مَقْتِهِ، مُجْمَعَةٌ عَلَى قَطِيعَةِ رَحِمِهِ وَ إِقْصَاءِ وَلَدِهِ، إِلَّا الْقَلِيلَ مِمَّنْ وَفَى لِرِعَايَةِ الْحَقِّ فِيهِمْ.
- ۳۶ فَقُتِلَ مَنْ قُتِلَ، وَ سُبِيَ مَنْ سُبِيَ، وَ أَقْصِيَ مَنْ أَقْصِيَ، وَ جَرَى الْقَضَاءُ لَهُمْ بِمَا يُرْجَى لَهُ حُسْنُ الْمَثُوبَةِ، إِذْ كَانَتْ الْأَرْضُ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ، وَ سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبَّنَا لَمَفْعُولًا، وَ لَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ، وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.
- ۳۷ فَعَلَى الْأَطَائِبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَ آلِهِمَا، فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ، وَ لِيَأْهُمُ فَلْيَنْدُبِ النَّادِبُونَ، وَ لِمِثْلِهِمْ فَلْيَتَذَرِفِ الدُّمُوعُ، وَ لِيُصْرَخِ الصَّارِخُونَ، وَ يَصْجُ الضَّاجُونَ، وَ يَبْعِ الْعَاجُونَ.
- ۳۸ أَيْنَ الْحَسَنُ أَيْنَ الْحُسَيْنُ، أَيْنَ أَبْنَاءُ الْحُسَيْنِ، صَالِحٌ بَعْدَ صَالِحٍ، وَ صَادِقٌ بَعْدَ صَادِقٍ، أَيْنَ السَّبِيلُ بَعْدَ السَّبِيلِ، أَيْنَ الْخَيْرَةُ بَعْدَ الْخَيْرَةِ، أَيْنَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ، أَيْنَ الْأَقْمَارُ الْمُنِيرَةُ، أَيْنَ الْأَنْجُمُ الزَّاهِرَةُ، أَيْنَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ قَوَاعِدُ الْعِلْمِ.

(فصل ششم: خورشید دوازدهم)

۳۹. أَئِنَّ بَقِيَّةَ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُو مِنَ الْعَثَرَةِ الْهَادِيَةِ.
۴۰. أَئِنَّ الْمَعْدُ لَقَطْعٍ دَابِرِ الظَّلَمَةِ، أَئِنَّ الْمُتَنَظِّرُ لِقَامَةِ الْأَمْتِ وَ الْعِوَجِ، أَئِنَّ الْمُزْتَجَى لِإِزَالَةِ الْجَوْرِ وَ الْعُدْوَانِ، أَئِنَّ الْمُدْخَرُ لِتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَ السَّنَنِ، أَئِنَّ الْمُتَخَيَّرُ لِإِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَ الشَّرِيعَةِ، أَئِنَّ الْمُؤَمَّلُ لِإِخْيَاءِ الْكِتَابِ وَ حُدُودِهِ، أَئِنَّ مُحْيِيَ مَعَالِمِ الدِّينِ وَ أَهْلِهِ، أَئِنَّ قَاصِمِ شَوْكَةِ الْمُعْتَدِينَ، أَئِنَّ هَادِمِ أُبْنِيَةِ الشَّرِكِ وَ النَّفَاقِ، أَئِنَّ مُبِيدُ أَهْلِ الْفُسْقِ وَ الْعُضْيَانِ، أَئِنَّ حَاصِدِ فُرُوعِ الْغَى وَ الشَّقَاقِ، أَئِنَّ طَامِسِ آثَارِ الزَّيْغِ وَ الْأَهْوَاءِ، أَئِنَّ قَاطِعِ حَبَائِلِ الْكَذِبِ وَ الْإِفْتِرَاءِ، أَئِنَّ مُبِيدُ أَهْلِ الْعِنَادِ وَ الْمَرَدَّةِ، أَئِنَّ مُسْتَأْصِلُ أَهْلِ الْعِنَادِ وَ التَّضْلِيلِ وَ الْإِحَادِ، أَئِنَّ مُعِزُّ الْأَوْلِيَاءِ وَ مُذِلُّ الْأَعْدَاءِ، أَئِنَّ جَامِعِ الْكَلِمَةِ عَلَى التَّقْوَى.
۴۱. أَئِنَّ بَابَ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُؤْتَى.
۴۲. أَئِنَّ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ.
۴۳. أَئِنَّ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ.
۴۴. أَئِنَّ صَاحِبِ يَوْمِ الْفَتْحِ وَ نَاشِرِ رَايَةِ الْهُدَى، أَئِنَّ مُؤَلَّفِ شَمْلِ الصَّلَاحِ وَ الرِّضَا.
۴۵. أَئِنَّ الطَّالِبُ بِدُخُولِ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَنْبَاءِ الْأَنْبِيَاءِ.
۴۶. أَئِنَّ الطَّالِبُ بِدَمِ الْمُقْتُولِ بِكَرْبَلَاءَ.
۴۷. أَئِنَّ الْمَنْصُورَ عَلَى مَنْ اعْتَدَى عَلَيْهِ وَ افْتَرَى، أَئِنَّ الْمُضْطَرَّ الَّذِي يُجَابُ إِذَا دَعَا.
۴۸. أَئِنَّ صَدْرَ الْخَلَائِقِ ذُو الْبِرِّ وَ التَّقْوَى.
۴۹. أَئِنَّ ابْنَ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى، وَ ابْنَ عَلِيٍّ الْمُزْتَضَى، وَ ابْنَ خَدِيجَةَ الْغَرَاءِ، وَ ابْنَ فَاطِمَةَ الْكُبْرَى.

(فصل هفتم: درد فراق)

۵۰. يَا أَبَى أَنْتَ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي لَكَ الْوَقَاءُ وَ الْحِمَى، يَا ابْنَ السَّادَةِ الْمُقَرَّبِينَ، يَا ابْنَ النُّجَبَاءِ الْأَكْرَمِينَ، يَا ابْنَ الْهُدَاةِ الْمَهْدِيِّينَ، يَا ابْنَ الْخَيْرَةِ الْمُهَذَّبِينَ، يَا ابْنَ الْعَطَارِفَةِ الْأَنْجَبِينَ، يَا ابْنَ الْأَطَائِبِ الْمُطَهَّرِينَ، يَا ابْنَ الْخَضَارِمَةِ الْمُتَنَجِّبِينَ، يَا ابْنَ الْقِمَاقِمَةِ الْأَكْرَمِينَ، يَا ابْنَ الْبُدُورِ الْمُئِيرَةِ، يَا ابْنَ السُّرُجِ الْمُضِيئَةِ، يَا ابْنَ الشُّهْبِ الثَّاقِبَةِ، يَا ابْنَ

الْأَنْجُمِ الزَّاهِرَةِ، يَا ابْنَ السَّبِيلِ الْوَاضِحَةِ، يَا ابْنَ الْأَعْلَامِ اللَّائِحَةِ.

٥١ يَا ابْنَ الْعُلُومِ الْكَامِلَةِ.

٥٢ يَا ابْنَ السَّنَنِ الْمَشْهُورَةِ يَا ابْنَ الْمَعَالِمِ الْمَأْثُورَةِ، يَا ابْنَ الْمُعْجَزَاتِ الْمَوْجُودَةِ، يَا ابْنَ الدَّلَائِلِ الْمَشْهُورَةِ.

٥٣ يَا ابْنَ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ.

٥٤ يَا ابْنَ النَّبَا الْعَظِيمِ.

٥٥ يَا ابْنَ مَنْ هُوَ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَى اللَّهِ عَلَى حَكِيمٍ.

٥٦ يَا ابْنَ الْآيَاتِ وَ الْبَيِّنَاتِ، يَا ابْنَ الدَّلَائِلِ الظَّاهِرَاتِ، يَا ابْنَ الْبَرَاهِينِ الْوَاضِحَاتِ الْبَاهِرَاتِ.

٥٧ يَا ابْنَ الْحُجَجِ الْبَالِغَاتِ، يَا ابْنَ النِّعَمِ السَّابِغَاتِ.

٥٨ يَا ابْنَ طَهٍ وَ الْمُحْكَمَاتِ، يَا ابْنَ يَسٍ وَ الدَّارِيَّاتِ، يَا ابْنَ الطُّورِ وَ الْعَادِيَّاتِ.

٥٩ يَا ابْنَ مَنْ دَنَا فَتَدَلَّى، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، دُنُوًّا وَ اقْتِرَابًا مِنْ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى.

٦٠ لَيْتَ شِعْرِي، أَتَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى، بَلْ أَيْ أَرْضٍ تُقْلِكَ أَوْ تُرَى أَرْضُوى أَوْ غَيْرَهَا مِنْ ذِي طَوَى.

٦١ عَزِيزٌ عَلَى أَنْ أَرَى الْخَلْقَ وَ أَنْتَ لَا تُرَى، وَ لَا أَسْمَعُ لَكَ حَسِيْسًا وَ لَا نَجْوَى، عَزِيزٌ عَلَى أَنْ تُحِيطَ بِكَ دُونِي الْبَلْوَى، وَ لَا يَنَالُكَ مِنْنِي ضَجِيحٌ وَ لَا شَكْوَى.

٦٢ بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُعَيَّبٍ لَمْ يَخُلْ مِنَّا، بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ نَارِحٍ مَا نَزَحَ عَنَّا، بِنَفْسِي أَنْتَ أُمْنِيَّتُهُ شَائِقٍ يَتَمَنَّى، مِنْ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ذَكَرًا فَحَنَّا.

٦٣ بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ عَقِيدٍ عَزَّ لَا يُسَامَى، بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ أَثِيلٍ مَجْدٍ لَا يُجَازَى، بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ تِلَادٍ نَعَمٍ لَا تُضَاهَى، بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ نَصِيفٍ شَرَفٍ لَا يُسَاوَى.

٦٤ إِلَى مَتَى أَخَارُ فَيْكَ يَا مَوْلَايَ، وَ إِلَى مَتَى، وَ أَيْ خِطَابٍ أَصْفُ فَيْكَ وَ أَيْ نَجْوَى، عَزِيزٌ عَلَى أَنْ أُجَابَ دُونَكَ وَ أُنَاعَى، عَزِيزٌ عَلَى أَنْ أَبْكِيكَ وَ يَخْذُلَكَ الْوَرَى، عَزِيزٌ عَلَى أَنْ يَجْرَى عَلَيْكَ دُونَهُمْ مَا جَرَى. هَلْ مِنْ مُعِينٍ فَأُطِيلَ مَعَهُ الْعَوِيلَ وَ الْبُكَاءَ، هَلْ مِنْ جَزُوعٍ فَأُسَاعِدَ جَزَعَهُ إِذَا خَلَا، هَلْ قَذِيثٌ عَيْنٌ فَسَاعَدَتْهَا عَيْنِي عَلَى

الْقَدَى.

۶۵ هَلْ إِلَيْكَ يَا ابْنَ أَحْمَدَ سَبِيلٌ فَتُلْقَى، هَلْ يَتَّصِلُ يَوْمَنَا مِنْكَ بَعْدَةٌ فَتَحْطَى.
مَتَى نَرِدُ مَنَاهِلَكَ الرُّوْيَةَ فَتُرَوَّى، مَتَى نَنْتَقِعُ مِنْ عَذْبِ مَائِكَ فَقَدْ طَالَ الصَّدَى.*
مَتَى نُعَادِيكَ وَنُرَاوِحُكَ فَتُقَرَّ عَيْنَا، مَتَى تَرَانَا وَتَرَاكَ وَ قَدْ نَشَرْتَ لِيَاءَ النَّصْرِ تُرَى. أ
تَرَانَا نَحْفُ بِكَ وَأَنْتَ تَوْمُ الْمَلَأَ، وَ قَدْ مَلَأْتَ الْأَرْضَ عَدْلًا، وَأَذَقْتَ أَعْدَاءَكَ هَوَانًا وَعِقَابًا،
وَأَبْرْتَ الْعَتَاةَ وَ جَحَدَةَ الْحَقِّ، وَ قَطَعْتَ دَابِرَ الْمُتَكَبِّرِينَ، وَ اجْتَنَنْتَ أُصُولَ الظَّالِمِينَ، وَ
نَحْنُ نَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

۶۶ اللَّهُمَّ أَنْتَ كَشَّافُ الْكُرْبِ وَ الْبُلْوَى، وَ إِلَيْكَ أَسْتَعْدِي فَعِنْدَكَ الْعُدْوَى، وَأَنْتَ رَبُّ
الْآخِرَةِ وَ الْأُولَى. فَأَعِثْ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ

۶۷ عُبَيْدَكَ الْمُبْتَلَى، وَ أَرِهِ سَيِّدُهُ يَا شَدِيدَ الْقُوَى، وَ أَرِلْ عَنْهُ بِهِ الْأَسَى وَ الْجَوَى، وَ
بَرِّدْ غَلِيلُهُ يَا مَنْ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى، وَ مَنْ إِلَيْهِ الرُّجْعَى وَ الْمُتَهَى. اللَّهُمَّ وَ نَحْنُ
عَبِيدُكَ التَّائِقُونَ إِلَى وَلِيِّكَ، الْمَذْكُورِ بِكَ وَ بِنِيِّكَ، خَلَقْتَهُ لَنَا عِصْمَةً وَ مَلَاذًا، وَ أَقَمْتَهُ لَنَا
قِيَامًا وَ مَعَادًا، وَ جَعَلْتَهُ لِلْمُؤْمِنِينَ مِمَّا إِمَامًا، فَبَلَّغُهُ عَنَّا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا، وَ زِدْنَا بِذَلِكَ يَا رَبِّ
إِكْرَامًا، وَ اجْعَلْ مُسْتَقَرَّهُ لَنَا مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا، وَ أَتِمِّمْ نِعْمَتَكَ بِتَقْدِيمِكَ إِلَيْهِ أَمَامَنَا، حَتَّى
تُورِدَنَا جَنَّاتِكَ وَ مُرَافَقَةَ الشُّهَدَاءِ مِنْ خُلَصَائِكَ.

۶۸ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ جَدِّهِ رَسُولِكَ السَّيِّدِ
الْأَكْبَرِ، وَ عَلَى أَبِيهِ السَّيِّدِ الْأَصْغَرِ، وَ جَدَّتِهِ الصَّدِيقَةِ الْكُبْرَى فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ، وَ عَلَى
مَنْ اصْطَفَيْتَ مِنْ آبَائِهِ الْبَرَّةِ، وَ عَلَيْهِ أَفْضَلُ وَ أَكْمَلُ، وَ أَتَمُّ وَ أَدْوَمُ، وَ أَكْبَرُ وَ أَوْفَرُ مَا
صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَصْفِيَائِكَ وَ خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَ صَلِّ عَلَيْهِ صَلَاةً لَا غَايَةَ
لِعَدَدِهَا، وَ لَا نِهَايَةَ لِمَدَدِهَا، وَ لَا نَفَادَ لِأَمَدِهَا.

۶۹ اللَّهُمَّ وَ أَقِمْ بِهِ الْحَقَّ، وَ أَدْحِضْ بِهِ الْبَاطِلَ، وَ أَدِلْ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ، وَ أَدِلِلْ بِهِ
أَعْدَاءَكَ، وَ صَلِّ اللَّهُمَّ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ وَصْلَةً تُؤَدِّي إِلَى مُرَافَقَةِ سَلَفِهِ، وَ اجْعَلْنَا مِمَّنْ يَأْخُذُ
بِحُجَرَتِهِمْ، وَ يَمْكُثُ فِي ظِلِّهِمْ، وَ أَعِنَّا عَلَى تَأْدِيَةِ حُقُوقِهِ إِلَيْهِ، وَ الْجَاهِدِ فِي طَاعَتِهِ، وَ

*. در کتاب جمال الاسبوع ص ۵۶۳ واژه «ننتفع» آمده است.

اجْتَنَابِ مَعْصِيَّتِهِ، وَ اٰمِنُنْ عَلَيْنَا بِرِضَاهُ، وَ هَبْ لَنَا رَافَتَهُ وَ رَحْمَتَهُ، وَ دُعَاءَهُ وَ خَيْرَهُ، مَا
 نَنَالُ بِهِ سَعَةً مِنْ رَحْمَتِكَ، وَ فَوْزاً عِنْدَكَ

۷۰ وَ اجْعَلْ صَلَاتَنَا بِهِ مَقْبُولَةً، وَ دُئُوبَنَا بِهِ مَغْفُورَةً، وَ دُعَاءَنَا بِهِ مُسْتَجَاباً. وَ اجْعَلْ
 اَرْزَاقَنَا بِهِ مَبْسُوطَةً، وَ هُمُومَنَا بِهِ مَكْفِيَةً، وَ حَوَائِجَنَا بِهِ مُقْصِيَةً، وَ اَقْبِلْ اِلَيْنَا بِوَجْهِكَ
 الْكَرِيمِ، وَ اَقْبِلْ تَقَرُّبَنَا اِلَيْكَ، وَ اَنْظِرْ اِلَيْنَا نَظْرَةً رَحِيمَةً، نَسْتَكْمِلُ بِهَا الْكَرَامَةَ عِنْدَكَ، ثُمَّ
 لَا تَصْرِفْهَا عَنَّا بِجُودِكَ، وَ اَسْقِنَا مِنْ حَوْضِ جَدِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ، بِكَاسِهِ وَ بِيَدِهِ،
 رَيًّا رَوِيًّا، هَنِيئًا سَائِعًا، لَا ظَمًا بَعْدَهَا، يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

ضمیمه‌های تحقیقی

مناسب می‌بینم که در اینجا از شش ضمیمه سخن بگویم:

* ضمیمه اول

دعای ندبه در کتاب‌های متعددی ذکر شده است، من در اینجا به قدیمی‌ترین این کتاب‌ها اشاره می‌کنم. در واقع سخن من در اینجا درباره «منابع اولیه» می‌باشد. من از سه کتاب سخن می‌گویم:

□ کتاب اول

ابن‌مشهدی در کتاب «المزار الکبیر» ص ۵۴۷ چنین می‌گوید:

قال محمد بن علی بن أبی قُرّة، نقلت من کتاب محمد بن الحسین بن سفیان البزوفری
دعاء الندبة و ذکر انه الدعاء لصاحب الزمان صلوات الله علیه و يستحب أن يدعاه فی الاعیاد
الاربعة و هو...

محمد بن علی بن أبی قُرّة گفت: از کتاب مرحوم محمد بن الحسین بن سفیان بن
البزوفری، دعای ندبه را نقل کرده است و گفته است که این دعا، دعایی است برای حضرت
صاحب الزمان و مستحب است آن را در عیدهای چهارگانه، روز جمعه، عید قربان، عید فطر و
عید غدیر بخوانند.

مرحوم مجلسی در بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۰۴ دقیقاً از کتاب المزار الکبیر، این دعا را نقل می‌کند.

□ کتاب دوم

سیدبن طاووس در کتاب اقبال الاعمال ج ۱ ص ۲۹۵ این دعا را این‌گونه ذکر می‌کند:

دعاء آخر بعد صلاة العيد و يدعى به في الاعياد الاربعة.

دعای دیگری را برای بعد نماز عید ذکر می‌کنم و این دعا در عیدهای چهارگانه خوانده

می‌شود.

□ کتاب سوم

سیدبن طاووس در کتاب مصباح الزائر ص ۴۴۶ آورده است. ایشان در آنجا چنین می‌گویند:

ذكر بعض اصحابنا قال: قال محمد بن علي بن أبي قُرّة...

بعضی از اصحاب ما گفته‌اند که محمد بن علی بن ابی قُرّة...

او سپس عبارت ابن‌مشهدی در مزار کبیر را ذکر می‌کند.

توجه کنید: کلام سیدبن طاووس در کتاب «مصباح الزائر» نکته ضعیفی دارد. او می‌گوید:

«ذكر بعض اصحابنا: بعضی از اصحاب ما چنین ذکر کرده‌اند».

همانگونه که مرحوم مجلسی در بحار ج ۹۹ ص ۱۱۰ گفته‌اند احتمال دارد در سند اوّل،

سیدبن طاووس نیز این دعا را از جناب ابن‌مشهدی گرفته باشد و منظور او از «بعض

اصحابنا»، همان ابن‌مشهدی باشد.

در اینجا نکته‌ای وجود دارد: اگر سیدبن طاووس این دعا را از ابن‌مشهدی گرفته باشد، نباید

در آن اختلافی باشد. در حالی که ما می‌بینیم سیدبن طاووس بعد از ذکر دعای ندبه در کتاب

مصباح الزائر چنین می‌گوید: «بعد از دعا، نماز زیارت را بخوانید و از خدا خواسته‌های خود را

بخواهید که ان‌شاءالله اجابت می‌شود». و ما این عبارت را در کتاب مزار ابن‌مشهدی

نمی‌یابیم. آیا این اختلاف می‌تواند نشانه آن باشد که سیدبن طاووس این دعا را از

ابن‌مشهدی نگرفته است؟

من احتمال می‌دهم که عبارت خواندن نماز بعد از دعای ندبه را خود سیدبن طاووس به

قصد رجاء اضافه کرده باشد، دلیل سخن من این است: سیدبن طاووس در کتاب دیگرش که

اقبال الأعمال نام دارد، دعای ندبه را ذکر می‌کند اما هیچ سخنی از نماز بعد از آن به میان

نمی‌آورد. این نشانه آن است که سیدبن طاووس که در کتاب مصباح‌الزائر، نماز بعد از دعای

ندبه را ذکر کرده است به عنوان رجاء آورده است.

□ کتاب سوم

مرحوم مجلسی در کتاب زاد المعاد ص ۴۱۹ این دعا را نقل کرده است. او قبل از نقل دعا چنین می‌گوید:

اما دعای ندبه که مشتمل بر عقاید حقه و تأسف بر غیبت حضرت قائم علیه السلام، با سند معتبر از

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است....

در منابع حدیثی که در اختیار ما می‌باشد، نمی‌توانیم شاهی برای این سخن مرحوم مجلسی پیدا کنیم. به هر حال، علامه مجلسی در سال ۱۱۱۱ هجری قمری از دنیا رفته‌اند و بین او و امام صادق علیه السلام نزدیک به هزار سال، فاصله است. مطلبی را که ایشان از آن یاد می‌کند، حدیث مُرسَل می‌باشد.

* ضمیمه دوم

اکنون که درباره این چهار کتاب سخن گفتیم، دیگر وقت آن است که به بررسی سند دعای ندبه بپردازیم. برای شما آشکار شد که اصل و اساس در دعای ندبه همان مطلبی است که ابن‌مشهدی در کتاب خودش نقل می‌کند. ابن‌مشهدی در کتاب مزار خود چنین می‌گوید:

محمّد بن علی بن ابی‌قُرّة گفت: از کتاب مرحوم محمّد بن الحسین بن سفیان بن

البزوفری، دعای ندبه را نقل کرده است و گفته است که این دعا، دعایی است برای حضرت

صاحب‌الزمان و مستحب است آن را در عیدهای چهارگانه، روز جمعه، عید قربان، عید فطر و

عید غدیر بخوانند.

اما به راستی ابن‌مشهدی کیست؟

نام اصلی او چنین است: «محمّد بن جعفر بن علی بن جعفر المشهدی».

از او به «حائری» هم یاد شده است. او کسی است که از شاذان بن جبرئیل قمی روایت نقل کرده است، و شاذان بن جبرئیل هم با دو واسطه از شیخ مفید روایت نقل می‌کند.

در واقع، طبقه ابن‌مشهدی، سه طبقه بعد از شیخ مفید است.

شیخ مفید در سال ۴۱۳ هجری قمری وفات کرده است، می‌توان احتمال داد که ابن‌مشهدی در نیمهٔ اوّل قرن ششم می‌زیسته است.

مرحوم شیخ حرّ عاملی در کتاب أَمَلُ الْأَمَلِ ج ۲ ص ۲۵۲ درباره ابن‌مشهدی چنین می‌گوید:

الشیخ محمد بن جعفر المشهدی کان فاضلاً محدثاً صدوقاً

شیخ محمد بن جعفر مشهدی، شخصی فاضل و اهل حدیث و راستگو بود.
با توجه به این سخن، هیچ شکّی در وثاقت و عظمت ابن‌مشهدی باقی نمی‌ماند.

* ضمیمه سوم

ابن‌مشهدی قبل از این که دعای ندبه را ذکر کند چنین می‌گوید:

قال محمد بن ابی قُرّة: نقلت من کتاب ابی جعفر محمد بن الحسین بن سفیان البزوفری....
ابن‌مشهدی نام دو شخصیت را ذکر می‌کند که ما در اینجا درباره آنها سخن می‌گوییم:

** شخصیت اول: محمد بن علی بن ابی‌قُرّة

او یکی از علمای شیعه است که هم حدیث نقل می‌کرده است و هم نوشته‌های زیادی داشته است.

اسم کامل او این چنین است: «محمد بن علی بن یعقوب بن إسحاق بن أبی قُرّة، أبو الفرج القنّائی الکاتب».

نجاشی که بزرگ‌ترین علمای رجال است و سخن او برای همه، حجّت است، درباره او چنین می‌گوید:

کان ثقة و سمع کثیرا و کتب کثیرا...

او مورد اعتماد بود و احادیث زیادی شنید و کتاب‌های زیادی را نوشت...

نجاشی از جمله کتاب‌های ابن‌ابی‌قُرّة را کتاب «عمل یوم الجمعة» می‌داند، ابن‌ابی‌قُرّة در این کتاب، اعمال روز جمعه را ذکر کرده بوده است، ظاهراً او دعای ندبه را در این کتاب خود آورده بوده است. نکته مهم این است که نجاشی همه کتاب‌های ابن‌ابی‌قُرّة را از او اجازه می‌گیرد تا آن را نقل کند. این سخن نجاشی است: «أخبرني و أجازني جميع کتبه». این نکته بسیار مهمی است و نشان می‌دهد که نجاشی که متخصص علم رجال است همه کتب او را از خود او اجازه گرفته است. دعای ندبه در کتاب چنین شخصیتی ذکر شده است.
من بر این باورم که ابن‌مشهدی کتاب «عمل یوم الجمعة» را داشته است و از روی آن دعای ندبه را نوشته است و در کتاب خود آورده است.

*** * شخصیت دوم: محمد بن حسین بن سفیان بزوفری**

ما از او در اینجا با عنوان «بزوفری» یاد می‌کنیم. بزوفری از شاگردان احمد بن ادریس بوده است و بعضی از کتب او را نقل کرده است.

از طرف دیگر، شیخ مفید که از بزرگ‌ترین علمای شیعه بوده است از بزوفری روایت کرده است. پس می‌توان گفت که او استاد شیخ مفید بوده است.

در کتاب‌های علم رجال به وثاقت بزوفری، تصریح نشده است. شیخ مفید روایات زیادی از او نقل کرده است و در آن روایات برای او رحمت خدا را طلب نموده است. این می‌تواند شاهی بر اعتماد شیخ مفید بر او باشد.

اگر شخصی از مشاهیر باشد و روایات فراوانی را هم نقل کرده باشد و از طرفی هم تضعیفی درباره او بیان نشده باشد، این می‌تواند شاهی باشد که می‌توان به روایت او اعتماد کرد.

از طرف دیگر ما می‌توانیم این سند را یک سند قوی بدانیم، حدیث قوی به حدیثی می‌گویند که راویان آن شیعه و از امامیه باشند، اما هیچ مدح و ذمی درباره آن‌ها ذکر نشده باشد. (مراجعة کنید: المذهب البارع ج ۱ ص ۶۶، مدارک الاحکام ج ۸ ص ۴۷۹، ذکر الشیعة ج ۱ ص ۴۸).

*** ضمیمه چهارم**

ابن ابی قُرّه چنین می‌گوید:

نقلت من کتاب محمد بن الحسین بن سفیان البزوفری دعاء النذبة.

من دعای نذبه را از کتاب بزوفری نقل می‌کنم.

این نشان می‌دهد که بزوفری، مؤلف بوده است و کتابی داشته است و دعای نذبه را در آن نوشته بوده است.

ابن ابی قُرّه مطلب مهم دیگری را هم ذکر می‌کند، به ادامه سخن او توجه کنید:

و ذکر انه الدعاء لصاحب الزمان صلوات الله علیه و يستحب أن يدعا به فی الاعیاد الاربعة.

و بزوفری ذکر کرده است که این دعا، دعا برای صاحب الزمان صلوات الله علیه می‌باشد و

مستحب است در چهار عید خوانده شود.

در اینجا یک عبارت بسیار کلیدی و مهم وجود دارد:

اِنَّ الدَّعَاءَ لَصَاحِبِ الزَّمَانِ»

این دعا، دعا برای صاحب الزمان است.»

برای تفسیر این جمله دو دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه اول می‌گوید که منظور بزوفری از این سخن این است: این دعا را حضرت مهدی (عج) بیان کرده‌اند تا شیعیان آن را بخوانند، به عبارت دیگر این دعا از طرف امام معصوم است. دیدگاه دوم می‌گوید: «این دعایی است که برای صاحب الزمان خوانده می‌شود». طبق این دیدگاه، دیگر این دعا از طرف معصوم نیست، بلکه برای معصوم خوانده می‌شود. این دیدگاه می‌گوید علمای شیعه این دعا را انشاء کرده‌اند تا شیعیان آن را بخوانند و این‌گونه با امام زمان خود ارتباط بگیرند.

اکنون وقت آن است تا حق را در این باره بیان کنم:

شیخ مفید در سال ۳۳۶ در بغداد متولد شده است، بزوفری، استاد شیخ مفید بوده است و طبیعی است که تولد او باید زودتر از شیخ مفید باشد. پایان عصر غیبت صغری سال ۳۲۹ می‌باشد. با توجه به این نکته می‌توان گفت که بزوفری در عصر غیبت صغری زندگی می‌کرده است. نائب سوم تا سال ۳۲۶ و نائب چهارم تا سال ۳۲۹ زنده بودند. و نائب سوم یا چهارم این دعا را از ناحیه مقدس امام زمان (عج) گرفته بوده است و شیعیان در آن زمان، این دعا را می‌خواندند، بزوفری با نائب سوم یا چهارم امام زمان (عج) (حسین بن روح نوبختی یا علی بن محمد سمری) ارتباط داشته است و این دعا را در کتاب خودش نقل کرده است.

بزوفری در ادامه سخن خود چنین می‌گوید:

وَيَسْتَحَبُّ أَنْ يَدْعَى بِهِ فِي الْأَعْيَادِ الْأَرْبَعَةِ.

مستحب است این دعا در اعیاد چهارگانه (فطر، قربان، غدیر و روز جمعه) خوانده شود.

گفتیم که بزوفری استاد شیخ مفید بوده است و شیخ مفید با احترام از او یاد می‌کند، او از علمای شیعه بوده است، کسی که با سبک و شیوه علمای قدیم آشنایی داشته باشد به نکته مهمی می‌رسد. گفتیم که دیدگاه دوم می‌گوید این دعا را علمای شیعه، انشاء کرده‌اند، خیلی بعید است که علمای شیعه، برای دعایی که خودشان انشاء کرده‌اند، تعبیر «یستحب: مستحب است» را به کار ببرند.

ظاهر این کلمه «وَيَسْتَحَبُّ» این را می‌رساند که این دعا از طرف امام زمان (عج) صادر شده باشد و از طریق نائب سوم یا چهارم به دست مردم رسیده باشد.

رسم علما چنین بوده است که هر گاه دعا یا زیارتی را خود انشا می کردند این نکته را حتماً تذکر می دادند تا امر بر دیگران مشتبه نشود، برای نمونه این چند مورد را ذکر می کنیم:

* اول:

شیخ صدوق در همان قرن چهارم که بزوفری زندگی می کرده است، می زیسته است، وفات شیخ صدوق سال ۳۸۱ هجری بوده است. شیخ صدوق در کتاب «من لایحضره الفقیه» جلد دوم ص ۵۷۴-۵۷۲ زیارتی را برای فاطمه علیها السلام که از انشاهای خود اوست نقل کرده است. او بعد از نقل آن زیارت چنین می گوید:

من آن را در سفر حج در مدینه در کنار قبر فاطمه علیها السلام قرائت کردم. ولی آن را به این صورت در اخبار نیافتم.

* دوم:

سیدبن طاووس که در سال ۶۶۴ هجری فوت کرده است در کتاب «الاقبال» صفحه ۱۱۵ می گوید:

این فصل درباره دعاهایی است که آن را انشا کردیم، این دعاها را هنگام تناول طعام می خوانیم.

همچنین در همان کتاب در صفحه ۳۰۵ می گوید:

دعایی را که هنگام رؤیت هلال ماه شوال گفته می شود در ضمن دعایی که انشا کردیم آوردیم

این عبارت ها نشان می دهد که شیوه و روش علمای شیعه چنین بوده است که اگر دعایی را خودشان انشاء می کردند، حتماً به آن تصریح می کردند. وقتی همه شواهد را بررسی می کنیم به این نکته می رسیم که این دعا نزد شیعیان در عصر غیبت صغری بسیار مشهور بوده است و برای همین است که بزوفری نیازی ندیده است که سندی برای آن ذکر کند.

این دعا از طرف نائب سوم یا چهارم به شیعیان رسیده بوده است و تلاش بر آن بوده است تا به عنوان یک «اعتقاد نامه» در میان مردم جای باز کند تا شیعیان برای آغاز روزگار غیبت کبری آماده شوند و این دعا جایگاه و وظیفه کنونی مؤمنان را روشن کند، همچنین نسبت به آینده نجات بخش نوید دهد.

با توجه به این نکاتی که گفته شد مشخص می شود که حق با دیدگاه اول می باشد و این دعا از طرف نائب سوم یا چهارم حضرت مهدی علیه السلام بیان شده است. روشن است که نائب

سوم یا چهارم با حضرت مهدی ۷ ارتباط داشته است و این دعا را از ایشان گرفته است. شواهد نشان می‌دهد که این دعا در آن روزگار بسیار مشهور بوده است.

* ضمیمه پنجم

در این دعا چنین می‌خوانیم:

«وَسَخَّرْتُ لَهُ الْبَرَّاقَ، وَ عَرَّجْتُ بِهِ إِلَى سَمَائِكَ».

«و تو براق را برای محمد ﷺ فرستادی و او را به آسمان‌ها بردی».

به جمله «عرجت به» توجه کنید: در بعضی از نسخه‌ها به جای «به» واژه «بروحه» آمده است و بر این اساس معنای این قسمت متفاوت می‌شود.

اگر «به» را اصل قرار بدهیم استفاده می‌شود که معراج پیامبر، جسمانی بوده است، اما اگر «بروحه» را اصل قرار بدهیم گویا این مطلب استفاده می‌شود که معراج پیامبر، جسمانی نبوده است و روح پیامبر به آسمان‌ها و ملکوت سفر کرده است.

نکته مهم این است که در المزار الکبیر ج ۱ ص ۲۹۵ (ابن‌مشهدی) که اساسی‌ترین مدرک دعای ندبه می‌باشد و در قرن ششم نوشته شده است واژه «به» آورده شده است. در بعضی از نسخه‌های اقبال الاعمال و جمال الاسبوع واژه «بروحه» به جای «به» ذکر شده است. این دو کتاب از سیدبن طاووس می‌باشند که در قرن هفتم زندگی می‌کرده است.

ما بر این باور هستیم که نسخه‌ای که واژه «به» را دارد، صحیح می‌باشد. اگر به عبارت قبل دعا دقت کنیم متوجه می‌شویم که واژه «به» صحیح است، زیرا تصریح شده است که عروج پیامبر به معراج با براق بوده است. در شب معراج، برای چه خدا، براق را برای پیامبر آورد؟ روح برای سیر و سفر نیاز به براق ندارد. معلوم می‌شود که این معراج، جسمانی بوده است.

* ضمیمه ششم

این مطلب را در متن کتاب ذکر کرده‌ام ولی به خاطر اهمیت ویژه‌ای که این مطلب دارد، آن را عیناً در اینجا تکرار می‌کنم.

در صورتی که این مطلب را که در فصل هفتم آمده است به خاطر دارید، دیگر لازم نیست این مطلب را مطالعه کنید:

در این دعا چنین می‌خوانیم: «بَلْ أَيْ أَزْضِ تُقْلِكَ أَوْ تَرَى أَوْ بَرَضَوَى أَوْ غَيْرَهَا مِنْ ذِي طَوَى».

«آقای من! کاش می‌دانستم که کجایی؟ کاش می‌دانستم در کدامین سرزمین یا منطقه اقامت داری؟ آیا کوه «رضوی» هستی یا جای دیگر یا در «ذی طوی»؟».

رضوی، نام کوهی است در منطقه «ینع». این منطقه تا شهر مدینه تقریباً ۲۵۰ کیلومتر فاصله دارد و بر حاشیه دریای سرخ واقع شده است.

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، گروهی که «محمّدبن حنفیه» را به عنوان امام چهارم قبول کردند، (محمّدبن حنفیه یکی از فرزندان علی علیه السلام بود، ولی چون نام مادرش، حنفیه بود به این نام مشهور شد). آنان بر این باور غلط بودند که او همان مهدی موعود است و در کوه رضوی مخفی شده است و سرانجام ظهور خواهد کرد. به کسانی که این باور غلط را داشتند «کیسانیه» می‌گویند.

در دعای ندبه از کوه «رضوی» نام برده شده است و برای همین برای عده‌ای سؤال پیش آمده است که چرا در این دعا نام کوهی را به زبان می‌آوریم که به باور غلط کیسانیه اشاره دارد.

نکته مهم این است: کیسانیه به کوه رضوی اعتقاد داشتند، ولی امام صادق علیه السلام از آن کوه نام برده است. وقتی آن حضرت از کنار آن کوه عبور کرد چنین گفت: «این کوه ما را دوست دارد»، سپس به این مطلب اشاره کرد که این کوه، پناه خوبی برای مهدی علیه السلام خواهد بود.^{۱۵۰}

وقتی امام صادق علیه السلام از این کوه سخن گفته است، معلوم می‌شود که قداست این کوه نزد ما شیعیان، ربطی به اعتقاد کیسانیه ندارد.

این مثال قدری بیشتر مطلب را روشن می‌کند: ما به کعبه اعتقاد داریم و دور آن طواف می‌کنیم. قبل از اسلام، بت پرستان نیز به قداست کعبه باور داشتند. قداست کعبه نزد ما، هیچ ارتباطی با بت پرستان ندارد، هیچ مسلمانی به خاطر این که کعبه نزد بت پرستان قداست داشته است در قداست کعبه شک نمی‌کند.

قداست کوه رضوی، هیچ ارتباطی با کیسانیه ندارد، ما کیسانیه را مذهبی باطل می‌دانیم. قداست این کوه از سخن امام صادق علیه السلام استفاده می‌شود.

اکنون کتاب را با آرزوی ظهور آقا و مولای خویش به پایان می‌برم و با سودای دل چنین می‌گویم: اللهمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ.

پی نوشت‌ها

۱. وما خَصَّنَا به من ولايتکم طَيِّباً لَخَلَقْنَا، وَطَهَّرَ أَنْفُسَنَا، وَتَزَكَّيْنَا لَنَا، وَكَفَّارَةً لِّذُنُوبِنَا، فَكُنَّا عِنْدَهُ مُسْلِمِينَ بِفَضْلِكُمْ... عيون أخبار الرضا(ع) ج ۱ ص ۳۰۵، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعة ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدي ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۲ ص ۲۹۸.
۲. اخرج من ظهر آدم ذريته... فخرجوا كَالَّذَر...: الكافي ج ۲ ص ۷، التوحيد ص ۳۳۰، علل الشرايع ج ۲ ص ۵۲۵، مختصر بصائر الدرجات ص ۱۵۰، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۷۹، ج ۵ ص ۲۴۵. دَقَّتْ كُنُيْد: اين حديث از امام باقر(ع) است و با سند معتبر در كتابي معتبر مانند اصول کافی نقل شده است: سند آن اين است: الكليني عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن عمر بن اذينة عن زرارة عن ابي جعفر(ع). برای همین می‌توان به این حدیث اعتماد نمود و مجالی برای اعتراض به آن وجود ندارد. این که گفته می‌شود این حدیث معتبر نیست، وجهی ندارد، زیرا حدیثی که در کتاب معتبر و سند معتبر نقل شده باشد، مورد قبول اکثریت علمای شیعه می‌باشد. احادیث زیادی درباره عالم ذر در کتب شیعه وارد شده است.
۳. عن جابر عن أبي جعفر(ع)، قال: كان الله ولا شيء غيره، فأول ما ابتدأ من خلق خلقه أن خلق محمداً وخلقنا أهل البيت معه من نور عظمته: بحار الأنوار ج ۳ ص ۳۰۷؛ أول ما خلق الله نور نبيك يا جابر: كشف الخفاء ج ۱ ص ۲۶۵، تفسير الألوسي ج ۱ ص ۵۱، ينابيع المودة ج ۱ ص ۵۶، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۲۴، يا محمد، إني خلقتك وعلتي نوراً، يعني روحاً بلا بدن، قبل أن أخلق سماواتي وأرضي وعرشي وبحري: الكافي ج ۱ ص ۴۴۰، بحار الأنوار ج ۵۴ ص ۶۵.
۴. وكان يفطر في هذه الشهر ليلة عند الحسن وليلة عند الحسين وليلة عند عبد الله بن جعفر زوج زينب بنته لأجلها...: بحار الأنوار ج ۴۲ ص ۱۹۸.
۵. لما كانت ليلة تسع عشرة من شهر رمضان، قدّمت إليه عند إفطاره طَبَقاً فيه قرصان من خبز الشعير، وقصعة فيها

- لبن وملح جريش... يا بُنية أتقدمين إلى أبليك إدامين في فرد طبق واحد: بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٢٧٦.
٦. مَا يَسْتَعِجِلُونَ بِخُرُوجِ الْقَائِمِ وَاللَّهُ مَا لِيَأْسُهُ إِلَّا الْغَلِيظُ وَمَا طَعَامُهُ إِلَّا الشَّعِيرُ الْجَشِيبُ... الغيبة للنعماني ص ٢٣٤، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ٣٥٥.
٧. ألا وإن الزهد كله في آية من كتاب الله عز وجل: (لكيلا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم): مجمع البيان ج ٩ ص ٤٠٠، تفسير الصافي ج ٥ ص ١٣٨، البرهان ج ٥ ص ٢٩٨.
٨. مَرَّ موسى بن عمران -على نبينا وآله وعليه السلام- برجلٍ وهو رافع يده إلى السماء يدعو الله، فانطلق موسى في حاجته فغاب سبعة أيام ثم رجع إليه وهو رافع يده إلى السماء، فقال: يا رَبِّ، هذا عبدك رافع يديه إليك يسألك حاجته ويسألك المغفرة منذ سبعة أيام لا تستجيب له...: المحاسن ج ١ ص ٢٢٤، مستدرک الوسائل ج ١ ص ١٥٧، الجواهر السنية ص ٧٥، بحار الأنوار ج ٢ ص ٢٦٣ وج ١٣ ص ٣٥٥.
٩. السلام على الأئمة الدعاة، والقادة الهداة، والسادة الولاة، والذادة الحماة: عيون أخبار الرضا(ع) ج ١ ص ٣٠٥، من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.
١٠. السلام عليك يا داعي الله ورتائي آياته...: الاحتجاج ج ٢ ص ٣١٦، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٧١ وج ٩١ ص ٢ وج ٩٩ ص ٨١.
١١. وأول الحرص حرص آدم، نُهي عن الشجرة فأكل منها، فأخرجه حرصه من الجنة: تفسير العياشي ج ١ ص ٣٤، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٤٩؛ فلما أسكنه الله الجنة وأتى جهالة إلى الشجرة أخرجه: تفسير القمي ج ١ ص ٤٣، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٦١، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ١٣.
١٢. إن آدم كان له في السماء خليل من الملائكة، فلما هبط آدم من السماء إلى الأرض استوحش الملك...: تفسير العياشي ج ١ ص ٣٢، البرهان ج ١ ص ١٣٤.
١٣. و امر جبرئيل ان ينزل عليه و يعلمه كيف يتخذها فقدر طولها...: تفسير القمي ج ١ ص ٣٢٦، تفسير الصافي ج ٢ ص ٤٥٢، البرهان ج ٣ ص ١٠٦، نور الثقلين ج ٢ ص ٣٥١.
١٤. فقام اليه مسرعا حتى جعل الطبق عليه و ختمه بخاتمه...: الكافي ج ٨ ص ٢٨٢، بحار الأنوار ج ١١ ص ٣٣٥، تفسير العياشي ج ٢ ص ١٤٧، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤٤٣.
١٥. لبثوا فيها سبعة أيام و لياليها وطافت بالبيت اسبوعاً...: الكافي ج ٨ ص ٢٨١، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤٥٠، البرهان ج ٣ ص ١٠٣، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٣٦٦.
١٦. لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَهْلِكَ قَوْمُ نُوحٍ أَوْحَى إِلَيْهِ أَنْ شُقَّ أَلْوَاحُ السَّاجِ... إلى أَنْ بَقِيََتْ خُمْسَةُ مَسَامِيرَ فَضْرَبَ بِيَدِهِ إِلَى مِسْمَارٍ فَأَشْرَقَ بِيَدِهِ...: بحار الأنوار ج ١١ ص ٣٢٨.
١٧. إِنَّ الإمامة هي منزلة الأنبياء، وإرث الأوصياء، إِنَّ الإمامة خلافة الله وخلافة الرسول...: الكافي ج ١ ص ٢٠٠، عيون أخبار الرضا(ع) ج ٢ ص ١٩٧، معاني الأخبار ص ٩٨، تحف العقول ص ٤٣٩، بحار الأنوار ج ٢٥ ص ١٢٣.
١٨. إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَى إِبْرَاهِيمَ(ع): إِنَّكَ لَمَّا سَلَّمْتَ مَا لَكَ لِلضُّيْفَانِ وَوُلَّدَكَ لِلْقُرْبَانِ وَنَفْسَكَ لِلنِّيرَانِ وَقَلْبَكَ لِلرَّحْمَانِ،

- اتخذناك خليلاً: الجواهر السننية ص ۲۶، الفصول المهمة للحزب العالمي ج ۱ ص ۲۴، معجم رجال الحديث ج ۱۶ ص ۲۵۰، أعيان الشيعة ج ۹ ص ۱۶۹.
۱۹. ليلة عرج بي الى السماء حملني جبرئيل على جناحه الأيمن... فقال: إِنَّ اللَّهَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ و يقول لك: اقْرَأْ. قلت: و ما أقرأ قال: (و هَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا): شواهد التنزيل ج ۱ ص ۴۶۳.
۲۰. فعند ذلك قال ابراهيم: اللهم اجعلني من شيعة امير المؤمنين، قال: فاخبر الله في كتابه...: بحار الأنوار ج ۳۶ ص ۱۵۲، ج ۸۲ ص ۸۰.
۲۱. سورة مريم آية ۵۳.
۲۲. سورة طه، آيات ۳۶-۹.
۲۳. سورة اعراف آية ۱۱۷.
۲۴. سورة مريم ۴۰ - ۱۶.
۲۵. آل عمران: آيات ۵۱ - ۴۸.
۲۶. إِنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لِي الْبَرَاءَ وَ هِيَ دَائِبَةٌ مِنْ دَوَابِ الْجَنَّةِ لَيْسَتْ بِالطَّوِيلِ وَلَا بِالْقَصِيرِ، فلو أَنَّ الله أذن لها لجالت الدنيا والآخرة في جرية واحدة...: مسند زيد بن علي ص ۴۹۷، عيون أخبار الرضا(ع) ج ۱ ص ۳۵، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۱۶، التفسير الصافي ج ۳ ص ۱۶۷، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۱۰۰، إِنَّ اشْتِقَاقَ الْبَرَاءِ مِنَ الْبَرِّ لِسُرْعَتِهِ...: عمدة القاري ج ۱۵ ص ۱۲۶.
۲۷. فوافي أربعة آلاف وأربعمئة نبي وأربعة عشر نبياً...: بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۱۷، فجمع ما شاء الله من أنبيائه بيت المقدس: الخرائج والجرائح ج ۱ ص ۸۴، حشر الله الأولين والآخرين من النبيين والمرسلين...: الكافي ج ۸ ص ۱۲۱، الاحتجاج ج ۲ ص ۶، تفسير القمي ج ۱ ص ۲۳۳.
۲۸. فقدمني جبرئيل فصلت بهم...: بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۹۱.
۲۹. مرت ليلة أسري بي على قوم تُقرض شفاهم بمقاريض من نار، قلت: ما هؤلاء؟ قال: هؤلاء خطباء امتك...: مسند أحمد ج ۳ ص ۱۸۰، مجمع الزوائد ج ۷ ص ۲۷۶، تفسير ابن كثير ج ۱ ص ۸۹ الدر المنثور ج ۱ ص ۶۴، تفسير البغوي ج ۱ ص ۶۸.
۳۰. مرت ليلة أسري بي فرأيت قوماً يخمشون وجوههم بأظافرهم، فسألت جبرئيل عنهم فقال: هم الذين يغتابون الناس...: شرح نهج البلاغة ج ۹ ص ۶۰، لمّا عرج بي ربي مرت بقوم لهم أظفار من نحاس يخمشون وجوههم وصدورهم...: مسند أحمد ج ۳ ص ۲۲۴، الجامع الصغير ج ۲ ص ۴۲۱، كنز العمال ج ۳ ص ۵۸۷، فيض القدير ج ۳ ص ۵۸۷، تفسير القرطبي ج ۱۶ ص ۳۳۶.
۳۱. رأيت امرأة معلقة بشعرها يغلي دماغ رأسها، ورأيت امرأة معلقة بلسانها والحميم يصب في حلقها...: عيون أخبار الرضا(ع) ج ۱ ص ۱۴، وسائل الشيعة ج ۲ ص ۲۱۳، بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۰۹.
۳۲. لأنّها بحذاء بيت المعمور، وهو مربع: علل الشرائع ج ۲ ص ۳۹۸، من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۱۹۱، بحار الأنوار ج ۵ ص ۵، وجعل لهم البيت المعمور الذي في السماء الرابعة: علل الشرائع ج ۲ ص ۴۰۷.
۳۳. لمّا أسري برسول الله (ص) فبلغ البيت المعمور وحضرت الصلاة، فأذن جبرئيل وأقام، فتقدم رسول الله

- وصف الملائكة...: الكافي ج ٣ ص ٣٠٣، الاستبصار ج ١ ص ٣٠٥، تهذيب الأحكام ج ٢ ص ٦٠، وسائل الشيعة ج ٥ ص ٣٦٨.
٣٤. قدم بين يدي يا محمد، فتقدمت فإذا أنا بنهرٍ حافظه قباب الدُرِّ والياقوت، أشدَّ بياضاً من الفضة...: بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٢. خرجت فانقاد لي نهران: نهر يُسمى الكوثر، ونهر يُسمى الرحمة، فشربت من الكوثر...: تفسير القمي ج ٢ ص ١٠، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٧٤، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٢٧.
٣٥. فرأيت ملكاً له ألف يد، لكل يد ألف إصبع، وهو يحاسب ويعدّ بتلك الأصابع...: مستدرک الوسائل ج ٥ ص ٣٥٥، جامع أحاديث الشيعة ج ١٥ ص ٤٨٦.
٣٦. تجري نهر في أصل تلك الشجرة تنفجر منها الأنهار الأربعة، نهر من ماء غير آسن، ونهر من لبن...: تفسير القمي ج ٢ ص ٢٣٧، التفسير الصافي ج ٥ ص ٢٣، بحار الأنوار ج ٨ ص ١٣٧.
٣٧. فإن تجاوزته احترقت أجنتي بتعدي حدود ربِّي جلّ جلاله...: علل الشرائع ج ١ ص ٦، عيون أخبار الرضا (ع) ج ٢ ص ٢٣٨، كمال الدين ص ٢٥٥، بحار الأنوار ج ٢٦ ص ٣٣٧.
٣٨. فاطلعت على سرائر قلبك فلم أجد أحداً أحب من علي بن أبي طالب إلى قلبك، فخطبتك بلسانه كيما يطمئن قلبك...: المختصر ص ١٧١، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٧٧، كشف الغمّة ج ١ ص ١٠٣، ينباع المودة ج ١ ص ٢٤٦.
٣٩. أريد أن أسمع من فيك، فقلت: ابن عمي علي بن أبي طالب...: بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٣٨٣.
٤٠. فأحب علياً فأني أحبه، وأحب من يحبه، وأحب من أحب من يحبه...: بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٩، ج ٤٠ ص ١٩، ووعدي الشفاعة في شيعته و أوليائه: بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٩، ج ٤٠ ص ١٩.
٤١. رسول الله ﷺ: «... يا محمد، أوصياؤك المكتوبون على ساق عرشي، فنظرت وأنا بين يدي ربي جلّ جلاله إلى ساق العرش، فرأيت اثني عشر نوراً، في كل نور سطر أخضر عليه اسم وصي من أوصيائي، أولهم علي بن أبي طالب، وآخرهم مهدي أمّتي، فقلت: يا ربّ هؤلاء أوصيائي من بعدي؛ فنوديت: يا محمد هؤلاء أوليائي وأصفيائي وحججي بعدك على برّيتي، وهم أوصياؤك وخلفاؤك وخير خلقي بعدك، وعزّتي وجلالي، لأظهرن بهم ديني، ولأعلين بهم كلمتي، ولأظهرن الأرض بآخرهم من أعدائي...»: علل الشرائع ج ١ ص ٧، عيون أخبار الرضا (ع) ج ٢ ص ٢٣٨، كمال الدين ص ٢٥٦، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٤٦.
٤٢. فلمّا وصلت إلى الملائكة، جعلوا يهنؤوني في السماوات ويقولون: هنيئاً لك يا رسول الله كرامة لك ولعلي: بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٤.
٤٣. وهي راية رسول الله نزل بها جبرئيل يوم بدر: الغيبة للنعماني ص ٣٢٠، بحار الأنوار ج ١٩ ص ٣٢. يسير الرعب قدّامها شهراً ووراءها شهراً وعن يمينها شهراً وعن يسارها شهراً: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٦٠.
٤٤. (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ).
٤٥. فرحمهما الرحمان الرحيم عند ذلك، وأوحى إلى جبرئيل: أنا الله الرحمان الرحيم...: الكافي ج ٤ ص ١٩٦، علل الشرائع ج ٢ ص ٤٢١، مستدرک الوسائل ج ٩ ص ٣٣٧، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٨٣، جامع أحاديث الشيعة ج ١٠ ص ١٠، تفسير العياشي ج ١ ص ٣٦، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ١٢٥.
٤٦. وأتخذوا من مقام إبراهيم مصلى، يعني بذلك ركعتي طواف الفريضة: تهذيب الأحكام ج ٥ ص ١٣٨، جامع

- أحاديث الشيعة ج ۱۱ ص ۳۸۸.
۴۷. آل عمران : آيات ۹۷ - ۹۶
۴۸. (ثم ليقتضوا تفنهم) لقاء الامام... فقال: صدق ذريح و صدقت، ان للقرآن ظاهرا و باطنا...: الكافي ج ۴ ص ۵۴۹.
- معاني الاخبار ج ۲ ص ۳۴۰، وسائل الشيعة ج ۱۴ ص ۳۲۱، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۳۶۰، جامع احاديث الشيعة ج ۱۲ ص ۱۵۵.
۴۹. فاجتذب من تحتي كساءً خبيراً كان بساطاً لنا على المثابة في المدينة فلقيه رسول الله وأخذ طرفي الكساء...: الطوائف في معرفة مذاهب الطوائف ص ۱۲۶، ذخائر العقبى ص ۲۲، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۲۱، مسند أحمد ج ۶ ص ۲۹۸، شواهد التنزيل ج ۲ ص ۱۰۴، تفسير ابن كثير ج ۳ ص ۴۹۲، إن النبي كان في بيتها، فأنت فاطمة ببرمة فيها حريرة فدخلت بها عليه، قال: ادعي لي زوجك وابنك...: بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۲۰، تفسير مجمع البيان ج ۸ ص ۱۵۶، تفسير الثعلبي ج ۸ ص ۴۲.
۵۰. ثم لف عليهم ثوبه -أو قال: كساء- ثم تلا هذه الآية: (إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)، ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي، وأهل بيتي أحق: بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۱۷، المستدرک للنیشابوری ج ۲ ص ۴۱۶، السنن الكبرى للبيهقي ج ۲ ص ۱۵۲، شواهد التنزيل ج ۲ ص ۶۴، تاريخ مدينة دمشق ج ۴۱ ص ۲۵، تاريخ الإسلام ج ۶ ص ۲۱۷، فدخلوا ودخلت معهما.
۵۱. لما بنى أمير المؤمنين بفاطمة اختلف رسول الله (ص) إلى بابها أربعين صباحاً، كل غداة يدق الباب...: تفسير فرات الكوفي ص ۳۹۹، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۱۶.
۵۲. شهدت النبي (ص) أربعين صباحاً يجيء إلى باب علي وفاطمة عليهما السلام فيأخذ بعضادتي الباب ثم يقول: السلام عليكم أهل البيت...: الأمالي للطوسي ص ۲۵۱، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۰۹، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۴۱۰.
۵۳. اجر المودة الذي لم اسالكم غيره فهو لكم، تهتدون به...: الكافي ج ۸ ص ۳۷۹، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۲۵۳، التفسير الصافي ج ۴ ص ۲۲۶، البرهان ج ۴ ص ۲۳۲.
۵۴. السلام عليكم يا أهل بيت النبوة وموضع الرسالة، ومختلف الملائكة ومهبط الوحي، ومعدن الرحمة وخزان العلم...: عيون أخبار الرضا (ع) ج ۱ ص ۳۰۵، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۵۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعة ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدي ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۲ ص ۲۹۸.
۵۵. أكثروا الدعاء بتعجيل الفرج فإن ذلك فرجكم: كمال الدين ج ۲ ص ۴۸۵.
۵۶. (انما انت منذر) و يعنى نفسه ثم ردها الى صدر على ثم قال: (ولكل قوم هاد)، ثم قال: أنك منار الانام...: البرهان ج ۳ ص ۲۳۲، انا المنذر و على الهادي و كل امام هاد...: بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۴۰۴، البرهان ج ۳ ص ۲۳۱، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۴۸۴.
۵۷. السلام على الأئمة الدعاة، والقادة الهداة، والسادة الولاة، والذادة الحماة وأهل الذكر، وأولي الأمر...: عيون أخبار الرضا (ع) ج ۱ ص ۳۰۵، من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵.

٥٨. أيها الناس، إنه لم يكن نبي من الأنبياء ممن كان قبل إلا وقد عمّر، ثم دعاه الله فأجابه...: تفسير العياشي ج ١ ص ٣٣٤، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٤١؛ قال: كأني دُعيت فأجبت...: فضائل الصحابة ص ١٥، المستدرک للحاكم ج ٣ ص ١٠٩، مجمع الزوائد ج ٩ ص ١٦٤، السنن الكبرى للنسائي ج ٥ ص ١٣٠، خصائص أمير المؤمنين للنسائي ص ٩٣، المعجم الكبير ج ٥ ص ١٦٦، تفسير الألوسي ج ٦ ص ١٩٤.
٥٩. شهد أنك بلغت ونصحت وأدّيت ما عليك...: تفسير العياشي ج ١ ص ٣٣٤، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٤١.
٦٠. قال النبي: من أولى بكم من أنفسكم؟ فجهروا فقالوا: الله ورسوله، ثم قال ثانية...: تفسير العياشي ج ١ ص ٣٣٢، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٣٩.
٦١. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه: بصائر الدرجات ص ٩٧، قرب الإسناد ص ٥٧، الكافي ج ١ ص ٢٩٤، التوحيد ص ٢١٢.
٦٢. ن كنت مولاه فعلي مولاه... فقالها ثلاثاً: تفسير فرات ص ٥٠٦، ينابيع المودة ج ١ ص ١٠٤ و ج ٣ ص ١٤٢، الطرائف ص ١٤٤، وراجع: الكافي ج ١ ص ٢٩٥، الأمالي للطوسي ص ٢٤٧، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٢٤.
٦٣. عاشر الناس، فأمنوا بالله ورسوله والنور الذي أنزل، أنزل الله النور فيّ ثم في عليّ، ثم النسل منه إلى المهدي: الاحتجاج ج ١ ص ٧٧، إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤٧، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٣٢، معاشر الناس، إني نبيّ وعليّ وصيّي، ألا إنّ خاتم الأئمة منّا القائم المهدي...: روضة الواعظين ص ٩٧، الاحتجاج ج ١ ص ٨٠، التحصين ص ٥٨٨، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢١٣.
٦٤. لما نزلت: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...)، قال النبي: الله أكبر على إكمال الدين...: المسترشد ص ٤٦٨، مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٢٢٦، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٥٦.
٦٥. فقام بولاية عليّ يوم غدير خم... فأنزل الله: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...)، الكافي ج ١ ص ٢٨٩، وراجع: دعائم الإسلام ج ١ ص ١٥، الأمالي للصدوق ص ٥٠، روضة الواعظين ص ٣٥٠، إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٦٢، بشارة المصطفى ص ٣٢٨، المناقب للخوارزمي ص ١٣٥، كشف الغمّة ج ١ ص ٢٩٦، تاريخ بغداد ج ٨ ص ٢٨٤، تاريخ مدينة دمشق ج ٤٢ ص ٢٣٣، البداية والنهاية ج ٧ ص ٣٨٦.
٦٦. عن جابر عن أبي جعفر(ع)، قال: كان الله ولا شيء غيره، فأول ما ابتدأ من خلق خلقه أن خلق محمداً وخلقنا أهل البيت معه من نور عظمتته: بحار الأنوار ج ٣ ص ٣٥٧؛ أول ما خلق الله نور نبيك يا جابر: كشف الخفاء ج ١ ص ٢٦٥، تفسير الألوسي ج ١ ص ٥١، ينابيع المودة ج ١ ص ٥٦، بحار الأنوار ج ١٥ ص ٢٤، يا محمد، إني خلقتك وعليّ نوراً، يعني روحاً بلا بدن، قبل أن أخلق سماواتي وأرضي وعرشي وبحري: الكافي ج ١ ص ٤٤٠، بحار الأنوار ج ٥٤ ص ٦٥.
٦٧. عن أبي ذر قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وهو يقول خلقت أنا وعلي بن أبي طالب من نور واحد نسبح الله يمّة العرش قبل أن يخلق آدم بألفى عام... حتى انتهى بنا إلى عبد المطلب فقسّمنا بنصفين فجعلني في صلب عبد الله وجعل علياً في صلب أبي طالب: علل الشرايع ج ١ ص ١٣٥.
٦٨. فقال له: أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه ليس بعدي نبي أنّه لا ينبغي أن اذهب إلا وانت

- خليفتي...: المستدرک للحاکم ج ۳ ص ۱۳۳، و راجع مسند أحمد ج ۱ ص ۳۳۱، مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۲۰، المعجم الكبير ج ۱۲ ص ۷۸، كنز العمال ج ۱۱ ص ۶۰۶ و راجع ايضا: الكافي ج ۸ ص ۱۰۸، الإحتجاج ج ۱ ص ۱۵۵، صحيح مسلم ج ۷ ص ۱۲۰، سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۴۵، سنن الترمذي ج ۵ ص ۳۰۴.
۶۹. لَمَّا أدرکت فاطمة بنت رسول الله ۶ مدرك النساء، خطبها أكابر قريش من أهل الفضل والسابقة في الإسلام والشرف والمال، وكان كلما ذكرها رجل من قريش لرسول الله، أعرض عنه رسول الله بوجهه... يا رسول الله فقد أحببت مع ما شدد الله من عضدي بك، أن يكون لي بيت وأن تكون لي زوجة أسكن إليها، وقد أتيتك خاطباً راعياً أخطب إليك ابنتك فاطمة...: كشف الغمة ج ۱ ص ۳۶۳، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۲۴.
۷۰. وقد تداخلت الروايات بعضها في بعض، أنه لما قدم المهاجرون إلى المدينة بنوا حوالي مسجده بيوتاً فيها أبواب شارعة في المسجد، ونام بعضهم في المسجد...: مناقب آل أبي طالب ج ۷ ص ۳۶، بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۲۷، نهج الإيمان لابن جبر ص ۴۳۵.
۷۱. فنزل جبرئيل عن الله بأن سدوا الأبواب عن مسجد رسول الله قبل أن ينزل بكم العذاب، فأول من بعث إليه رسول الله يأمره بسد الأبواب...: بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۲۳؛ فيما بين الرضال (ع) من فضائل العترة الطاهرة قال: فأما الرابعة فأخراجه الناس من مسجده ما خلا العترة، حتى تكلم الناس في ذلك، وتكلم العباس فقال: يا رسول الله، تركت علياً وأخرجتنا...: الأمالي للصدوق ص ۶۱۸، عيون أخبار الرضا (ع) ج ۲ ص ۲۱۰، تحف العقول ص ۴۳۰، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۲۴ و ج ۳۹ ص ۲۰، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۳۱۴.
۷۲. ثم إن عمر بن الخطاب جاء فقال: إني أحب النظر إليك يا رسول الله إذا مررت إلى مصلاك، فأذن لي في خوخة أنظر إليك منها...: مناقب آل أبي طالب ج ۲ ص ۳۸، بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۲۹، نهج الإيمان لابن جبر ص ۴۴۳.
۷۳. فمر بهم رسول الله، فقال لها: ما بالك قاعده؟ فقالت: أنتظر أمر رسول الله بسد الأبواب، فقال: إن الله تعالى أمرهم بسد الأبواب واستثنى منهم رسوله، وأنتم نفس رسول الله...: بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۲۳.
۷۴. إن عائشة دعت أباها فأعرض عنه، ودعت حفصة أباها فأعرض عنها، ودعت أم سلمة علياً فنانجه طويلاً: مناقب آل أبي طالب ج ۱ ص ۲۰۳، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۵۲۱.
۷۵. إن رسول الله في ذلك المرض كان يقول: ادعوا لي حبيبي، فجعل يدعو له رجل بعد رجل، فيعرض عنه... فلما دخل، فتح رسول الله عينيه وتهلل وجهه، ثم قال: إليّ يا علي، إليّ يا علي، فما زال يدينه حتى أخذه بيده وأجلسه عند رأسه...: الأمالي للطوسي ص ۷۳۶، روضة الواعظين ص ۷۵؛ قال...: لما حضره الموت: ادعوا لي حبيبي، فدعوت له أبا بكر، فنظر إليه، ثم وضع رأسه ثم قال: ادعوا لي حبيبي...: شرح الأخبار ج ۱ ص ۱۴۷، الأمالي للطوسي ص ۳۳۲، تاريخ دمشق ج ۴۲ ص ۳۹۳، بشارة المصطفى ص ۳۷۳، المناقب للخوارزمي ص ۶۸، كشف الغمة ج ۱ ص ۱۰۰، ينابيع المودة ج ۲ ص ۱۶۳.
۷۶. فخرجنا من البيت لما عرفنا أن له إليه حاجة، فأكب عليه علي...: مناقب آل أبي طالب ج ۱ ص ۲۰۳، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۷۳.
۷۷. لما حضرت رسول الله الوفاة دعاني، فلما دخلت عليه قال لي: يا علي، أنت وصي وخليفتي... ثم أدناني

- فَأَسْرَى إِلَيَّ أَلْفٌ مِنْ الْعِلْمِ ، كُلُّ بَابٍ يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ...: الخصال ص ٦٥٢، الفصول المهمة في أصول الأئمة ج ١ ص ٥٧١، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٦٣؛ أَسْرَى إِلَيْكَ نَبِيُّ اللَّهِ شَيْئًا؟ قال : نعم، أَسْرَى إِلَيَّ أَلْفُ بَابٍ فِي كُلِّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ ، فقال : وعيته؟ قال : نعم وعقلته...: الخصال ص ٦٤٣، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٦٢؛ قال : ادعوا لي خليلي ، أو قال : حبيبي ، فرجونا أن تكونا أنتما هما...: بصائر الدرجات ص ٣٣٤، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٦٢، وراجع : الكامل لابن عدي ج ٢ ص ٤٥٠، تاريخ دمشق ج ٤٣ ص ٣٨٥، سير أعلام النبلاء ج ٨ ص ٢٤، ميزان الاعتدال ج ١ ص ٦٢٤، تاريخ الإسلام ج ١١ ص ٢٢٤، البداية والنهاية ج ٧ ص ٣٩٦.
٧٨. أَمَا مَا ذَكَرْتُمَا أَنِّي لَمْ أَشْهَدْ كَمَا أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ، فَإِنَّهُ قَالَ : لَا يَرَى عَوْرَتِي أَحَدٌ غَيْرَكَ إِلَّا ذَهَبَ بِصَرِّهِ ، فَلَمْ أَكُنْ لِأَرِيكُمْ بِهِ لَذَلِكَ ، وَأَمَّا إِكْبَابِي عَلَيْهِ فَإِنَّهُ عَلَّمَنِي أَلْفَ حَرْفٍ ، الْحَرْفُ يَفْتَحُ أَلْفَ حَرْفٍ ، فَلَمْ أَكُنْ لِأُطْلِعَكُمَا عَلَى سِرِّ رَسُولِ اللَّهِ ٦: بصائر الدرجات ص ٣٢٨، الخصال ص ٦٤٨، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٦٤.
٧٩. فقاموا فأتوا المسجد فإذا سائل خارج، فقال: يا سائل، أما أعطاك أحد شيئاً؟ قال: نعم هذا الخاتم، قال: من أعطاك؟ قال: أعطانيه ذلك الرجل الذي يصلّي، قال: على أيّ حال أعطاك؟ قال كان راكم...: الأمالي للصدوق ص ١٨٦، روضة الواعظين ص ١٠٢، وسائل الشيعة ج ٩ ص ٤٧٨، مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٢٠٩، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ١٨٣، جامع أحاديث الشيعة ج ٨ ص ٤٤٢، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤٦، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٦٤٧؛ فقال له النبي من أعطاك؟ قال: ذاك القائم. وأومأ بيده إلى أمير المؤمنين علي...: شواهد التنزيل ج ١ ص ٢٣٤، تفسير الألوسي ج ٦ ص ١٦٧، أعيان الشيعة ج ١ ص ٣٦٨، المناقب للخوارزمي ص ٢٦٤، كشف الغمّة ج ١ ص ٣٠٦، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ١٩٦.
٨٠. إذا كان يوم القيامة، جمع الله الناس من صعيدٍ واحد من الأولين والآخرين.... يا ربّ شيعة عليّ، أراهم قد صرفوا تلقاء أصحاب النار ومنعوا عن الحوض، قال: فيقول له الملك: إن الله يقول لك: قد وهبتهم لك يا محمد وصفحت لك عن ذنوبهم....: الأمالي للمفيد ص ٢٩٠، الأمالي للطوسي ص ٦٧، تفسير فرات ص ٢٥٩، بشارة المصطفى ص ٢٠، كشف الغمّة ج ١ ص ١٣٥، بحار الأنوار ج ٨ ص ١٧.
٨١. لَمَّا ثَقُلَ رَسُولُ اللَّهِ فِي مَرَضِهِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ ، كَانَ رَأْسُهُ فِي حِجْرِي ، وَالْبَيْتُ مَمْلُوءٌ مِنْ أَصْحَابِهِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ ، وَالْعَبَّاسُ بَيْنَ يَدَيْهِ يَذْبُغُ عَنْهُ بِظَرْفِ رِدَائِهِ ، فَيَجْعَلُ رَسُولُ اللَّهِ يُغَمِّي عَلَيْهِ سَاعَةً وَيَفِيقُ سَاعَةً...: بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٥٠٠، الأمالي للطوسي ص ٦٠٠.
٨٢. فقال: يا عَبَّاسُ ، يَا عَمَّ النَّبِيِّ ، اقْبَلْ وَصِيَّتِي فِي أَهْلِي وَفِي أَزْوَاجِي ، وَاقْضِ دِينِي ، وَانْجِزْ عِدَاتِي...: الأمالي للطوسي ص ٦٠٠، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٥٠٠، غاية المرام ج ٦ ص ١٥٨.
٨٣. فرسول الله في الآية النبويون، ونحن في هذا الموضع الصديقون والشهداء، وأنتم الصالحون، فتسموا بالصالح كما سماكم الله عزوجل: الكافي ج ٨ ص ٣٥، شرح الأخبار ج ٣ ص ٤٦٥، بحار الأنوار ج ٦٥ ص ٣٢، تفسير العياشي ج ١ ص ٢٥٦، التفسير الصافي ج ١ ص ٤٦٨، البرهان ج ٢ ص ١٢٤، نور الثقلين ج ١ ص ٤١٥.
٨٤. قال: نحن الحبل: الأمالي للطوسي ص ٢٧٢، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٥٢، البرهان ج ٣١ ص ٦٧١، علي بن أبي طالب حبل الله المتين: تفسير العياشي ج ١ ص ١٩٤، تفسير فرات الكوفي ص ٩٠، البرهان ج ١ ص ٦٧٢، نور الثقلين ج ١ ص ٣٧٧، بحار الأنوار ج ٣٦ ص ١٥، هم حبل الله الذي أمرنا بالاعتصام به: تفسير العياشي ج ١

- ص ۱۰۲، البرهان ج ۱ ص ۴۴۶، نور الثقلين ج ۱ ص ۳۷۷، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۸۵هـ وحبل الله المتين، وعروته الوثقى، وطريقته المثلى، المؤدى إلى الجنة: عيون اخبار الرضا(ع) ج ۲ ص ۱۳۷، بحار الأنوار ج ۸۹ ص ۱۴، البرهان ج ۱ ص ۶۵.
۸۵. فلو دعاني حتى يقطع عنقه أو تنتشر أنامله ما استجبتُ له: الكافي ج ۲ ص ۴۰۰، مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۶۶، أمالي المفيد ص ۳، عدة الداعي ص ۵۷، الجواهر السنية ص ۱۱۱، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۲۷۹، جامع أحاديث الشيعة ج ۱ ص ۴۴۳، غاية المرام ج ۶ ص ۱۳۷.
۸۶. الصُّراط والسُّراط والزُّراط: الطريق: لسان العرب ج ۷ ص ۳۴۰ صراط: الصُّراط - بالكسر الطريق: تاج العروس ج ۱۰ ص ۳۳۰.
۸۷. فقلت والجمع يسمعون: ألا أكبرنا سناً وأكثرنا ليناً: بحار الأنوار ج ۳۰ ص ۲۹۱.
۸۸. نهج البلاغة ج ۴ ص ۴۳، خصائص الأنمة ص ۱۱۱، بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۶۰۹، المراجعات ص ۳۴۰.
۸۹. وقد كنتُ حشئتُ الناس على لحاقه وأمرتهم بغيائه قبل الوقعة، ودعوتهم سرّاً وجهراً وعوداً وبدءاً، فمنهم الآتي كارهاً، ومنهم المعتل كاذباً، ومنهم القاعد خاذلاً... نهج البلاغة ج ۳ ص ۶۰، الغارات ج ۲ ص ۷۶۴، بحار الأنوار ج ۳۳ ص ۵۶۵، شرح نهج البلاغة ج ۱۶ ص ۱۴۵.
۹۰. خرج علي بن أبي طالب(ع) لصلاة الفجر، فأقبل ينادي: الصلاة الصلاة، فما أدري أنادى أم رأيْتُ بريق السيوف؟ وسمعتُ قائلاً يقول: الله الحكم لالك يا علي، ولا لأصحابك... روضة الواعظين ص ۱۳۴، الإرشاد ج ۱ ص ۲۰، بحار الأنوار ج ۴۲ ص ۲۳۱، شرح نهج البلاغة ج ۶ ص ۱۱۸، أعيان الشيعة ج ۱ ص ۵۳۱، كشف الغمّة ج ۲ ص ۶۵.
۹۱. سمعتُ عليّاً يقول: فزئتُ وربّ الكعبة: بحار الأنوار ج ۴۲ ص ۲۳۹؛ فلمّا ضربه ابن ملجم قال: فزئتُ وربّ الكعبة: أنساب الأشراف ص ۴۹۹؛ وسار أمير المؤمنين حتى دخل المسجد، والقناديل قد خمد ضوءها، فصلّى في المسجد وردّه وعقّب ساعة... ف وقعت الضربة على الضربة التي ضربه عمرو بن عبد ود العامري، ثم أخذت الضربة إلى مفرق رأسه إلى موضع السجود...: بحار الأنوار ج ۴۲ ص ۲۸۱.
۹۲. وكتب أكثر أهل الكوفة إلى معاوية: فإنّا معك، وإن شئت أخذنا الحسن وبعثناه إليك...: الخرائج والجرائح ج ۲ ص ۵۷۹، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۴۵.
۹۳. أيها الناس! فأني رجالات منكم يسرون بعد قتله، أم أية عين منكم تحبس دمعها وتضنّ عن انهماكها?...: مثير الأحران، ص ۱۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۷.
۹۴. عن فضل بن أبي قرة قال: سمعتُ أبا عبد الله(ع) يقول: أوحى الله إلى إبراهيم أنّه سيولد لك. فقال لسارة، فقالت: أألد وأنا عجوز؟ فأوحى الله إليه: إنّها ستلد ويعذب أولادها أربعمئة سنة بردها الكلام عليّ. قال: فلمّا طال على بني إسرائيل العذاب ضجّوا وبكوا إلى الله أربعين صباحاً، فأوحى الله إلى موسى وهارون أن يخلّصهم من فرعون، فحطّ عنهم سبعين ومئة سنة. قال: وقال أبو عبد الله(ع): هكذا أنتم لو فعلتم لفرّج الله عنّا، فأما إذا لم تكونوا فإنّ الأمر ينتهي إلى منتهاه: تفسير العياشي ج ۲ ص ۱۵۴، التفسير الصافي ج ۲ ص ۴۶۰، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۱۳۱، مستدرک الوسائل ج ۵ ص ۲۳۹.

٩٥. يا أحمد بن إسحاق، إن الله تبارك وتعالى لم يخل الأرض منذ خلق آدم، ولا يخلها إلى أن تقوم الساعة من حجة لله على خلقه، به يدفع البلاء عن أهل الأرض، وبه ينزل الغيث، وبه يخرج بركات الأرض...: كمال الدين وتام النعمة ص ٣٨٤، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٢٤، كشف الغمة ج ٣ ص ٣٣٤.
٩٦. إذا قام القائم نزلت ملائكة بدر...: الغيبة للنعماني ص ٢٥٢.
٩٧. فيقول له جبرئيل: يا سيدي، قولك مقبول وأمرك جائز...: مختصر بصائر الدرجات ص ١٨٢.
٩٨. فإذا خرج أسند ظهره إلى الكعبة واجتمع إليه ثلاثمائة وثلاثة عشر... فأول ما ينطق به هذه الآية: (بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ): كمال الدين ص ٣٣١، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ١٩٢.
٩٩. عن علي بن الحسين (ع): يا أبا خالد، إن أهل زمان غيبتهم القائلون بإمامته، المنتظرون لظهوره، أفضل أهل كل زمان لأن الله تعالى ذكره أعطاهم من العقول والأفهام والمعرفة ما صارت به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهدة...: كمال الدين ص ٣٢٠، الاحتجاج ج ٢ ص ٥٠، بحار الأنوار ج ٣٦ ص ٣٨٧، ج ٥٢ ص ١٢٢، قصص الأنبياء ص ٣٤٤.
١٠٠. فقلت للصادق: فكيف ينتفع الناس بالحجة الغائب المستور؟ قال: كما ينتفعون بالشمس إذا سترها السحاب: أمالي الصدوق ص ٢٥٣، كمال الدين ص ٢٠٧، روضة الواعظين ص ١٩٩، بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٦ و ٥٢ ص ٩٢، وراجع يتابع المودة ج ١ ص ٧٥.
١٠١. ما علمت أنا معاشر الأئمة تُعرض علينا أعمال شيعتنا صباحاً ومساءً، فما كان من التقصير في أعمالهم سألنا الله تعالى الصّحّح لصاحبه، وما كان من العلوّ سألنا الله الشكر لصاحبه: مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ٤٥٢، مستدرك الوسائل ج ١٢ ص ١٦٤، بحار الأنوار ج ٤٩ ص ٩٨، جامع أحاديث الشيعة ج ١٣ ص ٣٠٧؛ فسألته عن قوله تعالى: (أَعْمَلُوا فَنَسِيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ)، قال إني أنا عن: بصائر الدرجات ص ٤٤٧، وراجع الكافي ج ١ ص ٢١٩، معاني الأخبار ص ٣٩٢، دعائم الإسلام ج ١ ص ٢١، جمال الأسبوع ص ١١٦، سعد السعود ص ٩٨، الفصول المهمة للحزب العاملي ج ١ ص ٣٩٠، تفسير العياشي ج ٢ ص ١٠٩، تفسير القمي ج ١ ص ٣٠٤، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ١٠٧، مستدرك الوسائل ج ١٢ ص ١٦٤، بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٣٤٦، جامع أحاديث الشيعة ج ١٣ ص ٣٠٧.
١٠٢. عن عبد السلام بن صالح الهروي، قال: قلت لعلي بن موسى الرضا (ع): يا بن رسول الله، ما تقول في الحديث الذي يرويه أهل الحديث أن المؤمنين يزورون ربهم من منازلهم في الجنة؟ فقال: يا أبا الصلت، إن الله تبارك وتعالى فضل نبيه محمداً (ص) على جميع خلقه من النبيين... من وصف الله بوجه كالوجه فقد كفر، ولكن وجه الله أنبياءه ورسله وحججه صلوات الله عليهم...: الأمالي للصدوق ص ٥٤٥، التوحيد للصدوق ص ١٧٨، عيون أخبار الرضا (ع) ج ٢ ص ١٠٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٢٥، الاحتجاج ج ٢ ص ١٨٩، بحار الأنوار ج ٤ ص ٣١، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٣٣، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٦٠.
١٠٣. فنحن أول خلق ابتدأه الله، وأول خلق عبد الله وسبحه، ونحن سبب خلق الخلق، وسبب تسييحهم وعبادتهم من الملائكة والأدميين، فبنا عرف الله، وبنا وحد الله: بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٢٠، غاية المرام ج ١ ص ٤٢، فكنا أول من أقر بذلك، ثم قال لمحمد (ص): وعزتي وجلالي وعلو شأني، لولاك ولولا علي وعترتكما المهادون

- المهديون الراشدون ما خلقت الجنة والنار: بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۱۹، غاية المرام ج ۱ ص ۴۱.
۱۰۴. وهي راية رسول الله نزل بها جبرئيل يوم بدر: الغيبة للنعمان ص ۳۲۰، بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۳۲.
۱۰۵. لَمَّا التَقَى أمير المؤمنين (ع) وأهل البصرة، نشر الراية راية رسول الله (ع)، فزلزلت أقدامهم... وإن هذه الراية لا ينشرها بعدي إلا القائم: الغيبة للنعمان ص ۳۲۰، بحار الأنوار ج ۳۲ ص ۲۱.
۱۰۶. يسير الرعب قدامها شهراً ووراءها شهراً وعن يمينها شهراً وعن يسارها شهراً: بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۶۰.
۱۰۷. وهم الذين كانوا مع نوح في السفينة، والذين كانوا مع إبراهيم حيث أُلقي في النار...: الغيبة للنعمان ص ۳۲۳.
۱۰۸. جبرئيل عن يمينه وميكائيل عن يساره...: الغيبة للنعمان ص ۳۲۰.
۱۰۹. فناداني أبو محمد (ع): يا عمّة، هلمّي فأُتيني بابني. فأُتيت به، فتناوَله وأخرج لسانه فمسحه على عينيهِ ففتحها...: الغيبة ص ۲۳۵، مدينة المعاجز ج ۸ ص ۲۹، بحار الأنوار ج ۵۱ ص ۱۷، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۱۱۱.
۱۱۰. إن رسول الله (ص) نظر إلى عليّ والحسن والحسين (ع) فبكى وقال: أنتم المستضعفون بعدي...: معاني الأخبار ص ۷۹، وراجع: دعائم الإسلام ج ۱ ص ۲۲۵، عيون أخبار الرضا (ع) ج ۱ ص ۶۶، شرح الأخبار ج ۲ ص ۴۹۴، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۱۶۸ و ج ۲۸ ص ۵۰.
۱۱۱. فجاء عُمَرُ ومعه قبس، فتلقته فاطمة عليها السلام على الباب، فقالت فاطمة: يا بن الخطّاب! أتراك محرّقاً عليّ بابي؟! قال: نعم! بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۳۸۹، فقال عمر بن الخطّاب: اضرموا عليهم البيت ناراً...: الأمالي للمفيد ص ۴۹، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۳۱، وكان يصيح: احرقوا دارها بمن فيها، وما كان في الدار غير عليّ والحسن والحسين: الملل والنحل ج ۱ ص ۵۷.
۱۱۲. والذي نفس عمر بيده، تخرُجُ أو لأحرقنّها على مَنْ فيها، فليل له: يا أبا حفص، إنّ فيها فاطمة! قال: وإن! الغدير ج ۵ ص ۳۷۲، الإمامة والسياسة ج ۱ ص ۱۹.
۱۱۳. فضرب عمر الباب برجله فكسره، وكان من سعف، ثمّ دخلوا، فأخرجوا عليّاً (ع) ملتبساً...: تفسير العباسي ج ۲ ص ۶۷، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۲۷.
۱۱۴. عصر عمر فاطمة عليها السلام خلف الباب، ونبت مسمار الباب في صدرها، وسقطت مريضة حتّى ماتت: مؤتمر علماء بغداد ص ۱۸۱.
۱۱۵. وهي تجهر بالبكاء وتقول: يا أبتاه يا رسول الله، ابنتك فاطمة تُضرب؟!...: الهداية الكبرى ص ۴۰۷، وقالت: يا أبتاه يا رسول الله، هكذا كان يُفعل بحبيبتك وابنتك؟!...: بحار الأنوار ج ۳۰ ص ۲۹۴.
۱۱۶. ثمّ يدخل المسجد فينقص الحائط حتّى يضعه إلى الأرض... وذلك الحطب عندنا نتوارثه: دلائل الإمامة ص ۴۵۵.
۱۱۷. لَمَّا رأى الحسين (ع) مصارع فتياته وأحبّته، عزم على لقاء القوم بمهجته، ونادى: هل من ذابّ يذبّ عن حرم رسول الله؟!...: بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۴۶.
۱۱۸. فلمّا رأى ذلك شمربن ذي الجوشن، استدعى الفرسان فصاروا في ظهور الرّجال، وأمر الرماة أن يرموه، فرشقوه بالسهم حتّى صار كالقنفذ: الإرشاد ج ۲ ص ۱۱۱؛ روضة الواعظين.

١١٩. قال الحسين (ع): بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله: مقتل الحسين (ع) للخوارزمي ج ٢ ص ٣٤، فرماه... وأبو أيوب الغنوي بسهم مسموم في حلقه، فقال: بسم الله ولا حول ولا قوة إلا بالله، وهذا قتيل في رضى الله: المناقب لابن شهر آشوب ج ٤ ص ١١١، بحار الأنوار ج ٤٥ ص ٥٥.
١٢٠. لما كان من أمر الحسين (ع) ما كان، ضجت الملائكة إلى الله بالبكاء وقالت: يفعل هذا بالحسين؟...: الكافي، ج ١، ص ٣٤٥: الأمالي للطوسي، ص ٤١٨.
١٢١. لما قُتل الحسين بن علي (ع)، كسفت الشمس كسفة بدت الكواكب نصف النهار، حتى ظننا أنها هي: المعجم الكبير ج ٣ ص ١١٤ ح ٢٨٣٨، تهذيب الكمال ج ٦ ص ٤٣٣ الرقم ١٣٢٣، تاريخ مدينة دمشق ج ١٤ ص ٢٢٨.
١٢٢. (امن يجب المضطر اذا دعاه)، قال: هذه الآية نزلت في القائم: البرهان ج ٤ ص ٢٢٥، معجم احاديث الامام المهدي ج ٥ ص ٣٠٩، كاني انظر اليه وقد اسند ظهره الى الحجر فيشهد الله حقه... الغيبة للنعماني ص ١٨٧، البرهان ج ٤ ص ٢٢٥.
١٢٣. فيقول له جبرئيل: يا سيدي، قولك مقبول، وأمرك جائز... مختصر بصائر الدرجات ص ١٨٢.
١٢٤. فيمسح يده على وجهه ويقول: الحمد لله الذي صدقنا وعده وأورثنا الأرض...: بحار الأنوار ج ٥٣ ص ٦.
١٢٥. القوامون بأمره، العاملون بإرادته، الفائزون بكرامته، اصطفاكم بعلمه، وارضاكم لغيبه، واختاركم لسره: عيون أخبار الرضا (ع) ج ١ ص ٣٥٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٥٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، وهل علمت ما كان عنده من علم الكتاب؟ قال: قلت: أخبرني به؟ قال: قدر قطرة من الماء في البحر الأخضر، فما يكون ذلك من علم الكتاب؟!... فأوماً بيده إلى صدره وقال: علم الكتاب والله كله عندنا، علم الكتاب والله كله عندنا: الكافي ج ١ ص ٢٥٧، وراجع بصائر الدرجات ص ٢٣٣، بحار الأنوار ج ٢٦ ص ١٩٧، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٥٢٣، غاية المرام ج ٤ ص ٥٧.
١٢٦. (عم يتساءلون، عن النبأ العظيم)، قال: النبأ العظيم: الولاية...: الكافي ج ١ ص ٤١٨، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٣٥٢، البرهان ج ٥ ص ٥٦٤، نور الثقلين ج ٥ ص ١ (عج ٤).
١٢٧. ولو أن رجلاً عمّر ما عمّر نوح في قومه ألف سنة إلا خمسين عاماً، يصوم النهار ويقوم الليل في ذلك المكان، ولقي الله بغير ولايتنا، لم ينفعه شيئاً: المحاسن ج ١ ص ٩١، الكافي ج ٨ ص ٢٥٣، من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٢٤٥، وسائل الشيعة ج ١ ص ١٢٢، مستدرک الوسائل ج ١ ص ١٤٩، شرح الأخبار ج ٣ ص ٤٧٩.
١٢٨. فوالله ما علمتكم الا بالله عليماً وفي ام الكتاب علماً حكيماً وان الله في صدرك عظيم... الغارات ج ٢ ص ٨٩٤ الاختصاص ص ٧٩، بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٢١١، البرهان ج ٤ ص ٨٤٦.
١٢٩. سأل سائل عن قول الله عز وجل (وأنه في ام الكتاب لدينا لعلي حكيم) قال: هو امير المؤمنين: بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٢١٠، البرهان ج ٤ ص ٨٤٧.
١٣٠. (بل هو آيات بينات في صدور الذين اوتوا العلم)، قال: هم الائمة من آل محمد: بحار الأنوار ج ٢٣ ص ١٨٩، البرهان ج ٤ ص ٣٢٨.
١٣١. ان هذا العلم انتهى إلى في القرآن... بصائر الدرجات ص ٢٢٦، وسائل الشيعة ج ٢٨ ص ١٩٩، بحار الأنوار ج

۲۳ ص ۲۰۳.

۱۳۲. السلام على أئمة الهدى ومصابيح الدجى، وأعلام التقى وذوي النهى، وأولي الحجي وكهف الورى، وورثة الأنبياء، والمثل الأعلى...: عيون أخبار الرضا(ع) ج ۱ ص ۳۰۵، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعة ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدي ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۲ ص ۲۹۸.

۱۳۳. هذا الجبل هذا جبل يدعى رَضْوَى من جبال فارس أحبنا فنقله الله إلينا أما إن فيه كل شجرة مطعم ونعم أماناً للخائف... الغيبة للطوسي ص ۱۶۳، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۱۵۳.

۱۳۴. كأني بالقائم على ذي طوى قائماً على رجله حافياً يرتقب بسنة موسى(ع)...: بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۷۵.

۱۳۵. هذا الجبل هذا جبل يدعى رَضْوَى من جبال فارس أحبنا فنقله الله إلينا أما إن فيه كل شجرة مطعم ونعم أماناً للخائف... الغيبة للطوسي ص ۱۶۳، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۱۵۳.

۱۳۶. ان الله عز وجل غضب على الشيعة فخيرني نفسي أو هم فوقيتهم والله بنفسى: الكافي ج ۱ ص ۲۶۰.

۱۳۷. جعلت فداك متى الفرج؟ فقال: يا أبابصير، أنت ممن يريد الدنيا؟ من عرف هذا الأمر فقد فرج عنه بانتظاره: الكافي ج ۱ ص ۳۷۱، كتاب الغيبة للنعماني ص ۳۶۱، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۱۴۲.

۱۳۸. كأني بالقائم يفرق الجنود في البلاد...: الإرشاد ج ۲ ص ۳۷۹، روضة الواعظين ص ۲۶۴.

۱۳۹. تحمله غمامة، واضع يده على منكب ملكين: كتاب الفتن للمروزي ص ۳۴۷، تاريخ مدينة دمشق ج ۱ ص ۲۲۹.

۱۴۰. ثم يأتيه النصارى فيقولون: نحن أصحابك، فيقول: كذبتم، بل أصحابي المهاجرون بقيّة أصحاب الملحمة، فيأتي مجمع المسلمين: كتاب الفتن للمروزي، ص ۳۴۷.

۱۴۱. وينزل عيسى بن مريم(ع)... فيقول له أميرهم: يا روح الله تقدّم، صلّ: مسند أحمد ج ۴ ص ۲۱۷، تفسير ابن كثير ج ۱ ص ۵۹۳، الدر المنثور ج ۲ ص ۲۴۳.

۱۴۲. فيقول: بل صلّ أنت بأصحابك، فقد رضى الله عنك، فإنما بعثت وزيراً ولم أبعث أميراً: كتاب الفتن للمروزي ص ۳۴۷.

۱۴۳. لا يجد الرجل منكم يومئذٍ موضعاً لصدقته ولا لبرّه؛ لشمول الغنى جميع المؤمنين: الإرشاد ج ۲ ص ۳۸۴، بحار الأنوار ج ۲ ص ۳۸۴، يطلب الرجل منكم من يصله... فلا يجد أحداً يقبل منه: الإرشاد ج ۲ ص ۳۸۱، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۳۷.

۱۴۴. إذا قام القائم، يأمر الله الملائكة بالسلام على المؤمنين والجلوس معهم في مجالسهم...: دلایل الإمامة ص ۴۵۵.

۱۴۵. إذا قام قائمنا وضع الله يده على رؤوس العباد، فجمع بها عقولهم...: الكافي ج ۱ ص ۲۵، كمال الدين ص ۶۷۴، الخرائج والجرائح ج ۱ ص ۲۴.

۱۴۶. إن قائمنا إذا قام، مدّ الله عز وجل لشيعتنا في أسماعهم وأبصارهم، حتى لا يكون بينهم وبين القائم بريد، يكلمهم فيسمعون...: الكافي ج ۸ ص ۲۴۱، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۳۶.

۱۴۷. ولا يمرض، ويقول الرجل لغنمه ولدوابه: اذهبوا وارعوا...: الملاحم والفتن ص ۲۰۳، كتاب الفتن للمروزي

ص ٣٥٤.

١٤٨. لا تمنع السماء شيئاً من قطرها، ولا الأرض شيئاً من نباتها: الجامع الصغير ج ٢ ص ٤٠٢، مجمع الزوائد ج ٧ ص ٣١٤، الكامل ج ٣ ص ٩٩، تذكرة الحفاظ ج ٣ ص ٨٣٨، تاريخ ابن خلدون ج ١ ص ٨٠٨، يؤذن للسماء في القطر، ويؤذن للأرض في النبات، حتى لو بذرت حبك في الصفا لنبت...: الجامع الصغير ج ٢ ص ١٣٥، فوائد العراقيين ص ٤٤.

١٤٩. نحن صمّ بكم عما جاء به محمد: البرهان ج ٢ ص ٦٦٤، تفسير الثعلبي ج ٤ ص ٣٤١، الدر المنثور ج ٣ ص ١٧٦.
١٥٠. هذا الجبل هذا جبل يدعى رَضْوَى من جبال فارس أحببنا فنقله الله إلينا أما إن فيه كل شجرة مطعم ونعم أمانٌ للخائف...: الغيبة للطوسي ص ١٦٣، بحار الانوار ج ٥٢ ص ١٥٣.

منابع تحقيق

١. الاحتجاج على أهل اللجاج، أبو منصور أحمد بن علي الطبرسي (ت ٦٢٠هـ) تحقيق: إبراهيم البهادر ومحمد هادي به، طهران: دار الأسوة، الطبعة الأولى، ١٤١٣هـ.
٢. الإرشاد، الشيخ المفيد، (٤١٣ق)، تحقيق مؤسسة آل البيت لتحقيق التراث، الطبعة الثانية، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع.
٣. أعيان الشيعة، محسن بن عبد الكريم الأمين الحسيني العاملي الشقراي (ت ١٣٧١هـ)، إعداد: السيد حسن الأمين، بيروت: دارالتعارف، الطبعة الخامسة، ١٤٠٣هـ.
٤. إقبال الأعمال، السيد رضي الدين علي بن موسى المعروف بابن طاووس، (ت ٦٦٤هـ)، تحقيق: جواد القيومي الإصفهاني، قم: مكتب الإعلام الإسلامي، الطبعة الأولى.
٥. الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرة في السنة، أبو القاسم علي بن موسى الحلبي الحسني المعروف بابن طاووس (ت ٦٦٤هـ)، تحقيق: جواد القيومي، قم: مكتب الإعلام الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤١٤هـ.
٦. الأمالي، الشيخ الصدوق ٣٨١، الطبعة الأولى، ١٤١٧ق، مؤسسة البعثة، قم.
٧. الأمالي، الشيخ المفيد (٤١٣ق)، الطبعة الثانية ١٤١٤، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
٨. الأمالي، أبو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ٤٦٠هـ)، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم: دار الثقافة، الطبعة الأولى، ١٤١٤هـ.
٩. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، محمد بن محمد تقي المجلسي (ت ١١١٠هـ)، طهران: دار الكتب الإسلامية، الطبعة الأولى، ١٣٨٦هـ.

١٠. البداية والنهاية، ابن كثير، (٧٧٤ ق)، تحقيق: علي شيري، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ ق، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
١١. بشارة المصطفى لشيعه المرتضى، أبو جعفر محمد بن محمد بن علي الطبري (ت ٥٢٥ هـ)، النجف الأشرف: المطبعة الحيدرية، الطبعة الثانية، ١٣٨٣ هـ.
١٢. بصائر الدرجات، أبو جعفر محمد بن الحسن الصفار القمي المعروف بابن فروخ (ت ٢٩٠ هـ)، قم: مكتبة آية الله المرعشي، الطبعة الأولى، ١٤٠٤ هـ.
١٣. تاج العروس، الزبيدي، (١٢٠٥ ق)، تحقيق علي شيري، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
١٤. تاريخ ابن خلدون، ابن خلدون، (٨٠٨ ق)، الطبعة الرابعة، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
١٥. تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، محمد بن أحمد الذهبي (ت ٧٤٨ هـ)، تحقيق: عمر عبد السلام تدمري، بيروت: دار الكتاب العربي، الطبعة الأولى، ١٤٠٩ هـ.
١٦. تاريخ بغداد، الخطيب البغدادي، (٤٦٣ ق)، تحقيق مصطفى عبد القادر عطاء، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت.
١٧. تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، (٥٧١ ق)، تحقيق: علي شيري، ١٤١٥، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
١٨. التحصين، السيد ابن طاووس، (٦٦٤ ق)، الطبعة الأولى، مؤسسة دار الكتاب للطباعة والنشر، قم.
١٩. تحف العقول، ابن شعبه الحراني، (القرن الرابع) تحقيق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الثانية، ١٤٠٤ ق، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم.
٢٠. تذكرة الحفاظ، الذهبي، (٧٤٨)، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
٢١. تفسير ابن كثير، ابن كثير، (٧٧٤ ق)، تحقيق: يوسف عبد الرحمن المرعشي، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
٢٢. تفسير البرهان (البرهان في تفسير القرآن)، هاشم بن سليمان البحراني (ت ١١٠٧ هـ)، تحقيق: الموسوي الزندي، قم: مؤسسة مطبوعات إسماعيليان، الطبعة الثانية، ١٣٣٤ هـ.
٢٣. تفسير البغوي (معالم التنزيل)، أبو محمد الحسين بن مسعود الفراء البغوي (ت ٥١٦ هـ)، بيروت: دار المعرفة.
٢٤. تفسير الثعلبي، الثعلبي، (٤٢٧ هـ)، تحقيق: أبو محمد بن عاشور، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ هـ.
٢٥. تفسير الثعلبي، الثعلبي، (٤٢٧ ق)، تحقيق أبي محمد بن عاشور، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ ق، دار إحياء التراث

العربي، بيروت

۲۶. التفسير الصافي، الفيض الكاشاني، (۱۰۹۱ ق)، الطبعة الثانية، ۱۴۱۶ ق، مؤسسة الهادي، قم.
۲۷. تفسير العياشي، أبو النضر محمد بن مسعود السلمي السمرقندي المعروف بالعيّاشي (ت ۳۲۰ هـ)، تحقيق: السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي، طهران: المكتبة العلميّة، الطبعة الأولى، ۱۳۸۰ هـ.
۲۸. تفسير القرطبي (الجامع لأحكام القرآن)، أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي (ت ۶۷۱ هـ)، تحقيق: محمد عبد الرحمن المرعشلي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، ۱۴۰۵ هـ.
۲۹. تفسير القمي، علي بن إبراهيم القمي، (ت ۳۲۹ هـ)، تحقيق: السيّد طيّب الموسوي الجزائري، قم: منشورات مكتبة الهدى، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۴ هـ.
۳۰. تفسير فرات الكوفي، أبو القاسم فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفي (ق ۴ هـ)، تحقيق: محمد كاظم المحمودي، طهران: وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، الطبعة الأولى، ۱۴۱۰ هـ.
۳۱. تفسير مجمع البيان، الشيخ الطبرسي (۵۴۸) الطبعة الأولى، ۱۴۱۵ ق، مؤسسة الأعلمي، بيروت لبنان.
۳۲. تفسير نور الثقلين، الشيخ الحويزي، (۱۱۱۲ ق)، تصحيح وتعليق: السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي، الطبعة الرابعة، ۱۳۷۰ ش، مؤسسة إسماعيليان للطباعة والنشر والتوزيع، قم.
۳۳. التوحيد، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ هـ)، تحقيق: هاشم الحسيني الطهراني، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الأولى، ۱۳۹۸ هـ.
۳۴. تهذيب الأحكام، الشيخ الطوسي، (۴۶۰ ق)، تحقيق وتعليق: السيّد حسن الموسوي، الطبعة الثالثة، ۱۳۶۴ ش، دار الكتب الإسلامية، طهران.
۳۵. تهذيب الكمال، أبي الحجاج يوسف المزي، (۷۲۴ ق)، تحقيق: بشّار عوّاد معروف، الطبعة الرابعة، ۱۴۰۶ ق، مؤسسة الرسالة، بيروت.
۳۶. جامع أحاديث الشيعة، السيّد البروجردي (ت ۱۳۸۳ هـ)، قم: المطبعة العلمية.
۳۷. الجامع الصغير، جلال الدين السيوطي، (۹۱۱ ق)، الطبعة الأولى، ۱۴۰۱ ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
۳۸. الجواهر السنية في الأحاديث القدسية، محمد بن الحسن بن علي بن الحسين الحرّ العاملي (ت ۱۱۰۴ هـ)، قم: مكتبة المفيد.
۳۹. الخرائج والجرائح، أبو الحسين سعيد بن عبد الله الراوندي المعروف بقطب الدين الراوندي (ت ۵۷۳ هـ)، تحقيق: مؤسسة الإمام المهدي عج، قم: مؤسسة الإمام المهدي عج، الطبعة الأولى، ۱۴۰۹ هـ.

٤٠. الخرائج والجرائح، قطب الدين الراوندي، (٥٧٣ق) بإشراف السيد محمد باقر الموحّد الأبطحي، الطبعة الأولى، ١٤٠٩ق، مؤسسة الإمام المهدي، قم.
٤١. خصائص الإمام أمير المؤمنين، أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي (ت ٣٠٣هـ)، تحقيق: محمد باقر المحمودي، الطبعة الأولى، ١٤٠٣هـ.
٤٢. الخصال، الشيخ الصدوق، (٣٨١ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، منشورات جماعة المدرّسين في الحوزة العلمية، قم.
٤٣. الدرّ المنثور، جلال الدين السيوطي، (٩١١ق)، دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت.
٤٤. دعائم الإسلام وذكر الحلال والحرام والقضايا والأحكام، أبو حنيفة النعمان بن محمد بن منصور بن أحمد بن حيّون التميمي المغربي (ت ٣٦٣هـ)، تحقيق: آصف بن علي أصغر فيضي، قم: مؤسسة آل البيت، بالأوفسيت عن طبعة دار المعارف في القاهرة، ١٣٨٣هـ.
٤٥. دلائل الإمامة، محمد بن جرير الطبري، (القرن الرابع)، الطبعة الأولى، ١٤١٢ق، مركز الطباعة والنشر في مؤسسة البعثة، قم.
٤٦. ذخائر العقبى في مناقب ذوي القربى، أبو العباس أحمد بن عبد الله الطبري (ت ٦٩٣هـ)، بيروت: دار المعرفة.
٤٧. رجال النجاشي (فهرست أسماء مصنفی الشيعة)، أبو العباس أحمد بن علي النجاشي (ت ٤٥٠هـ)، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، الطبعة الخامسة، ١٤١٦هـ.
٤٨. روح المعاني في تفسير القرآن (تفسير الألوسي)، محمود بن عبد الله الألوسي (ت ١٢٧٠هـ)، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
٤٩. روضة الطالبين، محيي الدين النووي دمشقي (ت ٦٧٦هـ)، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود وعلي محمد معوض، بيروت: دار الكتب العلمية.
٥٠. سعد السعود، أبو القاسم علي بن موسى الحلّي المعروف بابن طاووس (ت ٦٦٤هـ)، قم: مكتبة الرضي، الطبعة الأولى، ١٣٦٣هـ. ش.
٥١. سنن ابن ماجه، أبو عبدالله محمد بن يزيد بن ماجه القزويني (ت ٢٧٥هـ)، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
٥٢. السنن الكبرى، أبو بكر أحمد بن الحسين بن علي البيهقي (ت ٤٥٨هـ)، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
٥٣. السنن الكبرى، أبو عبد الرحمن بن شعيب النسائي (ت ٣٠٣هـ)، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع،

- الطبعة الأولى، ۱۳۴۸ هـ.
۵۴. سير أعلام النبلاء، الذهبي، (۷۴۸ق)، الطبعة التاسعة، ۱۴۱۲ق، مؤسسة الرسالة، بيروت.
۵۵. شرح الأخبار، القاضي النعمان المغربي، (۳۶۳ق)، تحقيق: محمد الجاهلي، الطبعة الثانية، ۱۴۱۴ق، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرّسين، قم.
۵۶. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، (۶۵۶ق)، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، مؤسسة مطبوعاتي إسماعيليان، قم بالأوفست عن طبعة دار إحياء الكتب العربية.
۵۷. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، أبو القاسم عبدالله بن عبد الله النيسابوري المعروف بالحاكم الحسكاني (ق ۵)، تحقيق: محمد باقر المحمودي، طهران: مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، الطبعة الأولى ۱۴۱۱ هـ.
۵۸. صحيح مسلم، أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري (ت ۲۶۱ هـ)، بيروت: دار الفكر، طبعة مصحّحة ومقابلة على عدّة مخطوطات ونسخ معتمدة.
۵۹. الطوائف في معرفة مذاهب الطوائف، أبو القاسم رضي الدين علي بن موسى بن طاووس الحسني (ت ۶۶۴ هـ)، مطبعة الخيام - قم، الطبعة الأولى، ۱۴۰۰ هـ.
۶۰. علل الشرائع، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ هـ)، تقديم: السيّد محمد صادق بحر العلوم، ۱۳۸۵ هـ، النجف الأشرف: منشورات المكتبة الحيدرية.
۶۱. عمدة القاري، العيني، (۸۵۵ق)، بيروت، دار إحياء التراث العربي.
۶۲. عيون أخبار الرضا (ع)، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ هـ)، تحقيق: الشيخ حسين الأعلمي، ۱۴۰۴ هـ، بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات.
۶۳. الغارات، إبراهيم بن محمد الثقفي، (۲۸۳ق)، تحقيق: سيّد جلال الحسيني، مطبعة بهمن بالأوفست.
۶۴. غاية المرام، السيّد هاشم البحراني، (۱۱۰۷ق)، تحقيق: السيّد علي عاشور.
۶۵. الغدير في الكتاب والسنة والأدب، عبد الحسين أحمد الأميني (ت ۱۳۹۰ هـ)، بيروت: دار الكتاب العربي، الطبعة الثالثة، ۱۳۸۷ هـ.
۶۶. الغيبة، الشيخ الطوسي، (۴۶۰)، الطبعة الأولى، ۱۴۱۱ق، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم.
۶۷. الغيبة، محمد بن إبراهيم النعماني، (۳۸۰ق)، تحقيق: فارس حسون كريم، الطبعة الأولى، ۱۴۲۲ق، أنوار الهدى.
۶۸. الفصول المهمة في معرفة أحوال الأئمة، علي بن محمد بن أحمد المالكي المكي المعروف بابن صباغ

- (ت ٨٥٥هـ)، بيروت: مؤسسة الأعلمي .
٦٩. فضائل الصحابة، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل المعروف بالنسائي (ت ٢٤١هـ)، تحقيق: وصي الله بن محمد عباس، جدة: دار العلم، الطبعة الأولى، ١٤٠٣هـ.
٧٠. فوائد العراقيين، ابن عمرو النقاش، (٤١٤ق)، تحقيق السيد إبراهيم، مكتبة القرآن، القاهرة.
٧١. فيض التدبير شرح الجامع الصغير، محمد عبد الرؤوف المناوي، تحقيق: أحمد عبد السلام، الطبعة الأولى، ١٤١٥ق، دار الكتب العلمية، بيروت.
٧٢. قصص الأنبياء، أبو الحسين سعيد بن عبد الله الراوندي المعروف بقطب الدين الراوندي (ت ٥٧٣هـ)، تحقيق: غلام رضا عرفانيان، مشهد: الحضرة الرضوية المقدسة، الطبعة الأولى، ١٤٠٩هـ.
٧٣. الكافي، أبو جعفر ثقة الإسلام محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (ت ٣٢٩هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، طهران: دار الكتب الإسلامية، الطبعة الثانية، ١٣٨٩هـ.
٧٤. الكامل، عبد الله بن عدي، (٣٦٥ق)، تحقيق: يحيى مختار غزاوي، الطبعة الثالثة، ١٤٠٩ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
٧٥. كتاب الفتن، نعيم بن حماد المروزي، (٢٢٩ق)، تحقيق: الدكتور سهيل زكار، ١٤١٤ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
٧٦. كتاب من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، (٣٨١ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الثانية، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم.
٧٧. كشف الخفاء، إسماعيل بن محمد العجلوني، (١١٦٢ق)، الطبعة الثانية، ١٤٠٨ق، دار الكتب العلمية، بيروت.
٧٨. كشف الغمّة، ابن أبي الفتح الأربلي، (٦٩٣ق)، الطبعة الثانية، ١٤٠٥ق، دار الأضواء، بيروت.
٧٩. كشف الغمّة في معرفة الأئمة، علي بن عيسى الإربلي (ت ٦٨٧هـ)، تصحيح: السيد هاشم الرسولي المحلاتي، بيروت: دار الكتاب الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤٠١هـ.
٨٠. كمال الدين وتمام النعمة، الشيخ الصدوق، (٣٨١ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، ١٤٠٥ق، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم.
٨١. كنز العمال، المتقي الهندي، (٩٧٥ق)، ضبط وتفسير: الشيخ بكرى حيّاني، تصحيح وفهرسة: الشيخ صفوة السقا، ١٤٠٩ق، مؤسسة الرسالة، بيروت.
٨٢. لسان العرب، أبو الفضل جمال الدين محمد بن مكرم بن منظور المصري (ت ٧١١هـ)، بيروت: دار صادر، الطبعة الأولى، ١٤١٠هـ.

۸۳. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، أبو علی الفضل بن الحسن الطبرسی (ت ۵۴۸هـ)، تحقیق: السيد هاشم الرسولي المحلاتي والسيد فضل الله اليزدي الطباطبائي، بيروت: دار المعرفة، الطبعة الثانية، ۱۴۰۸هـ.
۸۴. مجمع الزوائد، الهيثمي، (۸۰۷ق)، الطبعة الأولى، ۱۴۰۸ق، دار الكتب العلمية، بيروت.
۸۵. المحاسن، أبو جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقي (ت ۲۸۰هـ)، تحقیق: السيد مهدي الرجائي، قم: المجمع العالمي لأهل البيت، الطبعة الأولى، ۱۴۱۳هـ.
۸۶. مختصر بصائر الدرجات، الحسن بن سليمان الحلبي، (القرن التاسع)، انتشارات الرسول المصطفى، قم بالأوفست عن طبعة منشورات المطبعة الحيدرية في النجف الأشرف.
۸۷. المزار، محمد بن المشهدي، (۶۱۰)، تحقیق: جواد القيومي، الطبعة الأولى، ۱۴۱۹ق، نشر القیوم، قم.
۸۸. مستدرک الوسائل، الميرزا النوري، (۱۳۲۰ق)، الطبعة الأولى، ۱۴۰۸ق، مؤسسة آل البيت، قم.
۸۹. المستدرک علی الصحیحین، أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابوري (ت ۴۰۵هـ)، تحقیق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۱هـ.
۹۰. المسترشد في إمامة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (ع)، أبو جعفر محمد بن جرير الطبري الإمامي (ق ۵هـ)، تحقیق: أحمد محمودي، طهران: مؤسسة الثقافة الإسلامية لكوشانبور، الطبعة الأولى، ۱۴۱۵هـ.
۹۱. مسند أحمد، أحمد بن حنبل، (۲۴۱ق)، دار صادر، بيروت، لبنان.
۹۲. معاني الأخبار، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱هـ)، تحقیق: علي أكبر الغفاري، ۱۳۷۹هـ، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، الطبعة الأولى، ۱۳۶۱هـ.
۹۳. المعجم الكبير، الطبراني، (۳۶۰ق) تحقیق حمدي السلفي، دار إحياء التراث العربي، بيروت لبنان.
۹۴. معجم رجال الحديث، أبو القاسم بن علي أكبر الخوئي (ت ۱۴۱۳هـ)، الطبعة الخامسة، ۱۴۱۳هـ طبعة منقحة ومزودة.
۹۵. الملاحم والفتن، السيد ابن طاووس، (۶۶۴ق)، الطبعة الأولى، ۱۴۱۶ق، مؤسسة صاحب الأمر.
۹۶. مناقب آل أبي طالب (مناقب ابن شهر آشوب)، أبو جعفر رشيد الدين محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني (ت ۵۸۸هـ)، قم: المطبعة العلمية.
۹۷. المناقب (المناقب للخوارزمي)، للحافظ الموفق بن أحمد البكري المكي الحنفي الخوارزمي (۵۶۸هـ)، تحقیق: مالك محمودي، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الثانية، ۱۴۱۴هـ.
۹۸. ميزان الاعتدال في نقد الرجال، محمد بن أحمد الذهبي (ت ۷۴۸هـ)، تحقیق: علي محمد البجاوي، بيروت: دار

الفکر.

٩٩. مؤتمر علماء بغداد، بين السنة والشيعة، تحقيق السيد مرتضى الرضوي، القاهرة: ١٣٩٩هـ.

١٠٠. نهج الإيمان، علي بن يوسف بن جبر (ق ٥٧هـ)، تحقيق: السيد أحمد الحسيني، مشهد: مجتمع الإمام الهادي، الطبعة الأولى، ١٤١٨هـ.

١٠١. نهج البلاغة، ما اختاره أبو الحسن الشريف الرضي محمد بن الحسين بن موسى الموسوي من كلام الإمام أمير المؤمنين (ت ٤٠٦هـ)، تحقيق: السيد كاظم المحمدي ومحمد الدشتي، قم: انتشارات الإمام علي، الطبعة الثانية، ١٣٦٩هـ.

١٠٢. وسائل الشيعة، محمد بن الحسن الحر العاملي (ت ١١٠٤هـ)، تحقيق: مؤسسة آل البيت، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، الطبعة الثانية، ١٤١٤هـ.

١٠٣. ينابيع المودة لذوي القربى، سليمان بن إبراهيم القندوزي الحنفي (ت ١٢٩٤هـ)، تحقيق: علي جمال أشرف الحسيني، طهران: دارالأسوة، الطبعة الأولى، ١٤١٦هـ.

سؤالات مسابقه کتاب خوانی

۱. خدا از دوستانش (پیامبران و جانشینان آنها) چه عهد و پیمانی گرفت؟
الف. ترک گناه ب. زهد در دنیا ج. تلاش برای هدایت مردم
۲. کدام آیه از ما می‌خواهد نزد خدا وسیله قرار بدهیم و سپس او را بخوانیم؟
الف. آیه ۳۵ سوره مائده ب. آیه ۳۳ سوره احزاب ج. آیه ۵۵ سوره مائده
۳. در همه مدّت پیامبری نوح علیه السلام، چند نفر به او ایمان آورده بودند؟
الف. کمتر از هفتاد نفر ب. کمتر از صد نفر ج. کمتر از هشتاد نفر
۴. مقام امامت، آخرین سیر تکاملی چه کسی بود؟
الف. موسی علیه السلام ب. ابراهیم علیه السلام ج. عیسی علیه السلام
۵. هدف خدا از فرستادن پیامبران فراهم کردن چه چیزی بود؟
الف. زمینه هدایت ب. هدایت همه انسان‌ها ج. از بین رفتن ظالمان
۶. پیامبر اسلام در شب معراج، چگونه به این سفر آسمانی رفت؟
الف. در خواب ب. در بیداری و با بُراق ج. روح پیامبر به معراج رفت.
۷. نام دو نهری که پیامبر در آسمان هفتم دید، چه بود؟
الف. کوثر، تسنیم ب. کوثر، رحمت ج. رحمت، تسنیم
۸. اولین پیامبری که کعبه را طواف کرده است، چه کسی است؟
الف. آدم علیه السلام ب. اسماعیل علیه السلام ج. ابراهیم علیه السلام
۹. عصمت اهل بیت علیهم السلام از کدام آیه فهمیده می‌شود؟
الف. آیه ۳۳ سوره احزاب ب. آیه ۵ سوره نجم ج. آیه ۲۳ سوره شورا
۱۰. اولین سؤال پیامبر از مردم در روز غدیر خُم چه بود؟
الف. من چگونه پیامبری برای شما بودم؟
ب. چه کسی بر شما ولایت دارد؟ ج. آیا به خدا ایمان دارید؟
۱۱. منظور پیامبر از این سخن چیست: «من و علی از یک درخت هستیم».
الف. محبت او به علی علیه السلام ب. اشاره به دانش علی علیه السلام ج. یگانگی او با علی علیه السلام
۱۲. پیامبر این سخن را چه زمانی گفت: «مقام علی نزد من، مانند مقام هارون است نزد موسی».
الف. جنگ بدر ب. جنگ تبوک ج. فتح مکه
۱۳. چه کسی به عباس، عموی پیامبر خبر داد که باید در خانه خود به سمت مسجد را ببندد؟

- الف . علی علیه السلام ب . معاذ ج . بلال
- ۱۴ . چه کسی از پیامبر سؤال کرد که جانشین تو، کیست؟ و آیه ۵۵ سوره مائده نازل شد؟
الف . عبدالله بن سلام ب . سلمان فارسی ج . ابوذر
- ۱۵ . نام جنگ‌هایی که در دعای ندبه آمده است، چیست؟
الف . بدر، احد، خیبر ب . بدر، خیبر، حنین ج . حنین، بدر، احزاب
- ۱۶ . در دعای ندبه، اولین بار از حضرت مهدی علیه السلام با چه عنوانی ذکر می‌شود؟
الف . بقیه الله ب . سبب اتصال زمین و آسمان ج . نابودکننده ستمگران
- ۱۷ . خدا برای مهدی علیه السلام پرچمی می‌فرستد. همراه آن، چند دسته فرشته برای یاری می‌آیند؟
الف . هفت دسته ب . چهل دسته ج . پنج دسته
- ۱۸ . در دعای ندبه، چند بار با عبارت‌های مختلف «ای مهدی! کجایی؟» را تکرار می‌کنیم؟
الف . ۳۹ بار ب . ۴۰ بار ج . ۲۹ بار
- ۱۹ . «رضوی» نام کوهی است. این کوه در کجا واقع شده است؟
الف . شهر مکه ب . شهر مدینه ج . منطقه یمن
- ۲۰ . کدام پیامبر در هنگام ظهور، پشت سر حضرت مهدی علیه السلام نماز می‌خواند؟
الف . ابراهیم علیه السلام ب . عیسی علیه السلام ج . موسی علیه السلام

پاسخنامه مسابقه کتاب هرگز فراموش نمی‌شوی!

۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
																				لف
																				ب
																				ج

نام خانوادگی نام پدر نام
سال تولد شماره شناسنامه تلفن
آدرس: